

الحمد لله على ما ذكره كتاب سنت نصاب تصنيف حضرت قدوة العارفين المصطفى
 فلاح سادات غروب واصل كشان دقایق معقول و متقول مولانا اولیاد مرشدنا و اولیادنا

۱۲۱۲



فی سبیل اللہ مولوی فضل رسول شاہ صاحب دام برکاتہم علی المستترین بمطابقہ لودھی لودھی
 اویسی لکھنوی مطبع دارالام دی بنید غایت حسین در شہر دی لکھنوی مطبعہ لکھنوی ۱۲۸۵

بسم الله الرحمن الرحيم

س

وبه نستعين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله وصحبه
اجمعين الحمد لله رب العالمين الصلوة والسلام
على شفيع المذنبين باليقين محمد وآله اجمعين
این رساله است در شرح حال نجذیه و بیان افضول و فروغ مذنبان ایشان مشتمل بر مقدمه و دو
باب مقدمه در کیفیت حدوث و شیوع مذنب نجذیه **باب اول** در عقاید
نجذیه **باب دوم** در کایه نجذیه مقدمه در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی
عنه و است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم در حق نجذیه هناك التلازل و
الفتن و بها یطلع قرن الشیطان یعنی در نجذیه زلزله و فتنه باشد

و در خجده نوامبر برآمد است شیطان ظهور این انجازه بدین انداز گردیده که سال سیوم از عهد
 سیزدهم پوفات سلطان عبدالحمید خان و تغلب برادرزاده اش سلطان سلیم ثانی
 بر سلطنت و برپا شدن قوانین و ضوابط مرسومه آن دولت و فساد رای او در تشریفات
 ریاست و خلش و آذینش بجا با ولاد سلطان مرحوم و عدم مراعات اجابات
 با عساکر و رعایا علی العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و قتل او از دست
 سلطان مصطفی رابع خلف سلطان عبدالحمید خان در سنه ۱۲۸۰ و تسلط سلطان مصطفی
 چند ماه و قتل او از دست مصطفی بپیرقدار در سلطنت آل عثمان تزلزل میسران
 تخللی بی پایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند و ملوک و ائمه توابع
 سلطان لوائی لغی و طغیان برافراشته قدم از دایره اطاعت و انقیاد بیرون گذاشته
 هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده از بند بست بلاد دور دست هم غافل
 و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود و بره عاقل در بر ناحیه فتنه عجب شورش غریب برپا گردید
 ممالک متعلقه حرمین محرمین صانها الله من کل رین و شین که کجا بتش از دیر بارش بر قایم
 متعلق بود چه آن حاصلی نداشت بهر موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه شگری جز بار
 نقود بسیار و اجناس بی شماری آمد و بحضرت سادات و اهل خدمات و تمام عمده و خدمه غلبات
 عالیات که تخمینا عددشان بده دوازده هزار کس رسد و جمعی معین محنده به صاحب المراتب

میرسانید و برای نداده سکنه خرمین شیخ و اعراب باشند گمان منیم آنچه مقرر بود میرسد
 و بیاورند و غیر معینه خاص ایشان سلطان و دیگر اعیان علاوه بر این لشکر سلطان درین اوان
 بتابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی حاجتی حکمی در باره نادیه بتنبیه کدام طایفه یا غیره
 امضا فرمایند لشکر را سر بخت آن نهادن از واجبات بدین سبب یا بسبب جمعیت
 حجاز فراموش در غایب و بر ایا اعلی دادنی به خوش خورم چونکه در سلطنت روم اختلال رونمود
 در میان وجود اختلال رونمود بیکه در ملک خرمین محترمین سلسله جمعیت و اختطاب برجم
 شوکت و سطوت شریف در هم گردیده مردم واقعه تلک آن جا در وقت را خاطر خواه
 یافته از هر سو سر بر آورده در فکر ملک گیری افتادند فتنه غفیله و حوادث فخریه بر سر آورده
 بدترین فتنه و سخت ترین فتنه این نجد است که مالیت در میان حجاز و عراق واقع و شیطانی
 رحیم در دار اندوه به شکل شیخ انجا متشکل گردید و معاوان و شرکاء مشرکین در عداوة و فتنه
 حضرت ختم المرسلین گشته نژاد و شیطان شیخ نجدی می گویند قبا و این سانحه و فضاخ
 این حادثه چه شرح و بهر مکان حرمین محترمین و قبا و بلدین و بلدین مظالم نژاد و حجاج علیه
 اللغه و العذاب شدید را آنچه گوش شنیده بودند از دست نجدیه بحکم خود معاینه نمودند
 این جمال آنکه عبد الوهاب بنام یکی از اعیان آن دارالایام در قبایل نجد ممتاز و برجست فکرم
 قدرت بیان بی اثبات و ابد او شش در علم ظاهر و باطن خلی با نام و معتقدای خاص و غایب

سلسله طریقت شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی تمام آن جد و در محنتی شیخ عبد الوهاب
 بودید انقلاب برج و مرج در مملکت و تحلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست و امارت افتاده چونکه
 این امر موقوف بر عساکر و خزاین است و از آن چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و احفاد که
 در عالم دوزیر کی گوی سبقت بر شیخ برده بود و دیگر خواص و کثرتش نموده رای خجاست انهای
 بران قرار یافت که برای اجتماع مردمان و حصول ریاست برای غیر و از ثانی فکری بخیر از تن و
 دینداری در عالم تدبیر جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین مجربین را که پراست از خجاست
 بی شمار و خالی از لشکر جبار و واقع در قرب جوار تصرف باید آورد من بعد تسلط بر تمامی بلاد
 که برب منازعت با هم کار همه بر هم است بسهولت دست خواهد داد و فاتحه شری بر این خوانده شیخ
 عبد الوهاب مع اولاد و احفادش هر گرم و عظمه و ایامی طریقه مرید گرفتن که آبائی بود گردیده
 عامه خلافتی آن ملک در دام اطاعت و انقیاد آورده در شش ماهی روز جمعه مجمع عام نموده داعیه
 و امالی اطراف را یکی ساخته بطور و عطا ارشاد نمود که در شرع از شاه چاره نیست اقامت جمع
 و جماعات و اعیاد و محالجات و نصب قضات و دادرسی مظلومان و تنبیه ظالمین و تنفیذ احکام
 شرعیه و احکام شعائر دینی به موقوف بر پادشاه است و سلطان روم و شام که مخصی نامی نامی
 قوتی و حکمی ندارد و گرفتن ناسخ در خطبه با و ضا سلطنت دروغ مخصی که حرام است مطلقا
 جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده شخصی را رئیس خود سازند و اطاعت

برزیده خود واجب دانند مگر ما معذور داریم که رغبتی ندانیم اولاً خواص را که درین کتب بسیار
 بودند و آخر آنرا گفتند که بجز ذات شریف دیگری لائق این کار نیست گفت که عالم محو نیست بجا
 جماعه مسالین چگونه گنیم مگر یک شرط که در عقاید و اعمال هم به مطیع من باشد و از آنچه امر کنم باز نماند
 الی اصل از بیعت گرفته امیر المومنین لقب یافته همان روز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل کرد
 و بجمعیه دیگر در تمام امصار آن ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آنروز وطن خود را که در حبشه
 نام داشت مقر اقامت قرار داده تا دم زیت از آنجا حرکت نکرده همانروز اولاد او قاضی
 خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفا برادرش این موسوم ساخته قاضیان و محاسبان عالم آن بجا
 مناسب تعیین نموده با شایع عدل و احیاء دین پرداخته چون این مقدمه که مقدمه الحشیش ضلالت
 تو انکفت نمهد گردید در مقصود بالذات که نهیب خزان حرمین مجربترین بود شروع نمود باین طور که
 از ابتدای روز را بجداسل است که انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته در کین فرصت خبر
 ندی که از مذاهب مشهوره اهل سنت و سایر فرق اسلامی باینست کلی و مخالفت قطعی که فرق کفر
 و اسلام بیان باشد برپاخته بعضی مسائل متفرقه شش از مذاهب معتزله و خوارج و ملحد
 ظاهریه و دیگر اهل انوائ برنجیده و برخی از مسائل را از طبیعت خست طویرت خود ایجاد خست
 منقطع را مدلل بدلائل احادیث سند آورده بدین بیان پیشین دعاوی متحرکه را باده تراشید
 قلمین ملل نموده کتابی چون نامه اعمال خود سیاه ساخته بچشم نامشیرش بضم مقدمه و بسط

و تفصیلاً

و تفصیلی آن رساله مختصره را نظمی دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرده
باب اول در در شرک باب دوم در بدعت تلخیصش تکفیر و تفسیق تمام است مروج و تدلیسش انکار
بعض افعال محرمه را که بعض جهال مرکب باشند جلوه نمائش داده با افعال مختلف فیها که
بکراهت تحریمی یا تنزیهی مستحبه و مسنونه مختلط ساخته و آیات و احادیث کوازد عیاشی اصلا
مناسب نیستند آشته باشند برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک بدعت نام نهاده و حکم قطعی
مرکبان آن همه افعال که اکثر متعلق تعظیم و تکریم انبیاء و اولیا و ائمه تبرکات آنها هستند داده
سا نهد بقتل اهل حریم حرمین معبر بجهاد کرده و چند نسخ آن کتاب بخلاف را شدین خویش
مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود بدار البوار فرار نمود مارقین مذکورین بحرب بسا نهد
باظهار و اعلان باقیها با اتباع و تقلید آن کتاب دعوت نمودند و عامه ناکان بهوای نفس
و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بر خط آن نهادند و عیب خیر البیاد و ثواب
جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود و ناسعود اخست ذریه آن عاقبت محمود در ۱۲۲۱
او اخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام نهاد زیارت کعبه با جمیعت کثیر غرم بیت الله
نمود اکثر اهل حرمین که بادر اک حال اولین از اتباع سلفت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیاء
دین از آمدنش خورم و منتظر خرم مقدم و مشتاق ملاقات با هم مگر یکدیگر در قرب زمان
دین جدید در آن بلاد رسید و از خشم و گشایش آنهمه جرادید و شنید در مکه محظوفت های

آن گروه بد مال نموده پنهان خبر بشریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک
و مصر طلب از وی جامع قبایل عرب بردارد و هر حد حجاز را محکم دارد و آن شهر را بگذرد که حدود
که معطر داخل شوند که کار لغایت دشوار و باز برگوشتند تا یکبار خوانده شد شریف در میان
اولین گفت که معاذ الله من زایلین خانه خدا را مانع آیم و برگویندگان زجر فرمود که اینگونه کلام
منفردانه ببارد اگر کسی بزرگان نیارد درین اثنا مسعود با ابوه نامعده و در روانه این میوه شود باز
مردمان ذمی شان بجنور شریف عرض می نمایند که از غفلت خدام کرام متبک حرم و منیب
مال و منفک دم شد نیست شریف همان جواب میداد که منجی سنت را در بدعت مدعی تقوی چه
امکان که باز نگاہ بخیرات و کبار و زوار و بامین شریف و اعیان که همین مطایفه مانده که از
گروه شقاوت پرهیزه تا اقلن المنازل که میقات اهل نجد است رسیدند از آنجا که راه گذشتند
البعار لطیف رسیده دفعه تمام شهر را محاصره نمود و اعیان و اربابان که در باره مقابل و مزاحمه
محل گمان نبودند حکم میرسد که خلیفه را شد برای ملاقات از راه محبت دینی می طلبید که در گمان
و دیگران هم باطمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه را شد رسیدند رسیدن
که سیریزین کسی نبود و یورش از هر چهار طرف بر طائف همان از آن طرف که متنفذی را فر
دم راست کردن دست بزد و تا بد افعه و مانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از این طرف
سفاهی را که اول شوق بود و عزم کمال رسانیدند زن چه مرد چه ضعیف چه کسیر هر که

پیش آمد همه را تیرج میرد و آرد و بدرجه شهادت رسانیدند گشت بر سر آن بچار
 آنچه عشر آن از دست کفایت گیرید بر اهل اخلاص رسید و زاید از آنچه در واقعه بر اهل غیر رسیدند
 انکه نرید باید علیهما اللعنه و الغد ابشید بالجمیع بر تمامی اموال و امتعه شان تصرف گردیده گماشتند
 در آنجا گداشته بر جناح استیصال و بیکه معظله نهادند بکمزول باقی مانده که بعضی از مصیبت زدگان کف
 افتاد و خیران بیت الله رسیده سرگزشت طائف بعرض شریف رسانیدند آنوقت کار از دست
 و تیر از کمان حبسته در که فوجی نبود صرف پانصد غلامان شریف و هفت رسیدن در از جای کجا
 کتاب التوحیدیم که روز قبل آن در که معطر رسیده علمای که قوی بر کفر آن طائف نوشته خدایم حرم و
 بازاریان مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم باو شان متفق گردیده از شریفان
 خواسته شریف که با شماع حادثه طائف برائیم و خائف و بر غفلت و مغالطه خود نادانم و محمل از
 معزودن فوج سخت بر انسان و جل و هنوز درین شبهه که شاید اهل طائف باو قتل و باعث جدال شده باشند
 و برین بن مطمن که در طائف گشت آنچه گشت در حرم سلیم و سفک دم نخواهد نمود و گفت که
 حکم قتال با زلزمین بیت الاحرام نمیدیم در چنین حصص و بیخ که بخیران سیف زنان غارت کمان
 حادرم گردیدند آنوقت شریف را خست آن خشیان متیقن گردیده چاره کار غیر از فرار ندیده قتال
 و خیران با خیل غلامان جزیده راه جده گرفته در قلعه محصور گردید آن اشقیای آنکه کسی نمقابلد و مراحمه
 بر خیزد از هر طرف که معطر کمال مساکی و مسفاکی آبروی ایمان خود و زنان اخل شدند در کمال

بلند و مرد خاندان است بر خیزد بر حال منوقی گردیده و بعضی بپایه مسجد حرام بر زمین است
تغافل کنان داخل مسجد الحرام را

بها هم بر این منموده گردید آنچه که در آن وقت
قفل خانه کعبه را شکست نند که بگوید که از قبل آن حضرت ختم رسالت بجمع و رسول مقبول و خلفا
راشدین و ائمه مسلمین گاهی تعرض آن گردیده و در از منزه مباحره آن محال و اما در تریا مانده آن
استقیا از خانه کعبه بقیه تمام بر آورده گرفته و اموال تمام خانای مردم و کارخانجات هم تصرف
خود آورده و چیزی نمانده است که آنوقت حکم فرستاد که این که از حال خود داده بخانه خود بیاورد
مگر در دست کسی که سلاج میشد کار او تمام کنند تا ما از شر نای که که اهل بیت رسول الله صلی الله
و سلم و سیادت شان صحیح و مسلم و مقبول تمام عالم بود متصفی با ایمان نیست بر خاک نماند کار
شان تمام نماند که از خود شان محل و غده است بابتش از این حکم از اعلیت نوی بر سبک
فرار است بر سو که راه گریز یافته آواره گردید و بر کس نیست این استقیا افتاد شربت شهادت
و قصید السیف از سکان بلند این چنانه های خود که از حلقه انات البیت جارب داده یافته رسید
ای کافیه اهل ایمان ای ایست احیات حضرت ختم مرسلاں بدانید و گیرید و عبرت گیرید جانک
بانوران شکار می را شکار کردن از نایه و آب گریزانیدن و درخت و نبات را بریدن و قتل
و بر کد و بخت جرم باشد و آهی بر قصد گناه و این بقعه مواخذ شود و از آیات عظام آنجا

لا اگر درنده مسلک و پلنگ در پی جانوری میسرود و آن جانور داخل حارم می گردد درنده باز نشسته
و اصل داخل حارم نمیگردد و جانوران بریزند چون در بریزند مقابل خانه کعبه میرسند برات حبس
منحرف می شوند و بالای آن خانه نمی گذرند الی غیر ذلک این گروه شیاطین و این فحاکان بدترین و اسیب
شقاوت آگین این فریب پذیر لعین بدتر از شیاع و بهرام در آن بقعه شریفه مرتکب کد ام کدام اقام
جرام گردیدند و اناناد و انادیر اجون بعد فراغ از مهم که مظهر بقصد غارت مدینه نموده با فوجی
ایلعار نموده در تار راه بر کسی را یافتند شربت شهادت چنانچه بر مدینه نموده تاخت آورده
بعد افعی و مزاحمتی یافته در که مظهر نموده بود در دای خود را سیاه ختنه علاوه قتل و تهنیه
بقتل و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهل بیت همراهم ساخته باز من برابر ساختند چه در که چه
مدینه چه در راه و اکثر بل کل مساجد آثار نبویه که این ملاحظه نمیدم خندنا کرده صحابه و تابعین
و از آن وقت عباد نگاه و زیارتگاه کافه مسلمین بوده اند و در کتب فقه و حدیث زیارت آن
اکثره قدسیه و تبرک نماز در آن جا و در آن آداب مذکور و اتخاذ بعضی از آن که باذن رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم بطریق صحیح ثابت مثل مسجد ابن مالک که در صحیح مسلم موجود و امثال
ذلک با آخر قصد هم بر وضو مقدسه نبویه علی صاحبها الصلوٰه والسلام که ختم اکبر نام نهاده
نمودند و جماعتی از آن اشتیاقا بآلات هم باین نیت خبیثه بآن مقام رسیده در وازه را کشیدند
بمجرد کشادن در وازه از دای بران فراغت گویا که عصای موسی بود دم زدیم تا از تف

اگر مش سخته شبیه گردیده راه دار البرا گرفتند لایسته های نایک آن حصیان را همین که از حرم سر
 بردند آنقدر بوی داد آن فاز کرده که آن اشقیار را هم تحمل نمود لوبت غسل و کفن و دفن هم بر سر
 بزار دقت بیرون شهر برده انداخته گریخته آمدند و آن معامله بجز خالف و موافق پیش آمده
 چنانچه فقیر هم در ۱۵۶ و ۱۵۷ از ثقات حاضرین آن واقعه بگوشت خود شنیده الحاصل بعد
 تکمیل و تمیم مراتب جوهر ستم معمری را با فوج اطامردانجا که امشته منع تمام احوال و افعال بکمال
 مساعدت نموده ملحق بشتر عظیم گردیدند بر بلاد مکه کج از دین دست فغدی آغاز کردن و دراز نمود
 و بر بعضی بلاد عراق کم از فوج خالی بود دست برد نمود از آنجا که بکر نلای محلی هم آنچه بدینیه نمود
 آورده بود بعمل آورد و بجهت نحوه او هر روز در ترقی فلما بر حده قصد کردن توانست که مردم
 قسطنطنیه الطرابلسی مجتمع گردیده بکلیه و خدع تا این چند رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی داشتند
 از حرب توپ نهایت خالف و بر اسان در شیرازی کامل و چیزی شوق بنزدوق نم داشتند اما نه با
 قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آن نداشت و در میان زمانی ممتد بشتر که غیرت آگهی بخش
 آمده دقت تدارک آن نایکان می باک و بی باکان نایک در سید تفصیلش انکی سلطان محمود
 غازي مرد ما خدا مقامات عالی و حالات متعالیه نیم حمادی الاخره ۱۲۲۳ هجری

محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد آنطائفه بدهد و بواقعی دید و متعسف نماند و
 و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون حربی و کشتی سازی و شجاعتش به تدریس توانا حکم نمود آن شهرسوار
 میدان کار آزمائشی و نهندگ دریای ملک گیر می و کشورشای عسرت از بار گرفته بجای شجالی کشتی و خا
 عازم بندر جدیده و لشکر جرار بر پاک کبره متعاقب از عجایب و اغرب غرائب واقعه ارواحیه
 و آن اینکه بعد تسلط آن جلاد برین بلاد و اطمینان ملاعین از آن دین قنوا سی علما را که که یکروز قبل از تشر
 بلا این سید روان مرتب گردیده بود در نهب خانه شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تمام
 تمام باقیمانده گان را از ارباب خواتیم بدار و گیر آورده در حرم حاذق ساخته تعرض شروع نمودند چون حضرت
 عمر عبدالرسول بهم بران قوی شت بود و حضرت محدوج متبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل
 و زهد تقوی و کمال ظاهری و باطنی بر کاوه از ان و اماثل فاضل همه باحواله بر آنحضرت کردند با وقت
 حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تسبیح گفت السلام علیک یا شیخ المکرم حضرت شیخ فرمود علیک
 السلام یا شیخ النجید بشنیدن این کلمه برهم شده گفت مراد شنام دای فرمود که بتعلیم است مراد است
 به بلد من تراقت کردم به بلد تو برآی که می اذاجیم نیجه فیو ایشها اعل کردم گفت که تو مهر برین قوی کرده
 گفت که برضا و رغبت خودی آنکه جبری و اکرای بمیان باشد حق فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه
 حکم کفر ما کرده فرمود که کتاب التوبه خود بسیار تا مفصلات آن دم کتاب حاضر بود بدست شیخ داد حضرت
 شیخ بیکین که اورا کشاد در اول صفی فرمود نبود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی بند غیر وقت زیاده

قدیر شرک است حضرت شیخ فرمود که بخون عین عیارت را و دیار یک این عجب شرک است که در نماز
داخل السلام عليك یا الهی اگر تا کافر نگویید و عقیده ترا مسلم دارند پیش متنفسی تا صاحب از کفر نجات
نمی یابد نموده باشد من غیره العقیده الفاسده و بدلائل قاطعه و بر این ساطعه بطلان تخریفات قرن
ثابت نموده لازم و محرج است بالآخر با معنای بن زود از خلی در غضب آمده گفت ای شیخ خوف کرد
انجمن بی محابا با کلام سبکی حال آنکه حال سطوت و جبروت با میدانی آنکه وقت سزای اعمال
حذر رسید حضرت شیخ در زبان نعره زد یا حکام الحاکمین کلام تمام نشده بود که در مردم گفتگو افتاد که در
ایرانیم پاشا از بندر میبویع در گذر شده متوجه بندر جده گردیده بعد از آن همین خبر جاره و راوی اصل
و در اعلان انجمن کسی را همچو نه مضایقه و ملا حظیت حتی که امیر الاقین هم مانند از گوش خود شنید
منظومه بانه بشکر رسیده در فکر خود افتاد و ذات حضرت شیخ که حجه الله علی الارض بود از نظام آن
ناگالان خود طایفه را بعد واقعه معلوم که همانوقت لشکر ایرانیم پاشا از میبویع که بقاصله مشیت روزه
راست گذشته بود دوم آنروز کل طایفه خبیثه از یکد مغضبه روان گردیده بحده رسیده بر کنار دریا
خیمه زد و ایرانیم هم جانم از قتل و در این وحش با مصاحبان خاص از اترک داخل قلعه گردیده آن
کشتی را همانوقت باز پس فرستاد که با میرزا اکبر شکر کام رسانده تا نصف شب بر بندر یکرا خنده
بقاصله شکر و دست لشکر ساخته تمام قوج را بر زمین رسانیده مراکت با توپهای خاصه نهاده
بندر جده رسانیده قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکت گلوله نازی بر لشکر خبیث یکرا

نماید و فوج هم بر زمین رسیده آرام نگیرد بایلیغاری بر قلبش که مخالف رسیده توپ برادرانشان
 بر زمین نمی آید و حرکت نموده بر سیر رسیده استاده مانند برگاه که روی فرار بران سوتند آنوقت
 شلک کنند و عرض آخر شب چند ضربت پل بر برج قلعه می آید و با همان مصاحبان ترک بیرون قلعه قدم
 میکنند توپها را راست کرد در کلب از بندر ضربت شلک شروع کردند و ازین طرف ابراهیم آتشباری نموده
 و خوش ازین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف از آب آتش می بارد و تندی بیخیالی آید که چه کند و از
 طرف صدهم غدا بباری در پی می رسند اراده فرار به پشت نموده همین که دیدن نگاه گذارشته ابراهیم پاشا
 نیمه شب رسیده بر تمام اموال منسوبه متصرف گردیده آن مکان را پشت خود گرفته که قلبش که مخالف
 از ضربت طپانچه گوشت به پشت بدل کرده داد ازین سوار ابراهیم پاشا همان محاطی کند بر سمیه که دریای شورش
 بخیر از سمیه ندیده رود بران سو کردند فوج سیرده همان خس سوزی شروع کرد و عرض از هر سه جانب حرکت
 آغاز گردیده و آن فرار غنه چون غله بر میش بر آب رسیده بعضی باتش بعضی با شورش و بعضی با شورش
 تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف بود الحمد للهِ سعود باناکان معدود راه گزیر یافته از هیچ یک
 احدی کلاعی مانوقت قوه هر ب السعد الخارجی که متضمن تاریخ است بعضی پاشا ساندیده با نعام سوار
 سوار ازین یافت پس از آن ابراهیم بنفس نفیس متوجه که محظور گردیده و امیری را بطالع تعیین نمود
 را و از مدینه منوره ساخته مگر رسیدن از آنکه در هیچ مقام نامی و شانی از آن ایام نبود همه منقطع ماندند
 خود شتافتند و اجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد از ادای کرده بخیر رسیده شش نفر از آن شتر اردو را

در آن زمان که داشت و تمام سیاحت سالان منتهی به از آنجا که مخط و مرزیه متوجه حصار از آنجا که بود رسید
 انوار الی تجار و غایب کردند و شد و اثبات رسانید و اوله اش نمود و حصار و فخره ملوک و نجیبان که در جهاد و
 بهر ایرکان جزین است کرد و گویا قاضی مافات گردید و در آن زمان که رسید به آن شهر که آن شهر قیام
 کرده بود و حکم قیام و فاقه که بقدره تعالی اکثری و دست گردید و در قریب همان امام حرمیان زیدیه که بید
 از شیعه و روح بنا در زمین بر رسیدن کتاب التوحید بنقضای کل جدید و زیدیه و نبی محمدیه اختیار نموده
 ضعف حکومت امام متعبد شاهین که از مرز قلیب عصیان و زیدیه و امر از کاران سلطنت از حیدی
 و پستان شل و از هر سلطنت متوجه و در بند و پستان بوده است امیر المؤمنین بر و شیعه بر و حاد و حیدیه که از
 بلاد و بلاد و از جهاد نموده و قتل و تهب سلمان بر فاخته قدم و فاخته نهاده که از امام متعبد
 با یکاه سلطان رسید و از آنجا نام بر رسید که در آن زمان مقیم حجاز بود حکام نامه گردید و بر ایمین پاشا
 جمعی از اترک اند که آن گزیده ناماک نموده بصرف و خجند زیدیه و حصار التفرق گردید و بعد از
 سلطان محمود خان غازی بخوار تحت الهی بیست و خلعت علی بن محمد خان غازی خلد الله علیه و آله تحت
 سلطنت گردید و تمامی صوبه و لران زار و خراب آورده حکم با دشانه جاری و در بعد با جرای بسیار
 مطیع و فرمان بردار گردید و نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر هم بشراط معینه وقت شوکت سلطنت
 نگذاشت و حکومت حجاز و یمن و نجد و شام و غیره همه از سر عمنوده دیگر پاشایان فرستاد و جو جلیان
 علم فوج محمد علی از دانه مصر گردید و فوج سلطان به بلاد یمن رسید و بود که سادات زیدیه در میان

نواح و محدوده خود را امیر المومنین لقب نهاده همان تیره تیره نجدیه شکار ساخته بر نواح حدیده تا
 آورده اموال تجار را غارت نموده حاکم شدن زمانیکه قیصر در انجا رسیده حکومت همین حضرت بود مردم
 صحرائی از امور نظم و نسق محض ناواقف قیصر امیر المومنین تجار برای علاج بهم یاد نموده بود قرضه شایسته
 صحت یافت حالا شنیده می شود که رسیدن فوج ترک بصحرائی خود رفتند و همچنان صحرائیان با ضعیف
 فرقه ایست از خارج در اطراف مستط این مذنب اختیار نموده شخصی امیر المومنین نام نهاده سرگرم
 نهیب قتل گردیده چند مرکب تجار و حجاج را غارت نموده قتل و آشوب راه دریا برپا ساختند
 امام مستط سعید نام که خیلی بوشیار و برخلاف آبای خود تعصبی ندارد و اداریت متنفسی از
 رعایا و مسافری که ام ملت و مذنب نیست به تنبیه قرار واقعی پیرایه که اثر می نشانی از اهل طائفه با
 نگذاشت الحاصل نجدیه حکم پس پدید آورده که بهر مذنبه نمود امروز در تمام عرب راجحاز و شام
 و یمن و غیره بجز نجد صحرائیان زبیده با طواف سواحل عربین نشانی از ان مذنب اهل مذنب نیست در
 حرمین شریفین و سایر بلاد مخطئه اسلامیة ممالک روم و شام و مصر و غیره بی تقیه گذشتان
 محال نیست آغاز و انجام نجدیه عرب که از تاریخ محمد بن نصر نامی اتفاق القاط افتاده اما
 کیفیت شیوع آن در هندوستان پس عین عنوانست که شاه عبدالعزیز در آخر عمر کل ممالک
 خود منقوله و غیر منقوله که قسم کثرت بوده است بحرم و اولاد دختر خویش سپرده نموده فالص و
 گردانید مولوی محمد اسماعیل برادر زاده شهاب حساسه که سر سپرده گردیده با اتفاق مولوی عبدالحمید

و اما در شایسته که هم در این ایام از نوکری محرمی عدالت اگر نری صلح میرشد موقوف گردید
 این بی سینه بودید سید خدایم برید شایسته را بر پیری و در شادی خود و در شایسته میر شد شایسته
 نمودند و در این ایام که در پیر و در شایسته خوش اخلاق و مبالغه را کمال ترسانیدند و درین
 خدیو حسن کتابی تالیف نموده اند که در این المبتغی نام مختص است که از یک نفس عالی حضرت ایشان
 کمال شایسته جناب رسالت مآب درین و فطرت طاق شده و بار غلیح فطرت ایشان
 از فطرت عالم زمیه و راد در شایسته ان کلام و تحریر و تقریر معصومی مانده بود و حضرت ایشان
 از بد و فطرت بر کمال طریقی نبوت انجالی بحول بوده اند که از این معیت شاه عبدالعزیز صاحب
 کمال طریقی نبوت که کمال در بد و فطرت شایسته بوده در تفصیل و شرح انجالی و مقامات طریقی
 ولایت بر احسن و خوبه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب سه خدایست مبارک خود خوانید بعد
 بیداری ایشان روی ای حق و نفس خود یافته و همین اقع ابتدای سلوک طریقی نبوت شد و بعد از
 روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی و فاطمه زهرا را انجواب دیدند جناب علی مرتضی بخت مبارک خود
 غسل دادند و فاطمه زهرا لباس پس فاخره بدست خود پوشانیدند پس این وقایع کمال طریقی
 نبوت که مایه جلوه گر گردید و اقبال لم نری و غایت رحمانی و تربیت نیر و انی بلا و اعطای حدی تکفیل
 حال ایشان شد تا آنکه روزی خدای تعالی دست راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته و
 از نو از قدر که در شایسته و بدیدم بود شایسته و در شایسته ایشان کرده و فرمود که ترا اینچنین داده ام

و خیرهای دیگر خواهم داد تا آنکه شخصی استغاثی بپسندد که در حضرت ایشان بجانب حضرت حق توجیه
 شده است و استیذان نمودند که در آن محال چه منظور است از انطرف حکم شد که برگردد
 تو بپسند خواهی کرد و کلمات باشند بیک رکافیت خواهم کرد العرض مثال این وقایع صد بار پیش
 ما آنکه کلمات طریقی نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف بعلوم حکمت انجام میدهد است
 استفاده کلمات راه نبوة و اما استفاده کلمات راه ولایت قبیل از تحصیل سبکهای بدات و ریاضات و ادکار و اشغال
 و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت قادر به نیست تقشید به بار که روح مقدس جناب
 حضرت غوث الثقلین و جناب خواجہ بہار الدین تقشید توجیه حال حضرت ایشان گردیده تا قریب
 یکماہ فی الحکمہ تنازع در مابین روح مقدسین مانده که بر واحد ازین برود امام تقاضای جذب حضرت
 ایشان تمام بجانب خود میفرمود بعد انقضای زمان تنازع و وقوع مناصب بر شرکت روزی روح
 روح مقدس حضرت ایشان جلوه کردند و تا قریب یکماہ برود امام بر نفس نفس ایشان
 توجہ قوی و تاثیر زور آورده میفرمودند تا آنکه در میان یکماہ نسبت بر دو طریقہ نصیب ایشان گردید و
 نسبت چستید بطوریکہ روزی حضرت ایشان بر برقد نمود حضرت خواجہ خواجگان خواجہ طایب
 بخیار کالی قدس سرہ مراقبت شدند درین اثنا روح پیر قنوج ایشان ملاقات متحقق شد و آنجا
 توحی بس قوی فرمودند کہ آن سبب است ای حصول نسبت چستید متحقق شد بعد مدتی حق حل
 بلا توسط احدی اختتام نسبت چستید از ان فی داشتند بطور مختصر مقالہ فی حالہ و خلاصہ کتاب

در این مستقیم آنکه ثمره طاعت و تضرع و انسا حقیقت و معرفت تحصیل نمایند
 و آن در دو قسم است که بعضی کرامت بعثت است و حبایمانی که مشهور بحقیقت غنی
 که آمده آن از حبایمانی و انتمای آن به نبوت است بر او نبوت مسمی گردیده و اول آنکه
 ابتدا آن از حبستی با نهایی معرفت کند و ولایت است بر او ولایت مسمی گردیده و
 باب اول در بیان وجود تمایز طریقین یعنی طریق نبوة و طریق ولایت فصل اول در بیان
 وجود تمایز طریق ولایت افتاده اول از بیست و نه باشد فصل اول از جمله آثار حبستی است
 از حبس بالذات انحصار انحراف بحباب بشری و رسول ربی باصل خود می کند و پس
 از طاعت مع قانونی خواه قانون شرع خواه قانون دین و نه ابتغای بنمای کسی خواه
 محسوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود محسوب باشد خواه غیر
 بالجملة قفسه ازین کلام امانت حبستی نیست مآشاه کلا بلکه اشارت به فرقی که در حب
 عشقی و حب عقلی است افتاده و در جملة آثار آن تقدوس است یعنی قطع علائق با سوان
 بحروج تعلق و صلا از نظم و ترتیب امور و تفرقه و شل سیاست مدنی و منزلی و امامت
 جماعات و اقامه اغیار و جماعات و نیفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قیامات و امثال
 آن دلالت از ترویج نهایت نفرت می گرد و افتاده سیوم از جمله آن شده تعلق قلب است
 برش خود استعدا نه آن مل خطه که این شخص نادان فیض خدا و اسطه بدایت است

بلکه بجهتی که متعلق عشق بمان می گردد چنانچه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر
 مرشد من تجلی فرماید بر اینه مرابا و التفات در کار نیست افاده چهارم از جمله آثار آن عدم اعتنا است به
 علوم و طاعات ظاهره افاده اول از هدایت رابعه از ثمرات حب عشقی نشاید جمال حضرت ذوالجلال و
 خلعت مکالمه و مسامحه و بیست می آید افاده دوم باز چون قائل تو فنی دست این مونس به حاج
 اگر قه پالای کشد مقام فنا و بقا بطهور می آید و فرموده ما الحق و لیس فی حبیبی سوری السدازان بر مین
 ایضا فیه و از لوازم این مقام دم از وحدت وجود زدن ایضا فیه چون بیانی بکمال خود میرسد آن
 شخص را در کشف خود گرفته و زیر سایه کفالت خود آورده جاره ندیده تکوینی و تشریحی خودی را از
 فی صدیقی مراد مقلد انبیای باشد و من و محقق در شرائع اگر ذکی العقل است پس نور الهی
 بسو کلیات حقه منعقد در حظیره القدس که برای تربیت نوع انسانی مقرر گردیده اند
 بر نموی میفرماید آن کلیات در زبان علی مرالدیوردان چهار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات
 کلیات می کند پس علوم کلیه شرعیه بدو اسطه میرسد پوست نور جلی و پوست انبیاء پس حکام
 ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیاء هم می توان گفت و هم استاد انبیاء هم و هم طریق اند
 شعبه است از شعبه حق که آنرا در عرف شریع بحث فی الروح تعبیر نمایند و بعضی اهل کمال آنرا
 روحی باطنی می نامند پس فرق در این این کرام و انبیای عظام با قائم اشباح و مظان حکم و
 بهر شیت الی الامم است و پس نیست ایشان با نبیائش نیست اخوان صفایان

ابرایانست انبیا کبار با بای خود است و ایشان یعنی الناس بخلافه انبیای باشند که سلسله
 تعبد ایشان نشود و گوید که جمله اهل ملت زیارت ایشان را مسلم ندانند و معنی را بوضاحت و امانت
 تعبیر میکنند و عالم ایشان را که بعینه عالم انبیا است لیکن بوجهی ظاهری متعلق شده چکمت نامند و غیای
 و لایقی مخصوصه که درباره انبیا معروف شد و ایشان را بسبب عیانیت مخصوص امتیازی در اشغال خود
 حاصل گردیده و بسبب همین اجتناب و احتیاط رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق در اتباع
 ایشان منحصر گردیده و سخطا حق با سخطا ایشان تلازمی در ملازمی پیدا کرده نمونه از ان عیانیت و عظمت و عزت
 تحصیل بر حکما را بنشین شود که آنرا دوست گویند و لا بد از این قاطعی مثل عیانیت انبیا که منجمی است
 نازمی کنند و ایضا فی حضرت مرتضی را یکموقع تفضیل شرحین هم ثابت و آن بجهت کثرت اتباع و
 و وساطت مقامات ولایت یل سایر خدات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدانیت و غیره اما بعد از آنکه
 کرامت حضرت مرتضی با انقضای دنیا بود و سلطه ایشان است و در سلطنت سلطین و امارت امارت ایشان
 را دخلی است که بر سیاحان عالم ملکوت حق نیست ایضا فی اربابین مناصب رفیع و ماذون مطلق
 در تصرف عالم مثال و شهادت می باشند ایضا فی کابرین فریق در زمره ملائکه مدیریت الاله
 که در دیر امور از جانب ملائکه اعظم شده در اجرا آن می گویند محدود و اندک پس حال این کلام را بر او
 ملائکه عظام قیاس باید کرد و ایضا فی برای کشف ارواح و ملائکه مقامات آنها و سایر مکنه زمین و آسمان
 و بهشت و دوزخ و اطلاع بر لوح محفوظ و شغل در و کند با استعانت آن شغل بر مقامیکه از زمین

آسمان بهشت دوزخ خواهد متوجه شده سیر مقام نماید و احوال آنجا دریافت نماید و با اهل آن
مقام ملاقات سازد ایضا فیه برای کشف و قایل آئینده اکابر چگونگی طرق متعدد نوشته اند
فیه بر اسمی از اسماء الهیه که مراقبه خواهد کرد نصیبی از آن خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند
و بکمال رساند شافی از رزاقیت در وی جلوه گر خواهد بود و هر که مراقبه اسم محیی بکند اثری از ایشان
اجا خواهد یافت ایضا فیه از باب این کمال و تفکیک اصطلاح و اجتناب از تفریق شوند نسبتی یکدیگر
قومی بسبب کمال علو منصب خود و اتفاق باز از اوصاف و استحقاق از دل ایشان سر بر میزند
اگر چه او را پایه عرض حاجات بهم رسیده است بحدی که عار او در باب الاحاد قعود او در باب القبول
گردیده و قومی دیگر در عرض حاجات و استحقاق مشکلات و سعی در شفاعت کرم می نمایند
و قومی دیگر که در دل شان قضای استحقاق مشکلات و شفاعت ذوی الحاقات حادث می شود
لیکن زبان نمی گشاید و تعالی دعای حالی ایشان قبول می فرماید ایشان را بلکه سایر عظام
محافل قریب را مطلع می سازد که ایجاد این امر محض برای شرفی ایشان و تنقیح قضای
قلبی ایشان متحقق گردیده است و غایت نمونه از خرد و دانند که از بسیاری که بنظر سربری آن
کتاب صراط المستقیم اتفاق اتفاقا و کلمات عجیب و حکایات غریبه در تصنیف مجاهد رسیده
که داماد و ترقیر نقل محض آنکه کرد و در مکاتیب مرسوم التحریر لوده اند چه شرح دید با جمله شریف
مخیط سوادمند گردید و در فور خطا و عاظم در مدین بنظر رسید و دعاوی طویل و مدحیات

و از فراوانی و غلو در مناقب جمیل در پرده تمسید و بی‌حیاطی در حالت و ادعای نبوت و حقوق بر کلمه
 سابقین و تفصیل بر جمله اولیا و اخصیان و اشغال ذلک الهیات مردم را گونه ترویج بخاطر کمال
 آغاز نهاد و شاخص در جهان قریب داعی اجل را لیک گفتند در شان دور کتاب التوحید نجد
 بلا خطه مولوی اسماعیل گزیده شده بمقتضای کمال جدید لیدر پند ساخته طرح و عطر بر همان روش
 انداخته و لایق شهر این ملک به فراخته کتاب التوحید را بتصرف قلیلی تقریر الایمان نام نهاد
 بانه برندی ترجمه کرده کار بجای رسانید که دعا و دعا و خلفاء و اصحاب ایشان در بلاد
 و محو کفر و گریه و ایمان عبارت از اعتقاد آن کتاب رقی در کفر و ایمان در هدیه است
 آنکه که آید بران مزید کرد بر کتاب مذکور بنامی تخریجات و تفریحات و تکلمات آغاز نهاد
 در تفسیر عارضا مرجمه و سبب و طعن و تنک و توین و فیاد و الیا آیه شریفه که هر که می‌داند
 و عطر بر جان و اوراق سیاه بندی زبان بدست بر کمال افتاد مجلس غم گرم نموده و هر که پیش
 در حکم آن محتاج بنقل مسند نگریه بر کل و کور در زرد و شور مکان بلاد شرقیه که در علم جدید و تغییر
 پندون کارست نه داشته یک این فن هم کمال و کمال خاندان شاخص بدین علوم معلوم بدین باب
 اکثر را در بخارستان کشید و کسانیکه داخل شدند باین ترویج که عقل را دور می‌کنند که تمام کار
 عنایت کفر داشته و اسلام منحصر درین طریقه مستحبه که صحت آن طریقه هم نبندی ازین پیش
 صحت و سادگ و همان ملک ملک تقریر الایمان را با صراط المستقیم بنویسند و لغات

۲۵
برنجیدند و عاقلان نهایت خندیدند که بت شکنی گاه مسجد زنی التماس از دست تو گبر میماند
کله دارد یا آن شور شوری یا باین بی نگلی کجا آن افراط کجا این تفريط نمود باند من نه الا بطل
والا غالیط چون نوبت شیوع دین جدید در دلمی رسید برادران برادر مردم داشتند از صحبت یافتگان
مربیان و شاکر دان شاه عبدالعزیز مولوی رفیع الدین مولوی عبدالقادر ایشان در آن وقتند که
و شما بجزر اسانده بعبیت و تبعیت آن حضرات امور که ثواب دانسته می کردیم و شما هم در آن اوج
بر همان پنج فتوی می دادید و مردم تعلیم می کردید درین سفر پیشتر که فرگردیده از چه پرده و موکو
رسید الدین خاص مرحوم که در آن زمان اولیه و اولویه شان بر حمله مسلمانان آن در دمان مسلم و
مقبول بکنان اول در تحلیله بر بیه و بلاذریه همانند که افساد فی الدین و شوق عصای
مسلمین خلی مستقیق و ناصواب واجب التکرک مفروض الاجتناب است اگر خارشکی بخاطر
باعث خلش و سنگ بهی مورت لغزش است تا ما و شما و دیگر از کیا و صلحا بالاتفاق است
دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده باحقاق حق بر داریم و بنای شقاق و نفاق
و شذوذ از جماعت و اتباع بخیل غیر مومنین را ازین بر اندازیم و تلوی اعانت و است
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است بر افرازم و عوام و خواص را از انچه حق است آگاه
سازیم موکو عبدالحی و موکو اسماعیل بخوف ظهور مفسد عقاید جدید برادران نیاده خان
است و انهم ربیع الثاني ۱۲۸۴ در سبجی جامع بالاتفاق مولوی مخصوص الدین مولوی موسی خیر آباد

مولوی رفیع الدین جسٹ مرہوم و دیگر اہل علم بحضور عالیہ عیان اعداد علی روسنہ شہادہ و مجمع
و عام مسائل متنازعہ الزام دادہ کہ کا شیخی عاجز و مغلوب باشندہ کہ خاطر علی شای بر یکمان ظاهر
و عیان گردیدہ و نیز مفتی محمد الدین محمد خان صاحب پیر سر اصلح و نہایت آیدہ مولوی اسماعیل
رودرہ آورندہ کہ اقبال تحقیق و رجوع بکتابت و ترک قراط و تقریط و اعتراض از مخالف ہوواد
داشتی آن بر عام و خاص فریسی نموده ناما بعد از اقرار و اقبال برگشتہ و قبولی در بعض مسائل
از عمده ہر دو خطا مفتی صاحب فریزن گردیدہ و بعد از آن قرب مولوی فضل حق صاحب پیر و شہنا
گردارہ شفاعت از مولوی اسماعیل سرزدہ بود و پیر شہنا و مولوی اسماعیل حکم مذکور جی در حوض
نمودہ انجام کار از جواب عاجز گردیدہ بالآخر تحقیق و گفتگوی فی ابطال الطغمری کمال شرح و بطلان
رفع جملہ او نام بمبرود خطا اعلام سچل گردیدہ در اطراف و اکلاف شایع و ذائع گشتہ بدین وجہ
شورش و طغیان ازین غلیبان فروگردیدہ و عطا و دعاۃ دین جدیدیم خبر سے الکلام تو بس کلام
و در محال علم شدہ و خطا را بحدل برقی و روعہ نمودہ در قال و فعل با بقیت یا تاویل کی کشادہ
کہ اگر این قسم از رخ بر کندہ بود ناما چونکہ جاہلیم ضمیر این ضمیر از ایام قدیم بود درین اوقات
ضمیر سوز ضمیر خائب و شہسوز گردیدہ رنگ دیگر پیدا کردہ و عطا و دعوت مقصود بر خواہا
آن عزیت شہدای عالم الشیوعہ این اخبار حمیدہ و خواہم پندیرہ طوطی کا قد نام و عاقل اسلام است
والسلام یافتہ کسی را کہ خدای عزوجل تو فقی خیر رفیق فرمودہ از جان مال حاضر گردیدہ بکھنہ کرد

با قباستان رسیدند و سید احمد را با میر المومنین ملقب ساختند قوم افغان که جان دادن در راه
 خدا بر طبایع ایشان عزیز تر از جان است از دل و جان مطیع فرمان گردیده دعوی کرامات و ادعا
 معجزات سخایات و پیشگوئیهای بی نهایت زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان
 سال فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رنجت سنگه زین کفره سکه از دست خاص امیر المومنین
 گشته خواهد شد و نماز عید فلان سال امیر المومنین در مسجد لاسور خوانند خوانند و فلان روز فلان
 ملک به تصرف خواهد آمد و فلان سال اخراج نصاری خواهد شد و اشان ذلک العبدیانات الغیر
 المتناهیة بالآخر مجرد تلقی صفین و شروع قتال از جانبین و سرگردیدن تور و تفنگ در مکر که
 امیر المومنین با سایر مجاهدین عازم فرار من الزحف اختیار نموده از پیشین فقرای کفره سکه رو بگریز
 نهاده بظلمان سه یاده گوئیها ظاهر و غیاب گردید و حاصل از مقابل سکه گرنجیه با مصالح
 ابلت و در بجا استان گردیده حکم جهاد برپا و نموده به قتل مسلمانان کما فی بعضی پرداخت
 پس که فوج سکه مشوجه پیاور گردیده بی اشتغال قتال و بلا استعمال سیف و نصال پیاور
 گداشته راه نیجا گرفتند افغانه بخار مردم دیندار و حر و کرار در اطاعت و بیعت آمده مراب
 فرمانبرداری چنانکه باید و شاید بجا آوردند و از جان و مال حاضر گردیدند و بینک اینگونه قوت و کثرت
 دست داد دست دراز شروع گردیده تا حال که تقسیم رسمی بود و حالا پورده برداشته باطلان
 دین جدید بر داخته تحکیمات بیجا و تظلمات بی احسان آغاز کردند و خیر و رسا و عقل فهایش نمودند

کار گرفته با جابر آن بیچارگان تنگ آمده اتفاق نمودند که مابین جابر و سکه بایک از احکام
 قرار دادیم ایشان معاملتی که با کفار یا بزرگاری کردن نخواهند از پیش گرفته سکه بآن نازدی در
 جنگ گریختند و بر مال و جان مسلمانان اینقدر دگر می کنند دفعه بایک دیگر دلیکن باز در این حال
 باید نمود چنانچه علماء و رؤسا را فرستادند و آنچه گفتنی بود گفتند فاما چونکه وقت زوال است
 بگوشش نیاورندم افغانان یک دفعه تمام مردم شیعۀ را جابجا بقبول رسانیدند فتح خان پس
 پنجار که وزیر میرالمؤمنین قرار یافته بود محذرت نمود که من بر اینچنین روز بدی گفتم که تجاوز از
 اعتدال و تعرض بتاموس و جان و مال و اظهار احکام دین جدید مناسب نیست حال کار از
 دست رفته که تمام ملک بر من و کفایت است ندانم که آن محال اگر شمار از این مهلکه بجا فطنت تمام
 بیرون گیرانم بعد از طغای نازده فساد در چه مقدرات خواهد شد چنانچه امیرالمؤمنین مولوی ا
 و غیره چند کسان را از خود و آن ملک با احتیاط در گذرانیده بملک خود معاودۀ نموده مشغول
 استمال افغانان گردید که در عین حال چراغی بر امیرالمؤمنین تابست آورده کسی میگوید که افغانا
 بودند کسی میگوید سکه بان و العلم عند الله و سکه بانانکه بودند براه فاشا فاشا فاشا فاشا فاشا
 گریخته آمدند از ملکه پنجار و آن صید که که یقینا از دست مسلمانان مظلوم برداشته و چنانچه
 در آن حدود نبود حالا اتباع سید احمد را از این متروعه و مشارب تبعده است بعضی قائل
 بر تحت کر با نازده در تصیق موعودات خود خواهد برداشت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی فاک

است مگر از خلق مستور و بر که از خواص و عوام منجی اند و میگردانند و بشارتها میفرستد و حاجت
 این رسم را از چشم خود دیده ام و نزد اکثری از سقاها آندش از تعینات است و بعضی حتمی است
 در آن ملت بعلما و مشهوران میگویند که اگر انکار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر است
 خذلیم الله الغرض بموت سید احمد و مولو اسمعیل این هنگامه فرو نشست و در ارکان دین جدید
 اضمحلال بکمال رود و کتاب تقوٰی الایمان گویا مستور و پنهان و مطرود نظر بکمان گرامهات
 مسائلش در پرده مایه مسائل و اربعین جلوه کنان نیست آغاز و انجام و پایان در بند و تیر
 واضح باد که تجدید عرب صرف عناد بانیاد او لیاد استند با فقه و فقها چندان خصوصتی در جزر طایف
 نبود که خود را جنبی مذنب می گفتند و تکلیف را منحصر در تقلید یکی از ائمه اربعه می نمودند و در سبک و تازی
 با ظاهر تیره ترکیب یافته طرفه عجونی مرتب شد اشارتی و کنایاتی بحدوث و شیوع طایفه تیره ضروری
 اصلش آنکه داود بن علی اصهبان محدث جلیل ایشان مبتدای سوسه شیطان گردیده قائل بحلق قرن
 آن گشت رساله در رد قیاس اما نمود اکابر آنوقت بر چند نهائش کردند که قیاس را درمی کنی و در رد قیاس
 صد قیاس میکنی اینچه بلا است فلما فایده نداد بالاخر نوبت سزایش از رجا رسید حکم رد و ارجاع
 و رکاب داد و را محاکم گرفت و رجا که میرفت همان حکم رفیق و شریک وقت از نسیا پور که محمد بن یحیی ذبی
 اسحاق بن راسو بن غیره اساتذہ کرام او باعث رد و ارجاع گردیدند از آنجا آمدند بخداد و قصد
 مجلس امام احمد بن حنبل نمود امام بهام بادرک حال سوء عقیدت او بمحل خود باز نداد پس امام

کرد که داد و کتابی کند امام محمد بن فضل فرمود که محمد بن فضلی اصدق است آنده حسن بن سنان
 او را که پیش من آید سید بن عمر بروی گفته که بودیم نزد ابو زر عمر پس گفت عبد الرحمن بن خراسان که او را
 کافراست بدایق داد و از ابو جاتم نقل کرده است قال فی داود ضال ضال فی ضل لا یلیق الی و ساد
 و خطراته بالجمیع و فور کاملین و کلین و قرب عید حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم سل
 فاد و او طول نمود و سبی و اتمام علمای اعلام از بایا اعتبار بر افتاده و بنده سببی خیمان را
 پرورد نموده بعد از آن خرم ظاهری در اندیش که بقیه حکومت بنی مروان در آن زمان بود اعتقاد حق
 امامت بنی امیه و فرط عقیدت با امامت بنی باقیست و ظاهر نموده ایمان دولت را بدین امام خندید
 خاطر خواه باظهار کلمات پیرداشته و قیقه در تو من بدلیل بلکه تفتیق و تکفیر از تو من فرود گذشت
 نموده و کتب عدیده تصنیف کرده هرگاه خست باطن او ظاهر گردیده علماء و صلی الله علیه و سلم با اتفاق
 امام ابو الولید باجی که از عراق طلبیده بودند از خرم زان بر حساب آورده کتب او را در مجموع کتب
 این خرم را چنانچه باید و شاید عاجز و سبک ساخته و همان غل آن کتب را چاک کرده و آتش
 سوختند بر چند آتش و ضلال این خرم که این شیخ بر تمام خلق ظاهر گردیده و اما او از عقیده فاسد
 خود باز نگشت و در شکست فوت نمود و خوارت علم از کتب او ظاهر و اما بسبب جرات کثیر از غلط
 خیالی اختیار و حافظ الحث و طلب الدین حلی غلطی را خاصه متبع نموده و عبد الله بن عباس
 انصاری هم کتابی نوشته باشد از دعای الحلی نهاده و دیگر اکابر هم در غلط او و امام این خرم

تحریرات نموده اند بخوف تطویل از فصل آن اعراض نمودم و حال محض و بد زبان بی ادبی
 و گستاخی با ائمه کبار محتاج بیان نیست لسان این خرم و سیف الحجاج شقیان زبان زد کافران
 است در اباحت مزایر غلو تمام دشت و درین خصوص رساله تصنیف کرده بر حرام دانسته گان
 مزایر کمال نگیر کرده بلکه از اباحت ترقی نموده لبت استجاب سازند پس اندان پس غم و غم
 تلامذه آتش هم بنامید او برخاستند و کتابهای تحفه تصنیف نموده فاما حبله آن عبده
 مسدود گردیده بعد از شقی این تمیمه در عهد خود اختراع دین جدید نموده هنگام گرمی
 و حدوث فتنه این تمیمه در حقه اتفاق افتاد و دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم حرام است و قصر نماز در آن سفر جایز نیست که سفر معصیت است
 و زبان درازی کرد آن شقی درین باب بانه موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است و شوم
 این کلام مبتلا گردیده در خروج از اسلام جهته و تحسم بر آن الله تعالی و تقدیر ثابت نمود
 و رساله درین خصوص نوشته در در گذرند سبیل سنته را در آن افکار جهته را بطلال است
 و تحفه و توهمین خلفا و راشدین اعتراضات صحیفه را آن حضرات و مخالفت ائمه مجتهدین در فقر
 شعار و دثار خود خسته صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده گرم بازاری شروع نمود
 بعضی اشترار بر اطوار از جمله و فسقه کحلقة القیادش آمده در بلاد اسلامیة طرفه نگامه بر پا
 نموده الله تعالی علما و ربانی و فضلاء و متقانی را متوجه و مأمور بر رد و ابطال و ازاله

از کلام آن بطلان فرموده تقی الدین سبکی که علم و جلال و تقوی و صلاح او بر علی بود
 بهنوات آن شقی پیر خسته در طبقات سبکی تمام مابرا او خود بجهان شیخ کمال الدین زملکان
 و شیخ داود الوسلان و غیر هم بر آن پر خستند آخر در سنه ۸۵۰ گرفتار گردیده حاضر نموده شد در
 مصر و بعد رسیده کالمی مجلس عقد گردید قضاة و مفتیان و علما و عصر جمع گردیده قاضی القضاة
 زین المکی طلب کرد جواب از درگاه جرات شافی نداد و کلمات مضطربانه شکایت قضاة
 از سخت بر زبان آورد قاضی القضاة او را قید فرمود فرمان سلطان با کاف و اطراف با معطل
 جاری گردیده که شقی این تمییز باری درازی کرد و در اکثر مسائل دینی خلاف اجماع تکلم نمود قضاة
 عظیم بر پیا ساخت حکم کردند محج نمودن اهل حل و عقد از قضاة اسلام و مفتیان علماء
 و ائمه دین و فقهای سلیمین و عقد مجلس شرعی پس ثابت شد درین مجمع بر او آنچه نسبت
 کرده شده بود بوی و بنکر بودن معتقد و پس بر که اتباع این تمییز خواهند کرد بجز او بجز
 فرمان برسانند مجامع خوانده شد و این تمییز عقیده گردید و در سنه ۸۵۰ از زندان خلاصت یافت و ظاهر
 رجوع کرد از آنچه خلاف اهل حق ایجاد اعتقاد نموده بود و در مد جماعه از اعیان علماء اقرار کرد چند
 بر معین و تیر و نمانده باز جماعه از اعیان نزد نایب سلطنت فریاد برآورد که این تمییز در حق اولیای کرام
 و شایخ طریقت گفتگویی خاطر آزاری می کند قضا که در خصوص توسل به بنی الرحمه شفع الاست
 سخنهای خلاف متفق علماء و وقت می کنند باز مجلس منعقد شد و محسوس گردید و در وقت

خود دولت ناصریه باز توبه نموده را می یافتند شام رسیده در نجاشم واقعات عدیده پیش آمده آخر به
 دمشق در زندان مقید شد و بواسطه منادی حکم عام که گردید که هر کس که بر علی عقیقه تبریم چل مال و در آن وقت
 نند فروشت از کلمات خبیثه دوست ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و لیا الامر و الله تعالی امر طاعة و
 الامر و طاعة و لی الامر طاعة الله و معصية الله من سخط امره و حکم فقد سخط امر الله و حکم و علی
 و فاطمه و امر الله و سخطا حکم و کردار ماضی الله لان العیدیر خسیه طاعة و طاعة و لی الامر طاعة فمن
 طاعة و لی الامر فقد کرده رضوان الله و الله یحب بمعصية و معصية و لی الامر معصية فمن اتبع فحقصية
 فقد اتبع ما سخط الله و کرده رضوان انتهی کلمة النجیة الکافیة لاثبات خبیثه و خبیث من مدعو
 قبله و دانسته فی سخرع احکامه واضح باد که اکثر ظاهریه لینه از نصب خروج هم داشتند بطور نواصب
 عوانی بلکه بطور نواصب شام که خلیفه ثالث را مبعوض نه اند بلکه کبرای شان خون همان خلیفه
 را زرد ریاست خود نموده اند و خلافت را شده حقّه تا بهمان وقت منتقضی شد و ایام خلافت
 علی مرتضی ایام قنده و تلک عضو و وقت ملاکانت و زمان شهر و راست پس از روز حکیم
 استقامت خلافت گردید و اکثر این نواصب ظاهریه نسبت حضرت مرتضی کرم الله وجهه همان
 ادله نواصب عراقی را که آن ملاعنه بان دلائل تکفیری می کنند در کتب خود بمحل تنقیض و
 تعریض برخلاف و اثبات خلافت خلفای ثلاثه نقل میکنند فاما تصریح باطلاق لفظ کفر
 نمی کنند و گاه میگاه بعضی کلمات معجم هم ذکر می کنند لیکن در غیر این خلافت و بجای موافق مذاق خوا

سند هم نمایند و ثبات و استقامت بر هیچ طریق ندارد گوی چنان که هیچ چیز را یکسان نیامده است
در ادوات و متاع و ثمن و ثقیفی آرند شاه و بی آنکه دلموی که بر کس این قوم شرف گردیده در تصانیف
شان کلمات ظاهریان و خایافته گویای دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی از این بطور نمود
که اگر شمر و در انشاء نوشته نماید است که فقیر دم و ستم دل ندارد بلکه کبر او بعد از آنکه فطر اتباع
صاحب شریعت در حق و مطلق قصد معرفت مقصد شایع ساخته و مجتهدین مجتهدین را رواه
دین است و حرف تعلیه یکسره گفته شده و تخریج بر قول کسی منعید بودن بر و شش فایده می یافد
که کان حال القرون الادی و حال جماعه من المتأخرین متردد است و در درج حال در اکثر احوال ترجیح
بعض اقوال امیر از آنکه بر بعضی کند و در جرح اخذ می نمایند و در بعض احوال کلمات باره شده
را می باشد بقرون اولی نمی یابد و خشک شدن را بر بعضی خود مبرویه و چشم پوشیدن از بعض
آخر ضامنیم الی آخر اما قال بر یافت قرون اولی واقف می شود انتهی و اضافیه فقها را
مختلف است و سالک متبوع و متأخران را در اختیار نیست فقها و عمل بران اختلاف است
متأخران تعلیمه می آرند است مشهوره کنند و در کلمات و جزئیات زمام اختیار دست دلو
مانند سقیه بخور علی باشند و این راه مبارک است کسی را که از علم کتاب است بهره نیافته باشد
و در هر یک علما فرض کرده یک شرط که یکی است ایشان اتباع کتاب نیست باشد پس اگر چه
معارض خود را مخالف صریح کتاب نیست دارند و غالب طری حاصل شود که این جهاد مخالف کتاب

و سنت است از تقلید در این مسئله باز دارند و تقلید در این مسئله بکنند که قول او موافق
تاریخ است باشد الی آخر تا قال فطعن علی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حال می شود
بکاره انکار نکنند و دیده و دانسته را بچشم مرکب ناپدیده و نادانسته سازند و اگر این طوفان شود
در قول خدا تعالی ام آیتنا هم کتابا من قبله فهم به متسکین علی قالوا انما وجدنا آباءنا علی انه و انما
آثارهم مقتدون قال اولو جیکم ما یدی عما وجدتم علی آباءکم اولو کان باؤم یغفلون شیئا ولا یحسبون
داخل است انتهی و در قره العینین نوشته اشاعره دو قسم اند شکلمان که در مناظره و مخاصمه
اعلیٰ نصیب ایشان شده است اما در حدیث بخیری ندارند مثل ابوبکر با قلانی و امام رازی قاضی
و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات قدح افونی یافته اما در علم مناظره
و مخاصمه و مراجع غور نموده مثل اجری و سیهقی و بعد ازین همه ما مردم از ریزه برد و خوانش و اول نمودم
و کاسه برد و فریق بسیدیم پس بحث نیست که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در بر واحد
موجود نبود **د** ازین اقینون که ساقی در می افکند و حرفان را نه برسانند و دستاره انتهی هم
در آن کتاب بعد از مطاعن خواجه بر حضرت علی کرم الله وجهه نقل احویه آن نوشته است
نیت آنچه بر آن اشاعره جاری است و فیه مافیه و این بنده اعتماد ندارد برین معاللات بلکه اعتماد
بر احادیث صحیح است انتهی و ایضا فیه مقرر است که کثرت اتباع توان بمشروع میرد و اتباع
سنت از آنکه مخالف او باشد در کلبان اسلام تا نند و از در تیر مریضی که فرقه خاله زید و امام

و اسمعیه بر آنند که هیچ تقصیر نکرده اند در بر سر زدن جن محمدی از حق تعالی شانه شام حال
 اینست نمودی انشی ایضا فیه اگر در اولاد حضرت بر ترضی اخبار اعلام پیدا شده اند غیر ایشان
 نیز پیدا شده اند که بر صدر اخلاص عالم گردیده و منت را بر اسمعیه و زبیده و امامیه گردیده و در میان
 قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد و اندر آخر همه نیز خود بر باد رفته و
 اولاد ایشان بیکس پیدا شده الا ایه ای مثل عبد اللہ بن عمر و عایشه و سالم و قاسم و غیر ایشان
 و بعد از آن ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سمرقندی و اصحاب تصانیف مانند امام رازی
 و صاحب مشکوٰۃ و غیر ایشان و جماعه بسیار بسیار ایشان مسمی شده اند و با عوام لا اله الا الله
 علیه و بیکس از ایشان خروج نکرد و نسبت بقتل حسین علیکم السلام و ایضا فیه و اصحابی بر ترضی
 متخلف شدند در فهم کلام او و بعد از این سستی زو نهاده شد جمعی از وی روایت کردند تبرئه
 خود از دم عثمان بن عفان و جمعی از کلام وی رضا بقتل فهم کردند قتل ابی و امامیه قال ابن سیرین
 اینانی شبیه بخنجر در جاده مشکله از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل بکلیس کلای فقیه
 از بر ترضی شنیده و در تطبیق تحریر مانده و فتح باب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق
 در اکثر احوال همین یک مدعی از حکام او فهمیدند و روی مختلف نشدند و در انچه رای اوست بیک
 نگشته و فاروق خود باین نکته ایما نموده است گفته این الفی یکنوا و عطفی را بر آن حاجیه و ان
 گفته او کشید را بر و ایضا فیه امامان تاثیر اقوال پس ایشان است که مسلمین در زمان خنجر

متفق بودند بر اخذ بنده ظاهری که معبر بقصده است و باطنی که معبر باحسان است و مواخذه بین صحاب
باین دو طریق بود چون نوبت خلافت بر قضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند و نفوس ایشان سرگردان
و در سلب اثبات خلافت و جواز تحکیم و عذر از استیفاء قصاص فی النورین بر چند تقریر مطول تر شد مخلق
ترگشت و شبهات بیشتر در میان آمدند لایما از صحابه یکس از رای خود برگشت و ایضا فیه همچنین
مایل بودن تیرد با وجود آن همه مداخلات و منازعات و کشت و کوشش که سابق از یکس مثل آن
ظاهر شد اگر چه نتیج ثمرات نگردیده گنجایش تسلیم ندارد و در کتاب الزلّه الخفا عن خلافة الخلفاء نوشته و اما
ما یستدل به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد الی ان قال و باین سند لال بر توضیح
صحیح است که اکثر احادیث شاید قرن اول از زمان هجرت آنحضرت تا زمان وفات و قرن ثانیه
از ابتداء خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروقی و قرن ثانی حضرت عثمان بعد از آن
اختلافها واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتهی و ایضا فیه دلالت بر آنکه حدیث ابی هریره الخلفاء بالمدینه الملک
یا نام از ایجاد آنست که خلافت را شده بحدینه خواهد بود و در خارج غیر خلایف ثلثه در مدینه اتفاق
نمودند و ایضا فیه و اما تعیین زمانه فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
الاحی الاسلام تدور بعد خمس و ثلثین سنة فان یملکوا فیسبیل من قد یملک ان یقی لهم دینهم یمقی
سبعین سنة مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه خمس و ثلثین حضرت عثمان مقتول
دام جهاد بر مردم خود باز در زمان حضرت معاویه امر جهاد قائم گشت و از آن تاریخ بعد بقصد سال

دولت نبی امیه بتلاشی شد انتهى و الايضافیه باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیرت حال مسکین
 پیش از فتنه و شریره حال ایشان بعد فتنه بیان فرمودند و درین باب استقصا نمودند بوجه بسیاری
 آنکه فرمودند تدویر رحی الاسلام الخ پس در آن رحی الاسلام عبارت است از وجود جهاد و غلبه
 دین حق بر ادیان کلمه و ایالات نفوس و اجتماع جمیع بر خیز و پاک لطفی است جامع انواع شرفه را که بعد
 آن القطاع جهاد است و وقوع فرقت است در میان مسکین چهارم ظهور کذب اندوزم وقوع قتال میان
 مسکین نوزدهم استخوان فروج تا اول انیکه است و استخوان شمر تا اول انیکه نمید است و مسازف دین
 پیداشد ششم ارتفاع امن از مسلمانان است و چهارم آنحضرت صلعم دو فتنه را ذکر نموده اول
 مقتل عثمان و ما بعد او است تا انیکه خلافت معاویه مستقر شد و فتنه ثانیة بعد فوت معاویه
 تا استقرار خلافت عبدالملک است و پنجم آنحضرت صلعم برای نشو و نما رمله اسلامیة صورتی
 معین فرمودند که تا آخر عمر حضرت عثمان مخفی شد و بعد از آن از ارضین فرمودند انتهى ملخصا و
 ملقطا و الاضافیه بمقتل متواتر که در شریات لطیفی معتمد تر از آن یافته نمی شود به ثبوت پیوسته
 که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیداشد مطلقا اشاره
 دانند تا تفصیلی که زیاده از آن در شریع یافته نشود بیان فرمودند و آنرا خود فاضل شایده اند در
 زبان خیر و زبان شر و گواهی داده اند که درین وقت علاقه علی منهاج النبوة منقطع شود و ملک
 پدید آید و معنی اعط عضو دلالت می کند بر حروب و مقاتلات و جنیدان یکی یا دیگر

در ملک دهند و احادیث بسیار خلفای ثلثه را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه غیظین بهم رسید که
 هر سه بزرگ فی مرتبه من المراتب متفق اند و غیر ایشان در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در
 بعضی احادیث لفظیکه مشعر بر انقطاع خلافت باشد را شناسا فرمودند و ایضا فیہ باز و قانع
 عجیبه واقع شدند که بلسان حال دلالت کردند بر اینکه بعد از این تاریخ برکات امام نبوه مخفی
 شد و ایضا فیہ حادثه ثانیة صفین است آنحضرت صلعم از آن خبر دادند از خروج الشیطان عن
 ابیهیره لا تقوم الساعة حتی تقاتل فتان عظیمتان دعویها واحد و این کلام اشاره است
 بانکه اهل شام مصحف برداشتند که میان ما و شما این قرآنست و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن
 است و من قرآن ناطق و اخرج البخاری ان رسول الله صلعم قال لعمار یقتلک الله العبد المذنب
 و ان منتهی شد به تحکیم آنحضرت صلعم این قصه را بلفظی بیان فرمودند که مشعر باشد بانکه
 مفاسد شتی گردد و مرضی شایع نبود و ایضا فیہ قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا
 حق تعالی و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمه الله
 علیکم اذ كنتم اعداء فاعلف من قلوبکم فاصبحتم بنعمة اخوانا و كنتم علی شفا حفرة من النار فأنقذکم
 کم منها کذلک یبین الله لکم لتعلمن تهتدون و لیکن منکم امیه یعجزون الی الخیر و یامرون بالمعروف
 و ینهون عن المنکر و اولیک هم المفلحون و لا تکتونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاتهم
 البینات فاولئک لهم عذاب عظیم لوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم الم

بعد ایا که فذوق العذاب ماکنتم مکفرون اما الذین ابرقیت و هم هم ففی رحمۃ اللہ هم فیها
 الا یقصر کبیر ضای غر و خیل درین آیات بیان فرموده حقیقت خلافت خاصه و حقیقت
 قننه را که بعد ایا م خلافت خاصه بظهور آمده و ضای حضرت خود بیان حالت و خطا خاصه
 ازین حالت دیگر ارشاد نموده و ایضا فی قال البید تعالی و القوا فتنه لا تصیبن الذین ظلموا
 خاصه و اعلموا ان البید شد الذی الخلف مغسورین در معنی این قننه اختلاف دارند ای ان قال
 معنی صحیح آنست که این قننه خلافت است و بی القننه الذی تموج کومج البحر چون سلسله
 شوند و هر یکی برای طلب خلافت بر خیزد و افشای نفوس و نهب اموال و غلبه کفار که پیش
 در انتها فرقت میباشد بظهور رسد و این قننه است تا ختم شد که در سلمانی زار شد انتهی
 فیه و عن علی ما خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم من الدینا حتی عنده الی ان ابابکر علی الامر
 بعده ثم عمر ثم عثمان ثم ابی اللہ فلا یجتمع علی احد یجمع علی طرق این حدیث در رافضی نظره و
 بعض در غلبه موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال دارند که اگر این معنی معلوم
 حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیعت ابی بکر صدیق تا بدقی و توقف و
 در عثمان تا حکیم عبدالرحمن و حتی ندارد و احتمال بسیار حدیث بعد است و آنچه پیش این
 تفسیر مقرر شده صحیح این معنی است و لیکن التمدد نوعی از غرض و وقت بود که در اول
 مفهوم شده و بعد وقوع مثل قلن الصبح واضح گشت و سخت بعد است که از احادیث

مستفیضه و یکی هم بامرتضی نرسیده باشد و از روایات مرتضی است حدیث آن تکلف الی ابی
 الخ و آن نیز اشاره می کند بخلایف شیعین انتهی بالجمله لکن کتاب انقطاع خلافت را شده و خلافت
 خاصه و خلافت رحمت بشهادت حضرت عثمان بن عفان و بودن زمان حضرت مرتضی را فتنه و زمان شروع
 و مفاسد و ملک عضو و وقت هلاک شتمی بر انواع دامیم و نبودنش خلافت را شده و خلافت
 خاصه و خلافت رحمت با صانق تعریف بر حضرت مرتضی رضی الله عنه بانکه تغییر بیانی از آنچه
 کتب خوارج مذکور و بر این شان مشهور گویا موضوع آن کتاب از آن الحاق فتنه عن خاتم الخلافة و
 فاتح الولاية است هر چند شی دآیتی که مضمون فتنه و مشعر فساد حال و مال بیاد آمدن ایشان
 بزور زبان با وجود موجود بودن قراین فویه برخلاف آن و احتمال آن بر محض ابهام و اجمال بزرگ
 حضرت مرتضی فرود آورده و بر روایتی از هر کتابی که قابل اعتبار باشد در مقابل صنفیه و تالیف
 ظایر به خود جا بر بی اعتباری آن حکم کرده باشند درین باب همه را صحیح و مسلم قرار داده و بنسبای
 استدلال نموده اند و از روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت
 را شده و خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت را شده مرکب است
 از دو جز که در خلفای ثلاثه هر دو جز موجود و مجموع منتهی می شود بانکه یک جز و یک جز در مرتضی
 منقود و در دو یا اطلاق خلافت بطریق استدلال و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه
 و الله صانع آنچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت است نه اثنا عشریه برای روایات

می مانند که تعارض مسلکین متناقض رسیده است بلکه خود از دیگر تعقیقات شاه ولی الله
 بزرگ آن مطالبی توان بردن از ایشان در تفهیم بیان موافق پیشینیان ظاهر است و استدلالات
 و استقامت را بدین غایت در مساله عصمت خیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه است
 در تحفه اشاعریه و غیره باید دید و کفرین امامیه که این مساله را هم از اقوی اثبات کفر قرار میدهند
 شاه ولی الله در کتاب تعقیبات بعد بیان عصمت خیر انبیا نوشته فایده قوی از اینها و اثباتها
 لغیر البسی ابتدا عالم را در جمیع السالین بل انیکر اهل الکما برة و اهل العزة سبب این تفصیل
 و باعث برین تطویل آنکه اغیان این مسلک بعضی کلمات شاه ولی الله را و اقبالان را در شک
 می اندازد و رفع آن خلجان بر دین این بیان که مذاق شاه ولی الله بکثرة تفهیم راغب و عدم
 کلام نهج تسنن بر ذوق شان غالب بود آن انگیزه کلمات در موهلات خلاف مذمت تصور
 و بخالف تحارر خود خواجه مفید نیست و نه قائل استناد نه لایق اعتماد و در حالت حیات ایشان
 اثری از حکومت اسلام و بقیتی از علمای اعلام در دین بود ظهور و ظهور مجموع کلمات امکان
 و اولاد و امجاد شاه ولی الله که انگونه تعقیقات را واقع و شایع ساختند و در برده گمان بخشند
 گونا پورده بر بنی پر دگینهای ولله با جبر خود انداختند مولوی محمد اسمعیل زبانه را فارغ از حکومت
 اسلام و خالی از علمای اعلام یافته جدت جلی را خلی بلند آوازه ساخته آنجا افسرده بر
 خاکستر کما اینی مشغول نموده و تحمیل پوشیده ته خاک را آب داده حسن ثبات الارض را

کرم البذر انتم کرام و مستعان بر چهار امام بدست سهام ملام و دمان عجم کالانعام فی الکام در تصویر العینین
 رساله نوشته دلت شعری کیف یجوز التزام تقلید شخص معین ممکن الرجوع الی الروایات المتفقہ عن النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم الصریح الذی علی خلاف قول الامام المتقلد فان لم یرک قول امام فقیه شایسته من
 الشک بعد وفات مولا اسمعیل اسماعیلیه را شقاق و نفاق افتاده شیعہ متعدده منشعب گردیدند حتی
 بکفر بعضها ببعض و اسمعیلیه بمنزله خمس شامل است بر انواع رافقه اولی از همه و دومی و اعلی خلف صدق
 حامل کل کمال جامع ظاہریه و دینی با تکمال کمالا جان جان و حالا افراد این نوع در غایت ندرت اند
 دوم ظاہریه غالب بر دینی و ملک مشرق از کلکته تا بارس و مالیه با گویا ولایت همین فرقه است
 فرقه سیم مقصور بر دینی و ظاہریه امروز در شایعہ ان آباد از ق اسمعیلیه غلبه مملکت فرقه راس
 مگر فیما بین شان تعدد صنف پیدا است بعضی از اصل بودن مولوی اسمعیل منکر تقلید منکر و این
 کلام فاشی است از کمال و قاحت و بر اصل از صدق و حیاب بعد از ان زمانه نگاشته
 کس گواه و هزاران بر اکر اس گاه موجود انکار متواترات پیش از خرمیلات نیست و بعضی قائل
 بر جوع مولوی اسماعیل از ان مذہب چنانچه در عین ایام یک رساله بنام تنبیه الضالین و ہدایت الضالین
 مطبوعہ مطبع سید الاخبار دہلی مولفہ یکی از این طائفہ کہ سید محمد رالفظ حضرت امیر المومنین یاد
 میکند غایت نکیر و نہایت نفیر بر منکران تقلید در ان نموده و مناقب الوضیفہ و خفیفہ و محام
 تقلید الی خفیفہ بکمال نوشته و ہر برای و دستخوا علمای عرب سند و ہم خلفای امیر المومنین علی

نموده در آن می گوید مولوی کریم الدین دهلوی فی کمال که به گوشت اسماعیلی عن مولوی اسماعیل
 تعلیق کرده بنده می نویسد که سید یونس بن علی که انکار کمال فاسد است و محض ظلم و کذب است
 و هرگز ایسی نهی بلکه انهنون فی نواح پشاور من بعد مباحثه علماء حنفیه کے رفع یدین چوڑ
 دایا تھا و ہم در آن نوشته اور ایک رسالہ تنویر العینین نام جو بعضی آدمیوں فی انکی شہادت
 کی بعد انکار کہ شہور کیا اگر وہ انکار ہوتا تو یہی سبب کی کہ انهنون فی رفع یدین آخر
 عمر من ترک کیا اس باب میں مقبرہ سابقہ سابقہ میں اس حدیث کی کہ پیغمبر فی فرمایا العبرة بالخواتم
 واضح باد کا این مقال پر است از انواع اختلال و تقریب کلام ہمہ نام تمام قولہ و ہرگز ایسی نہی
 خبر واحد در مقابلہ تواضع اعتبار ندارد و کسانیکہ کہ پیش خود از زبان شان شنیدہ اند و گفتہ اند
 نموده اند چگونہ باور سازند باز می گوید بلکہ انهنون فی نواح پشاور من بعد مباحثه حنفیہ کے
 رفع یدین چوڑ دایا تھا اولاً کہ باقول اول مناسبتی ندارد چنانچہ از ان ظاہر کہ قبل از مباحثه وہ ای
 تی در نہ مباحثہ با علما حنفیہ چارو میدارد و اگر رفع یدین مسکود نہ ترک کردن چه معنی دارد
 مسکود کہ بعد مباحثه مقرر تعلیق و مطلقہ کہ امام گردیدند و از دست حق رجوع کردند و از ان تبری
 و تائب شدن بلکہ عین مسکود کہ رفع یدین ترک کردند و ظاہر است کہ ترک کردن فعلی چیزی دیگر
 و رجوع از مذہب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعددہ اند غیر از رجوع از ان مذہب خصوصاً
 در سال صیحاب تقیہ و ذری الوجوہ خود شاہ ولی اللہ در ضمن خصوص من رفع یدین در حجتہ

نوشته اند و الهی بر رفع احب الی من لا یرفع لان احادیث الزنج اکثر داشت غیره لا یمنی الا
 ان شیر علی نفع فتنه غوام بلده و هو قوله علیه السلام لولا صدقان قومک لنقضت الکعبة قوله الی الی
 که جواباتی تو گویرستون سی زیاده بدجانتی او چیا گویرستون کو مردود کیا انکو بهی مردود کر
 چه طوری ای عزیز این همه آورده او و این خار پرورده اوست اگر نمیدانی و اعجاب و اگر دانسته سگی
 و اسفا قبل از ظهور فتنه اسمعیله گوش عامه اهل هند باین صدا آشنا نبودن همه غوغا همان کار
 شمار برانموده و قوله تنویر العینین اگر بعدانی صا چراغی گوئی که از آن اوست یا نه اگر نمیدانی چرا
 تحقیق نکردی خود حیران و میان چرا قصد بدایت دیگران نمودی بشو که تنویر العینین قبل از
 سفرش در زبان دراز خود مشهور کرده گفتگو با ذوالن فاده تشکیک را در آن نه نیست و هم صرف
 از ترک کردن بر رفع بدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طهارت حاصل نیکو کردن
 ما آنکه تو باز مضامین مندرجه اش و اشاعه توبه برسانیا بواسطه اش بها و فیصلت داده
 ثابت نکردد قوله العبرة بالخواتیم اما و سلما مارا نحن در خاتمه کسی نیست اگر خاتمه سولوی
 بر توبه از انکار تعلید و توبین مکفیر مجتهدین و تقلیدین تبری از سایر عقائد فاسده گردیده و
 چشم ماروشن دل باشد کلام در کلام ملام التیام است که حق است یا باطل فرقه چهارم را عقائد
 ظاهریه و باهیه بران اعتقادند از زبانین نه بآن و در عمل و اظهار عقیده موافق اهل سنت
 و علة رد اوده درین فرقی برین طریق است که با این همه موافقت با اهل سنت معترف اند بکلیه

است اسمعیه هم و این مخالف را حمل میکنند بر اختلاف است که معبر است بر حجت و این
 مامی است از کمال سخاوت و نهایت حماقت فرقی است بی شبهه در اختلاف حجت و سخا
 است اختلاف حجت آنست که مسلک است مابین ائمه مجتهدین و علماء صالحین هر چه روایت در
 مرویات و تعدد طرق استنباط و مجتهدات که یکی توهم دیگری گواهند دارد و حصر حق بکس
 خود و قطع بطلان جانب دیگر نمیکند و هر یکی کار بطریق احتمال می نماید و در خط مراتب و تعظیم
 نکردیم فیما بین دقیقه از جانبین فرو گذاشت نمی شود بر واحد بر واحد حق میدانند و این همه در علمای
 نه در علایات که حق در آن تعیین است و اختلاف اسمعیه با اهل سنت نه از آن قبیل است بلکه در عقاید
 و مسائل علمیه استخوان است اهل سنت و اهل اسمعیه کفر و بدعت شان بینما این مخالف را باید
 از مخالف سنی و شیعی چه خواص و علماء معتزله و فقیهین از سنی و امامیه هر یک که ندارند
 اسمعیه را حاصل حاشا که یکی از بزرگتر اختلافات اسمعیه بر زبان مجتهدی از امامیه گشته باشد پس
 با وجود موافقت با اهل سنت اعتراف کند بحقیقت مذکور امامیه هم و آنرا اختلاف حجت انکار
 نزد اهل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این مخالف مخالف عقاید است
 جمع نمی شود بلکه اسمعیه که اهل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس مسلک
 این فرقی یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که با وجود موافقت با اهل اسلام اعتراف بحقیقت
 دین یهود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا و کلام که مسلمان باشد در حد این

در این نه برین روش نه بران طریق ازین سوراخ و زان سوراخه لای الهی سوراخ و لای الهی
 نزدین بین این ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از منفعت موافقت اهل سنت قطعا
 محروم و مضرت عقیده حقیقت اسمعیلیه ایشان لازم و ملزوم و گلاب نامی ناب حکم شراب
 این فرقه هم در شمار داخل اسمعیلیه است **باب اول در عقاید نجیدیه عقیده**
 اول اعمال و افعال در مذہب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان عمل تصدیق بنا بر این مسئله از خارج
 و معتزله بود که با دیان این مذہب مبتدع و با نیان انیمشتر بختی سنانهای زبانها را آهائی تازه
 و فانیهای بی اندازہ افروده در سحر که بیان آنچنان رخشان و درخشان نمودند که گوی سبقت از آن
 در بودند بعضی افعال که نزد اهل سنت و جماعه بلکه کافه است اجابا اتفاق یا باختلاف حرام
 یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیہی یا مستحب یا مباح یا سنت بدی یا سنت زائده همه را کفر می گویند
 و این مسئله اصلیت عمده برای مذہب نجیدیان و منبری و متفرع علیه تمام مسائل تقویۃ الایمان
 و سرگاہ ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویۃ الایمان هم که بر
 متفرع است در مذہب سنت و جماعه مطرود است لهذا اول مذہب اهل سنت درین خصوص
 و بحثیکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقاید نقل می کنم زان بعد عبارت تقویۃ الایمان
 نوشته بر اعلاط جزئیہ او تفصیلا تنبیہ نموده خواهد شد در مذہب جمهور اهل سنت رکبان
 تصدیق بقلب است و نیست اقرار بر شرط اجزای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان

عبارت از تصدیق و اقرار مکرر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در کتب و اکراد شرح عباد
 نسفی نوشته اند که من ان الايمان هو التصديق والاعتراف ببعض العقائد
 و موافق الایمان شمس الامتد و فخر الاسلام و ذیاب جمهور محققین است که تصدیق باطن
 و ایمان اقرار شرط لازم برای ایمان است و تصدیق باطن امر باطنی و لا بد از آن
 من صدق بقلبه لم یقر بلسان فهو من عند الله ان لم یکن مؤمناً فی الاحکام الدیانیة
 اقر بلسانه ولم یصدق بقلبه کالمنافی فیما لکائن من امواحیات الشیخ انی منصور حریر الله
 و التبیان من غایبه که تصدیق باطنی است در هر یک از این دو قسم است که تصدیق باطنی است
 عدم عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان نیز اعمال از قسم مجاز و اطلاق خبر بر اجزاء
 عرفیه است چنانچه در عرف موی و ناخن را خبر بدن گویند با وجود آنکه با نفع نام خاص
 مؤیدین منعدم نمی شود و مثل برگ بر درخت بلکه غریب معتزله است شیخ عبدالحق در
 شرح سفر السعادت نوشته و اما از علماء محدثین مشهور شده که الايمان تصديق القلب
 و اقرار بالان عمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل شرط کمال ایمان است نه اصل
 ایمان چنانکه مذکور است و بعضی مردم توهم نموده اند که مذکور است این مخالف جمهور
 موافق اکثر است حاشا و کلا و این هم خطای محض و غلط صریح است که ما صرحاً به انتهی ملخص
 در ترک گیره در مذکور است اینست مؤمن است بر خلاف خوارج که کار دارند و مخالف

معتزله که نه مومن است و نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقاید نفسی نوشته و الکبیره لا
 يخرج المومن من الايمان لبقار التصديق الذي هو حقيقة الايمان خلافا للمعتزله حيث زعموا
 ان تركب الکبيرة ليس بمومن ولا كافرا بل هو المنزلة بين المنزلتين بناء على ان الاحمال عندهم
 بزر من حقيقة الايمان ولا تدخله في الكفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الى ان تركب الکبيرة بل
 الصغيرة ايضا كافران وانه لا واسطة بين الايمان والكفر ومعتزله که دلیل برای البطلان مذنب
 اهل سنت آورده اند یکی از ان ای که میوه و مایه مومن اکثریم بالبد الادب هم مشرکون است که دلالت
 می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بجمع ما جاز به النبى صلى الله عليه وسلم
 با شرک مجامع نمی شود چه توحید هم از ان جمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
 حسب موافق این دلیل معتزله نقل نموده جواب او شارح نوشته حاصله ان الايمان
 في اللغة هو التصديق مطلقا وفي الشرع هو التصديق مقيد بالامر مخصوص به جميع ما علم
 كونه من الدين ضرورة والله كوفي الآية محمول على معناه اللغوي واز استدلال بایه کریم
 ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون جواب داد المراد من لم يحكم بشي مما انزل
 الله اصلا او المراد بانزل الله هو التورية بقدرته ما قبله فحيث باليهود واز استدلال ان خبر
 من ترك الصلوة مستعدا فقد كفر من مات ولم يحج فليمت ان شارح يهودا وكن شارحنا
 جواب داد الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقدة قبل حدوث النجاسات الغرض عبادة

٥٠
 من الخلفين رأيه و حديث كذا اكثر ان بركته تجديده و ابره نقل نموده از همه جواب داده است و
 تركيب كسره را متناق گویند و لیکن حدیث ان المتناقی ثلثة اذ او و عه خلف و او اعد است
 كذب و اذا اتين خان نقل نموده جواب داده بود و ترك الظاهر الخ باید دانست كه ايمان
 حقیقی آنست كه مرتب شود بر احوكام اخروی و همان است محل نزاع بين ايمان ظاهر
 كه متناقی را شامل است در شرح بواقف نوشته انما النزاع فيما بينه من الله تعالى اي
 النزاع في الايمان الحقيقي الذي يترتب عليه الاحكام الاخرية و در مقام امر است جواب خدا
 و ان فرق در در كن و غلبه و سبب و شرط و علامه كه سبب عدم الجلاء بران در انواع شائع
 افتاده اند در توضیح مسطور است الشئ المتعلق اين كان و اخلا في الآخر فهو كرم و الا فان
 كان موثرا فيه على ما ذكرنا في القياس فخطه و الا فان كان موصلا اليه في الجملة فسيب و الا
 فان توقف عليه وجوده فشرط و الا فلا قبل من ان يدل على وجه فعلية فاما ان كان
 يقوم به الشئ و قد شفع بعض الناس على اصحابنا فيما قالوا الاقرار بركن زائد و التصديق
 بركن اصلي فانه ان كان الاقرار كمالا يزيل من انتفاء استتار المركب قلت الركن الزائد شئ
 اعجز الشرح في وجود المركب لكن ان عدمه باطلا ضرورة جعل الشرح عدمه معقوما
 اعجز المركب بوجوده كما و قولهم لا اكثر حكم الكل من غير التقييد و غير الظاهر اعضا الانسان
 قالوا ليس كمن يتقلى الانسان باشتافيه و انيد ركن لا يتقلى باشتافيه و لكن يتقص و كقر خله

ایمان است در مواقف نوشته و به عند کل طائفة مقابل بافسر به الایمان فقالت الخارج
 کل معصية كفر وقد اطلناه و قالت المعتزلة المعاصی اقسام ثلثة اذ منها ما يدل علی الجمل
 و وحدته و یجوز علیه الایجاز علیه و الجمل برسانه الرسول کالتقاء المصحف فی القافورات و التلطف
 بکلماته و ادله علی ذلك فهو کفر و منها ما لا يدل علی ذلك و هو قسمان قسم نخرج مرتکبه الی منزله
 بین المنزلةین و یعبر عنها بالکبار و منها ما لا یخرج ککشف العورة و یسمى بالصغار و بالجملة بر عقیقه
 اهل سنت حکم ایمان و کفر فی تصدیق و اقرار است نمی نشیند و در جاکه لفظ کفر و شرک در احادیث
 و آیات و در آیات وارد گردیده که خوارج و معتزله و اتباع شان بآن استدلال نموده اند
 و اکابر اهل سنت از آن یا بکمال بر معنی لغوی یا بر مجاز و تاویل یا به بودنش متروک الظاهر
 استدلال بمعارض قوی و امثال ذلك جواب داده اند و واضح باد که این طائفة مستحجده
 ثبات بر یک طریق ندارند مضطر الحال و مضطرب الاقوال گاهی بر کتب فقه تبرای کنند و و
 مصلحت بآن استناد می کنند در باب کفر رجوع بکتب فتاوی می آرند و اثر اخذده دلائل خود
 میدانند تنبیه بر این مغلطه ضرورت آید که بر سبکه را از محالش باید دید ما از کتب اصول مذسب اهل
 بادلائل و معارضات نقل کردیم در حجب آن آوردن فروع فائده نخواهد داد و دوم در فن
 فروع هم بطرق معینه آن فن نظر باید کرد نه محض بهوا نفس از مقررات آنست که
 مقدم بر شرح و شرح بر فتاوی روایات فتاوی مخالف متون قابل اعتبار نیست

چنانچه در صحیفات هم بدان اعتراف است در این سایل در سلسله طواف قبر نوشته برگاه
 از این روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر حرام و غیر جائز است
 پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر کرده اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قائل
 فقها است که روایات متون معتبره باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبره باشد
 از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
 تجویز در بعضی فتاوی است و برگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
 شروح راست است انتهى لمقطعیوم همان اصحاب فتاوی حدیثان باب و کتاب نیاج
 دیگر تصریح نموده اند بعد از بحث حکم تکفیر مگر رسیدن به تمام مطلب که عادت این طائفه
 در سحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین رد الطحاوی عن الصحابنا لا یخرج الرجل من الکعبة
 الا تجود ما اوله فیه ثم ما یقین انه روة بحکمها و ما ینک انه روة لایحکمها اذ الاسلام
 لایزول بالکفر مع ان الاسلام یعلم و لا یعلم و یمنع للعالم اذ ارفع الیه ان لا یأذرب تکفیر
 اهل الاسلام مع انه یقتضی بصری اسلام المکره اقول قدمت بذالتصیر سیرانا فیما نعلم
 فی نه الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا ینفی علی تخایس زهد العمل
 فلیس الی انتهى و فی الفتاوی الصغری الکفر شی عظیم فلا اجعل المومنین کافرا منی و حدیث
 انه لا یکفر انتمی و فی الحاشیه و غیره اذ اکان فی المسأله حوجه توجب الکفر و زهد واحد

يمنع التكفير فعلى المفتي ان يميل الى الوجه الذي يمنح التكفير تحسبا للظن في السلم وفي الامانة
لا يكفر بالمجمل لان الكفر نهائية في التقوية فيستدعي نهائية في الجائز ومع الاحتمال لانهاية انتهى والآخر
تحرر ان لا يقتضي بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محال حسن او كان في كسره اختلاف ولو برواية
اضيقه فعلى ان لاكثر الفاظ التكفير المذكورة لا يقتضي بالتكفير بها وقد التزمت نفسي ان
لافتي بشي منها وهم در بحر الرائق نوشته والحي ان اصح عن المجتهدين فهو على حقيقة والاما
ثبت من غيرهم فلا يقتضي به في مثل التكفير ولذا قال في فتح القدير في باب النجاة الذي صح
عن المجتهدين في الجواز عدم تكفيرهم ووقع في كلام اهل المذهب تكفير كثير لكن ليس بكلام
الفقهاء الذين هم المجتهدون بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء ودر بحر الرائق باب المرتد
الكفر لغة التبرع والتكذيب صلح في شئ مما جاز به من الدين ضرورة والفاطمة تعرف في الفتاوى
بل اوردت بالتأليف مع انه لا يقتضي بالتكفير في شئ منها الا ما اتفق عليه المشايخ كما سيجي في كتابي
في البحر الرائق فقد التزمت نفسي ان لافتي بشي منها وهم دران باب نور مشته اعلم انه لا يفتي
بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محال حسن او كان في كفره خلاف ولو كان ذلك برواية ضعيف
كما هو في البحر وعراه في الاشباه الى الصغرى طاعا على قارى در شرح فقه اكر در ذيل قول
المعصية كفرا ثبت كونها بمعصية بل لانه قطعية في توليد الجميع من قولهم لا تكفر احد
من الالف قبله وقولهم كفرا مر قال بخلافه القراء اذا استحال الرواية ادب الشيخين والعصاة

١٢
 واثبات ذلك مشكل كما قال شراح العقائد وكذا قال شراح المواقف ان جمهور المتكلمين
 على انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكر في كتب العقائدي ان الشيخين كفروا وكذا الكفار
 امامتها كفروا لا شك في هذه المسئلة مقولة من جمهور المسلمين فالجميع من القولين المذكورين مشكل
 ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل الفرعية والدلائل الاصولية التي من جملةها
 التكفير على عدم تكفير اهل القبلة المحمية ويرفع الاشكال بان نقل كتب العقائدي مع جهالة
 قائله وعدم اظهار دلائله ليس بحجة من ناقلة اذ مدار الاختلاف في المسائل الدينية على ايراد
 القطعية على ان في تكفير مسلم قد مرت بمقاسه حلية وخفية فلا يفيد قول بعضهم انما ذكره
 بناء على الامور التهديدية والتعليلية وقد قصد الامام الهمام في شرح البداية للشيخين
 ضمن هذا الاشكال حيث قال اعلم ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل السوء مع ما ثبت عن ابي
 داود فمعي من عدم تكفير القبلة من المدة وكلهم محلة ان ذلك المعتقد في انفس كفروا فقال
 بما هو كفروا ان لم يكفر بناء على كون قوله ذلك محتمل استقراء وسوء تحججه في طلب الحق لكن خرم
 بطلان الصلوة خلفه لا يصح هذا الجمع اللهم الا ان يراد بعدم الحوز خلفهم عدم الحل اعني عدم حل
 يفعل مولايتنا في صحة الصلوة ولا فهو مشكل انتهى لا يخفى انه يمكن ان يقال برفع الاشكال
 ان خرم بطلان الصلوة خلفه احتياط لا يستلزم خرمهم بكفرهم الا ترى انهم خرموا بطلان
 الصلوة مستقيما الى الاحتياط مع عدم خرمهم بانه ليس من بيت بل هو بموجب

فقهیه از سنه فاجتوا الطوائف من درایه دهم در شرح فقه کبر نوشته و فرق بین نقلی و نقلی
 و نقلی العموم و الواجب انما یفنی العموم مناقضه لقول الخوارج الذین یفرون بکل ذنب طوائف
 من اهل الکلام و الفقه و الحدیث لا یقولون ذلک فی الاعمال لکن فی الاعتقاد البدعیة
 وان کان صاحبها مناولا فیکون کافر من قال بذل القول بالیفرقون من المجتهد النحوی و غیره
 یقولون کفر کل مبتدع و هذا القول یقرب الی مذنب الخوارج و المعترکه فمن عیوب اهل البدع
 انهم یکفر بعضهم بعضا و من عاوج اهل السنه یخطون و لا یفرون از نیکه نقل بودیم ظاهر کردیم
 که مذنب مختار جمهور فقهاء مجتهدین و متکلمین و ائمه مسلمین عدم تکفیر است و مانست منصوص
 متون و شروح و تحارقات و تکفیر کننده منسوب بعدم نقایه و فساد عقیدت چهارم
 از همان کتب فتاوی که در صورت مناسب مذاق خویش در باب تکفیر استناد می کنند در همان
 کتب حکم تکفیر نیست امور مسطور که مخالفین بهم لا محاله تکذیب و ردان روایات می کنند یکی
 از این طائفه در قرب همین ایام که فصول عماد بدستش افتاده بود در مسله فرج برای قائم
 و غیره بان استناد می نمود و درین باب غلو داشت و در مطالب تصحیح نقل نمودیم بدین تقریب
 کتاب را حاضر آورد و از دست او گرفته جایکه تکفیر محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیه الرحمه
 نوشته است آن متقا را بر آورده پیش کردم مضطربانه بزبانش جاری گردیده که احکام
 تکفیر بمحکم کتب اصلا قابل اعتبار نیست نیم اندراج خوارج و معتزله در فقهیه زاید از حد است

وقت کسی را با حق دیتا بجای کسی با حق من کسی نام کی قسم کلماتی بخوشه که بچند دینی بتون
 کرتی من و دسب که بیهیوئی مسلمان اولیا اور انبیا اور اولادش هیدون سی اور فرشتون اور پیر
 سی که گذرتی من اور دعوی مسلمانیکه اکی جاتی من سبحان الله میونه ویده دعوی سج زما یا الله
 فی سوره یوسف عین مایوس که هم با الله دوم شرکون اور نهین اکثر لوگ مسلمان مگر که شرک
 کرتی من نایه یعنی اکثر لوگ جو دعوی ایمان کار که بتی من شرک من گرفتار من پیچید که ضر
 باعتبار افعال و احوال حکم شرک جاری نموده اول آیه در اول باب کتاب یعنی مایوس اکثر من بالله
 شرکون را بر دعوی که راست نموده همان آیه است که بسب غلط فہمی معنی مرادان ان آیه کریم را معتزله در
 اہل سنت آورده اند و اہل سنت از ان جواب داده اند کہ مراد از تو من دایہ کریمہ ایمان بمعنی لغوی است
 چنانچہ این بحث در شرح مواقف بہ تفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نموده ایم و در جناب افعال شرک
 را بان موطئہ اعتقاد و اقرار ہم معتبرند اشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دتی من کہ ہم تو شرک نہیں کرتی
 بلکہ انا خقیدہ اولیا انبیا کی جناب من ظاہر کرتی من شرک جب ہو تاکہ ہم انکو اللہ کی برابر سمجھتی بلکہ
 انکو اللہ کا بندہ جانتی من اور اوسیکا مخلوق اور یہ قدرت تصرف کی اوسنی انکو بخشی ہی
 اور اوسیکی مرضی سی عالم من تصرف کرتی من اور انکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہی اور انسی مدد مانگنے
 عین اللہ سی مدد مانگنی ہی اور وہ لوگ اللہ کی پاری من جو چاہین سو کرین اور اوسکی جناب من
 سہارشی من اور وکیل اور اونکی لمنی سی خدا ماننا ہی اور اونکی پکارنی سی اللہ کا قرب حاصل

هو تابی اور جینا ہم ان کو مانتی ہیں اتنا ایسی ہی نزدیک ہوتی ہیں اس طرح کی خرافات میں کمی نہیں
 ہم دران فرشتہ جو کوئی کسی پر پیغمبر کو یا نبوت پر کو یا کسی کی جہوتی یا سچی قر کو یا کسی تہا یا
 کسی جلی کو یا کسی مکان کو یا کسی ترک کو یا نشان کو یا نبوت کو مسجد کری یا کعبہ کری یا ادری
 نام کا روزہ رکھی یا تہہ باندہ کر گھر سووی یا جانور چڑاوی یا اون کی نام پر مال خرچ کرے
 یا ایسی مکانوں میں دور دوری قصد کر کر جادی یا دامن روشنی کری یا غلاف ڈالی یا جادو
 چڑاوی یا اون کی نام کی چیزیں کبری کری یا اون کی قبر کو بوسہ دوی یا مور جمل چلی یا پیر شاہ
 کھڑا کری بخت ہوتی وقت اون کی پاؤں چلی چوکت کو بوسہ دیو اتہ باندہ ذکر التجا کری مراد میں لگی
 جادو کر ٹیپہ دی و ان کی گردنیش کی چنگل کا ادب کری اور اسی قسم کی باتیں کری ہو ایسی سب
 شرک ثبات ہو تابی پر بیند کہ صرف یہ ایک کتاب فعال حکم ترک جادی نمودہ و در آخر کلام تم نموده
 یہ خواہ یوں سمجھی کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کی لائق یا یوں سمجھی کہ انکی اس طرح تعظیم کرنی ہی اللہ خوش
 ہو تابی اور اس تعظیم کی برکت سے مشکلس کہوں دنیای الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان
 از امثال محبین احکام پرست و ظاہر و باہر کہ ہمیں است مذہب خوارج و باخراہی است
 مذہب خوارج را رد کردہ اند بہمان اولہ تمام احکام تقویۃ الایمان روگردیدہ حالاً خصوصیت
 فعلی اگر کفر قرار دادہ باید در ان خاص خاص حکم پر فعل در شرع چیست اول مسجد ہر
 غیر خدا از ہم ظہر و در قح از ہم بیشتر حاش اینکہ مسجدہ برای غیر خدا و در قسم است مسجدہ

بهر دین یعنی غیر از مسجود و آراختن و نه سجده نماید آن شرک است و سجد و تجمعت که در شریع
 بایزید درین مشریت ممنوع است اگر چه بعضی فقهاء بعض جاها بگویند آن فرستادن بگوئی بگوئی
 حرمت است و ظاهر است که سجد و تجمعت شرک نیست پس اگر شرک می بود در شریع سابقه هم بایزید
 سجده می کرد یا آدم را و سجده و الین و انوار لویست یوسف از منوس قرآن است و از کمال صفات است
 آنچه در تقویم الایمان نه شده است و در کوی بیست و یک که انگلی و نیون بین کسی کسی مخلوق کوچی
 سجده کردنی تپی جیبی فرشتون فی حضرت آدم کو او حضرت یعقوب فی حضرت یوسف
 تو هم بی اگر کسی بزرگ کو کرین تو که پیشایقه نهین سیه بیات غلبه بی آدم کی وقت کوک
 پانی بهنون سی نکاح کرستی تپی جایی که سیه بی پانی بهنون سی نکاح کرلین الی آخرند یا تپی
 مفهومی که حرمت و ممنوعیت چیزی دیگر شرک چیز دیگر حرمت و حلت مختلف می شود باختلاف
 محل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام در آن نیست سخن در شرک است که در سیه علی و ادیان
 و در تمام اجزای آن مجوز نیست اگر لیس سجده شرک می بود امکان جواز داشت و این قیاس پس
 البتة و ملحوظ است بار کتاب افعال مجزیه این شریعت بعدی است آن در شریع سابقه خیال
 شرک نبودن خالی از جنون و زندقه نیست لطف اینکه خود هم در جای دیگر در بیان تقویم الایمان
 می نویسد شرک سی منع او توحید کا حکم شریعتون بین تها پس از نفس کلاش ثابت که سجده و تجمعت
 شریع سابقه شرک نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هر چند که در آن شریعت

خیری لعل ان ضرورت و اقتضای نقل از اصول فروع صاحب تقویة الایمان نمود که سبیل را بر علیه
سند و در رد و تفسیر غیر نوشته بیانی بر زمین بیاورد بدو طور واقع می شود یکی آنکه برای ادای حق عبودیت باشد
و تقسیم جمیع اوایان مثل بر اغیر خدا حرام و ممنوع است و بیگاه جایزه ده زیرا که از حیث عینیه است و حرکات عقل
به تبدل اریان مثل تبدل نمی شود و دلش آنکه این تعظیم مشربغایت تدلی است و غایت تبدل
کسی سزاوار است که در غایه عظمت باشد و غایه عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی
خاص بحضرت حق است در هیچ مخلوق یافت نمی شود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند
سلام و بر خرم کردن این معنی با اختلاف رسوم و عادات و تبدل از زمانه و اوقات مختلف است
گاهی جایز و گاهی حرام در استهای سابقه خایزه بود چنانچه در قصه حضرت یونس واقع شده و
خود اله سجد در شریعت ما این هم قمارن مخلوقات حرام و ممنوع و سجد در شنگان برابر
حضرت آدم بهین طریق بود انتهی به بنده که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
بالحی اطلاق نوشته داد خواه یون سجدی خواه یون سجدی طرح شک ثابت نهایی و چون که در
که چنانکه اهل اسمعیلیه و امر در معتمد علی آن ملت با این تفصیل اعترافست ایراد دیگر شواهد ضروری
نیست در نایه السائل به بنده که در جواب سوال ۱۳ سجده تحمید احرام و سجده عبادت را شرک
نوشته نه چنانکه صاحب تقویة الایمان نوشته و عمده در جمیع افعال که سجده است هرگاه آن هم
مقید است پس بدگر اشتباه ذکر نموده پیش خیر رسد حتماً مایه مسائل تفصیل و انحصار آن کرده

و سجده طواف احرام نوشته در تقوٰی الایمان همه را شرک قرار داده و حق است
 که طواف در حکم سجده تحیه نیست مثل تعریف است متعارف بتبیین و کراته این اشیا
 مختلف فیہ بین الفقہاء و نحو امور باعث تکبر و نفیر بر مرتبکین هم نمی تواند شد چه جای تکبر
 چرا که بسیاری از اکابر ترویج بخوان کردن اند گویند جماعتی رجحان بجان عدم سجده
 است و فقیریم همین مسلک سالک است اسمعیله و تحقیق معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب
 انبیا فی مسائل او لیاء الله نوشته اند ذکر برای کشف قبور اول چون مقبره در آید دو گانه
 بروج آن بزرگوار آید اگر سوره فتح یاو باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص
 در رکعت سوره اخلاص پنج بار بخواند بعد قلیه را پشت داده بنشیند و یکبار آیت الکرسی
 و بعضی سوره تبارک بخواند و ختم کند و بگوید بعد هفت کرت طواف کند و در آن تکبیر بخواند و آغاز
 از راستا کند بعد طرف پایاں رخا رهند و بیاید نزدیک ویست نشیند بگوید یا رب
 است یکبار بعد اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل خضر کند یا روح الروح مادامیکه شمع
 باید این کند ان شاء الله کشف قبور و کشف ارواح حاصل آید انتهی و شاه عبدالعزیز صاحب
 والد خویش و قبر حضرت خواصه باقی باشد قدس سره و مرقد حضرت محبوب البی نظام الدین
 قدس سره و دیگر بزرگان بوسه میدادند و می گفتند که هر که در حالت حیات قدیم اومی بود
 بعد ممات بقرشان بوسه میدهم و همچنان برادران و والد ماجدشان این عمل می کردند چنانچه

است و نام ربیع الشانی است که عری در دلی عقد مجلس گردیده مولود رشید الدیجان حسام الدوله
 مخصوص شد و غیره اعیان مجمع خاص عام مولود عبدالحی و مولود اسمعیل المزموم و مغلوب است
 مولود مخصوص شد و مولود موسی اول برین مرصوخه نموده بودند که اکابر بابویه بر قنبر زنگان
 میدادند و ایشان پوسته قریش را شرکت میگردید چنانچه آنوقت مولود عبدالحی ازین حکم انکار کردند و قول
 ایچاد چرماوی را نیکو میگردید که یی یا مولود چلی یا شایانه اگر اگر محصل شود
 اینکه بعضی کار را راضی است برای تعظیم خود خاص کرده است که از عبادت گویند پس اگر کسی کار را
 برای غیر خدا کند و شرک ثابت شود این را شرک فی العباده میگویند و شایانه خود در آن کار را
 این چهار چیز است بشید چه جزا است بر الله تعالی و الله تعالی کجا فرموده است که این چیز را
 را برای خود خاص کرده ام فصل چهارم که برای شرک فی العباده وضع نموده و در اینجا بر آن
 دعا و آیه خود آیات و احادیث فی مناسبت محض یاد نموده و در این سری یاد داده بطور خود
 هم اعلام کند و این امور نیست اسمعیله را باید که با ثبات و عویش بر دارند و یا اقر و نمایند داخل بوده
 در عیدان الذین یفرون علی الله الذل للیفالون کلام در جواز و عدم جواز نیست در خاص
 کردن الله تعالی است برای خود ملاحظه این الفاظ و قبول آن کار عاقل نیست اگر اسمعیله را عقل
 می بود بالضروری برسدند که شایانه اگر از احوال عبادت خدا کی ی که ان که اگر ی عرش
 خانه کعبه که ده بی بلندی او ریه عبادت که یکسکه نصیب بی سویی یا نهین او خدا کی

نام کی چڑی کپڑی کرینکا بھی طریقہ پوچھا ضرورتها اصل مخاطبہ نیست کہ یہ مخاطبہ جاوید
 کہ مردم را با قبور انبیاء و اولیاء دید چونکہ شاید تکریم آن اکابر یافتہ می شد ناگوار افتاد نخست
 مباح و استحسان حسن کہ کفر بلیت عداوہ بود بہ حکم کہ است و تحریم ہم کہین کہین معطلین نگرد
 بی حکم تکفیر غیاظ طر فز نمی نشست و بر کر نشی شستن این حکم موقوف بر آن ادعا اندازان
 انواع کلام تفہوم نمودہ حال شامیانہ بر قبر انبیا در مائے مسائل نو کشتہ شامیانہ و قبہ شاد
 کردن بر قبر مکررہ و ممنوع کما یظهر من الروایات و فی النجاری و رای ابن عمر قسطاطا علی قبر عبد
 فقال انزع عیان اعلام فانما یظلمہ علمہ انتہی می گویم عینی در شرح نجاری نوشتہ کہ عبد اللہ بن عمر
 و ابو سعید و ابن مسیب مکررہ میداشتند ضرب قسطاط و قبہ را و عمر رضی اللہ عنہ را کہ در قبر زینب
 بنت جحش و عایشہ بر قبر برادر خود محمد بن حنفیہ بر قبر ابن عباس و فاطمہ بنت قیس بن علی
 کرم اللہ وجہہ بر قبر شوہر خود حسن بن علی علیہ السلام بود او در سن از قاسم بن محمد کہ از اکابر
 تابعین و قہای سبعہ مدینہ است روایت نمودہ قال دخلت علی عایشہ رضی اللہ عنہا فقلت یا
 امہ اکتفی لی عن قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و صاحبہ فکشف لی ازین حدیث صحیح بود
 داشتن قبور متبرکہ دکن دن بر زبارت فعل صحابہ ظاہر تو کہ خصیت ہوتی وقت الطی پاور
 جلی از بہان قسم است محتاج سند ظاہر یہ کہ داخل بدعات سیئہ می کنند و قہای پسند آید
 الشیخ تو کہ ماتہ بانہ کہ کراہودی دلیل این بخوی کہ در فصل چہارم حدیث منہ

ان تخیل ان انیس قیاماً قلیتو مقعدہ من الیست و بس کہ در بیان آن مانده شستری بهار
 بر سو دویده و سرزدی عقل ظاهر که معنی خدیت را ماد غولش را سببی نیست شیخ
 عبدالحی در ترجمه شکره نوشته از اینجا معلوم می شود که مکروه و نهی و دوست داشتن
 برای استادن مردم از سجده بطریق تکریم و تعظیم و آنچه که بر نوجوه نمود مکروه است
 انتہی همچنین دیگر شروح مذکور در فتاوی عالمگیری در خاتمه کتاب حج فی زیارة قبر النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم می نویسند و یقف کما یقف فی الصلوة الخ کذا فی الاختیار شرح
 النجاشی شرح در جذب القلوب نوشته در وقت سلام بر حضرت و توقف در انجذاب
 با عظمت دست راست بر پشت چپ و چپ را بر پشت راست نماز کند کرمانی که از علماء اصف
 است تصریح باین کرده انتہی قوله بخاورین کر نشسته می درجا و است مکمل اختلاف است
 فتح القدیر مذکور اخلف العلماء فی کراة الحیاة بکوة و عند ما فذکر بعض الشیخ ان
 استحبابها الا ان علی غلطه الوقوع فی الخطر و هذا قول ابی یوسف محمد و ذهب ابو حنیفة
 و مالک الی کراتها و کان ابو حنیفة یقول انها لیس بها حجة و در حقیقت مذکور و لکن کان
 عنه یروى علی الحاج بعد قضاء النکاح بالدره و یقول یا اهل الیمین یکنم و یا اهل الشام شاکم و
 یا اهل العراق عراکم و حسن مجاوره غنیه منوره با حادث صحیح و آثار صریح ثابت عن ائمه
 رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یصبر علی لا و اوار الہدیة و شد تہا

من استی الاکت له شفیعا یوم القیمة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
 علیه وسلم استطاع ان یموت بالمدينة فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها رواه احمد والترمذی
 قوله وکانکی کرد پیش کی جنگل کا ادب کری ذر عامه کتب حدیث باب جرم المدینہ بعد باب جرم مکہ
 موجود المدینہ حرام بامین عمر الی ثور فمن احدث فیہ صدنا وادی محدثا فعلیہ العتق ابدا والحد
 والناس جمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل الخ متفق علیہ ان ابریم حرم مکہ وجعلها حرما داحرت
 المدینہ حرما بامین باز میا ان لا یدتی فیها دم ولا یکل فیها سلاح ولا یخط فیها شجر الا العلف رواه
 مسلم بالحکمہ از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون دوزخ و تکبیر و آداب تغیم مدینہ منورہ کسی
 از اہل اسلام تا این دم دم نرزدہ در ترتب احکام مثل جزا و غیرہ البتہ اختلاف است جرہ بیدنی
 زیادہ ازین چه خواهد بود کہ خبر یہ می نمایند خذ لہم الصدقہ و در دوسری قصد کر جزای سخر زاریت
 قدر رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام کتب حدیث و فقہ مذکور در فتح القدر نوشتہ قال مشکوٰۃ
 من افضل المندوبات فی مناسک الفارسی و شرح المحاربا قرینہ من الواجب لہم الصدقہ
 الدار قطنی و البرار غنہ صلی الله علیه وسلم من جاز فی زائر الا تعلم حاجۃ الزائر تی کان حقاً علی ان
 اکون له شفیعا یوم القیمة و اخرج الدار قطنی القیامی من حج و زار قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حج
 بالحکمہ اگر استقصای این باب کردہ آید قدری گردد در حدیث شد رجال استثنانست صاحب
 است نزد اہل حق و چون این بحث را در ردیحقات تکمیل رسانیدہ ام در سجا از تفصیل

عنان نمود آمد این سیمیه غیبه بدین بیان برآه شد و ذرشته کلام و تکلماتش مردود نزد اهل
 و بشوئی این کلام آنچه باخام یافت در مقدمه چیزی ذکر کردیم و محو کلمه بنید نوشته و من از الزام
 و جبت علیه کیا جزم به این کج من اصحابنا و عبارت اذ انذر زیارة قبر النبی صلی الله علیه و سلم از
 الوفا و جهاد احدی قوله مراد مالکی دعای زائر از جناب آلهی برای خود و برای سب در شرح آمده و
 باینطور که آلهی سحر مت نبی در اول حاجت فرار و اگر کن جائز است این دو جمله از مایه المسائل است و دعا
 زائر این طریقه که یا رسول الله یا ولی الله در جناب الهی عرض کند که حاجت من برآید و در پی حق این
 افعال و اقوال و تقاریر صحابه و تابعین و تبع تابعین و علمای اهل بیت و از مقدمه من
 تا شاه ولی الله و شاه عبدالعزیز نجوی ثبات در دفع شکر گزیده های مائده و در بعضی آنرا بنحوی
 ظاهر نموده ایم شاه عبدالعزیز در تفسیر فاقره نوشته اند و من کردن گویا مسکنی برای روح حق
 است تا بر این است که از اولیایه نوین و دیگر مؤمنین اختراع و استفاده جاریست و انهارا افاده
 اعتنا نیز متصور قوا که اگر لوگ پیرون کوا و در پیرون کوا و در لاما مون کوا و در شهیدون کوا و در شکر
 او و پیرون کوا و در شکر کی وقت یکبارتی من او را و نسی ملا دین مانگسی من نفس این مرد و فعل اصل
 شکر نیست شکر عبارتست از اعتقاد الوهیت غیر الله تعالی و بی اعتقاد اثنال این افعال
 شکر شدن نمی تواند بلکه نامورد در شرع و از انا اراد و عونا قلینا و اغنیونی یا عباد الله من
 له ضروره فلیتقوا و لیصل کعبه من الله فی استلک التوجه الیک محمد بنیک نبی الرحمة یا محمد

انی توجیهت بک الی ربی فی حاجتی هذه التقضی الی اللہ ثم شفیع فی این بر در روایت در حصص است
 ملا علی قاری در شرح آن نوشته در بعض روایات تقضی بصیوة حاضر موقوف به آمده است
 پس سناد مجاز است شاه عبد العزیز در تفسیر سوره انشقت نوشته اند بعض از خواص او بیا
 اند که جاره تکبیل و ارتدادی نوع خود کرده اند در بحالت تصرف در دنیا داده و مستغرق آفتاب
 کمال وسعت مدک آنها مانع توجیه باین سمت نمی گردد و الوسیان تحصیل کمالات باطن از آنها
 می نمایند و ارجاعات حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند و زبان حال آنها در الوقت
 مترنم باین مقامات است **ع** من آمیم بجان گرفتار آئی بن + قوله اورا انکی متین بانی من ادرجات
 بر آنیکی یعنی نذر و نیاز کرتی من خود در جواب رد مولوی عبد الحکیم بر استقنای شاه عبد العزیز
 بتفصیل تصریح نموده است که نذر و نیاز بدو طرق است حسن و قبح اگر طریق حسن در دل باشد اما
 از زبان لفظ نذر کند خللی دران هست یا نه نظر بر اینکه این لفظ در شرع مستعمل برای معنی است
 که مختص بخداست باید که شاید از ممنوعات شرعی دران باشد و ادنی آن ترک اولی است
 اما حرام نمی توان گفت قصه مسلمانان که بجای اسمنا صبا گفتند شاید آنت و اگر از الفاظ
 مشترکه که بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آیر با یکی نیست انتهی ملخصا
 در تقویة الایمان این همه تفصیل منسوخ و حکم شرک علی الاطلاق نافذ موقوف بر رفع الدین
 رساله نذر و مرارات اولما نوشته اند لفظ نذر که اینجا مستعمل می شود نه بر معنی شرعی است

چه عرف آنست که آنچه پیش بزرگان می برند نذر نیازی گویند آری نذر شرعی قسمی از آن
 گاهای می باشد و حکم آن نذر نیست که اگر تحقیق محض برای او میا است حرام است و اگر بصورت
 است نه بحقیقت بر کسی ازین شده و چه مباح است آنکه مراد من حاصل شود نذر تو بفرخندام انصالح
 رسانم یا بنظر که یا حضرت در جناب الهی بر شکل دعا بکنید اگر من مراد حاصل شود از نظر
 تو در جناب الهی انقدر طعام یا انقدر رسانم تا ثواب آن عاید بشاگرد و یا گوید الهی برکت خدا
 بزرگ اگر مشکل من آنسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم و ثواب آن تنخواه آن بزرگوار سازم انتهی
 مخصوص شاه عبدالغفور در تفسیر نوشته ازین است که حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر مثال پیران
 و مرشدان می پرستند و امور و کوفته را و البته بایان می دهند و وفاتحه و درود و تسبیحات و
 نذر و نیت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیای الدین همین رسوم است انتهی
 بالجملة افعالی که در اینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این افعال را پس
 خود در فصل چهارم که نام آن افعال هم بزرگان نبوده تا اثبات حدیث و حیرت را که ذکر نموده
 در این شماره آورده سه مرتبه تعلیل و تفریق که ذکر خبری دیگر و تخصیص خبری دیگر دلیل باید که موافق
 دعوی باشد و نصییر مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم و صحابه و جمهور سواد اعظم
 باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده معنی مخالف جمهور تراشیده از مطلق محض بگفته بندگان سزا
 پرداز تو تعرض تفصیل بر هر فعل که نسبت آن حکم شرک نموده است بطول می کشد و خبر

وقت رخصت نمیداد از آن اغراض نموده شد تا از آنچه مذکور شد بکمال بطلان جمله احکام تقویتی که
 بی توان برد و باید دانست که کلام فیما بین علمای کلام در افعالی بوده است که بودن آن معصیت بدلیل
 شرعیه ثابت و شارع آنرا اماره و علامت تکذیب گردانیده باشد این قهرن شیطان افعالی را
 که حسن و استحباب آن از دلائل شرعیه ثابت و شارع امر بدان فرموده هم کفر و شرک قرار
 دادند حال آنکه آنچه که تنبیه بر اصول مغالطه های کل کتاب مذکور نموده دهم بیا نشانی که شرک چهار
 قسم نموده اول شرک فی العلم یعنی الهدکاسا علم او کو ثابت کرنا اس عقیده سی آدمی کافر
 هوتا بای خواه یون سمجھی کہ یہ بات انکو اپنی ذات سی حاصل ہی خواہ الہد کی دینی سی غرض اس
 عقیدہ سی ہر طرح شرک ثابت هوتا ہی دوسرا شرک فی التصرف یعنی الہد کا ساتصرف او کو
 ثابت کرنا محض شرک ہی خواہ یون سمجھی کہ ان کا مون کی طاقت انکو خود بخود بھی خواہ یون سمجھی کہ
 فی انکو ایسی قدرت بخشی ہی ہر طرح سی شرک ثابت هوتا ہی سیرا شرک فی العبادة یعنی الہد
 کی سی تعظیم کرنی اور یکمی پھر خواہ یون سمجھی کہ یہ آپ سی اس تعظیم کی لائق ہیں یا یون سمجھی کہ
 انکی اس طرح کی تعظیم کرنی سی الہد خوش هوتا ہی اور اس تعظیم کی بکت سی شکلیں کہ ہول دیتا
 ہی ہر طرح شرک ثابت هوتا ہی چوتھا شرک فی العادت یعنی اپنی عادت کی کامون
 جو الہد کی تعظیم کرنی چاہی سو غیر کی گری ہمیں است خلاصہ تمام کتاب و برای اثبات ہم مطالب
 آیات و احادیث بر خلاف مراد مسوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام بتابع

شیخ محمد بن ابروئیه نموده است ما اول طوطی میباش تا بت میکنیم و اقتضای نماز بر نقل کلام
او باید دانست که شاه ولی الله در فوز الکبیر نوشته شرک آنست که غیر خدا را صفات مخصوص
خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم باراده که تعبیر از ان بمن نیکون می شود یا علم ذاتی غیر از
بحر اسرار عقل و مقام و الهام و مانند آن یا ایجاد شفا بر مریض یا لغت کردن شخصی
و ناخوش بودن از او تا بسبب آن سرکشت بنگهدت یا بیمار یا شقی گردد و یا رحمت فرستادن
بر شخصی تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صیحه بدی و سعید باشد و این شرکان در خلقی جزو دین
امور عظام بحکم را شرک نمیدانستند و چون خدا تعالی برای کاری ابرام را میبختک را
قدرت مخالفت اثبات نمیکردند بلکه شرک ایشان در امور خاصه بعضی بندگان بود که
میکردند که مانند آنکه پادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را با طران ممالک میفرستد
را در امور جزیه تا وقتیکه حکام صریح پادشاه نشده است مختار و تصرف مینماید و خود را
جزیه بندگان نمی بریزد و حاکم سایر بندگان بهار می کند و شفاعت قهار مدد یافان
مستوسلان ایشان قبول می نماید همچنین ملک عالی الاطلاق بعضی بندگان خود را خافت او است
را در دست و رضا و خط ایشان در سایر بندگان اثر می کند پس واجب میدانستند تقرب بان بندگان
خاص تا شاید تکی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت برای ایشان در جاری امور در جزیه
باید و بلا حظه این امور سجده بسوی ایشان و زیج برای ایشان و حلف بنام ایشان است

در امور ضروری بقدرت کن فیکون ایشان بخیر نمی نمودند و صورتها از سنگ و صفر و روغن و مثل آن
 تراشیده قله توجیه بآن ارواح ساختند و جاهلان رفته رفته آن سنگها را بذا آنها خود
 معبود انگاشتند و خلط عظیم راه یافت انتمی و ایضا فی راجع باین شاعت عباده اصنام
 و سقوط احجار از مراتب کالات آنانیه فکیف مرتبه الالوتیه و این جواب بسوق است بر
 ک آنیکه اصنام را معبود ذاتی انکارند انتهی در حجت بالغه نوشته در حال مشرکین ذوالی
 ان الصالحین من قبلهم عبدوا الله و تقربوا الیه فاعطاهم الله الالوتیه فاستحقوا العبادة من سائر
 خلق الله كما ان ملک الملوک یخیر عبده فیحسن خدمته فیعطیه خلقه الماک و یفوض الیه سیر بلده
 من بلده فستحق السمع والطاعة من اهل ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادة الله الا مضمونا
 بعبادتهم بل الحق فی غایة السعای فلا یقید عبادة تقربا منه بل لابد من عبادة هو لا یقبلوا
 الی الله لفی و قالوا هو لا یسمعون و یصرون و یشفعون لعبادهم فی برون امورهم و یصرون
 فصبوا علی اسمائهم احجارا و جعلوا قبله عند توجیههم الی هو لا فکلف من لبعدهم خلف فلم یفطنوا
 الفرق بین الاصنام و بین من علی صورته و ظنوا بمعبودات باعیانها و لذک دال الله تعالی
 علیهم تارة بالنبیة علی ان حکم الملک لله خاصة و تارة ببيان انها جمادات الهم اهل بمننون
 ام لهم اید بطشون یا ام لهم اعین یصرون بها ام لهم آذ ان یسمعون بها در تفسیر غریزی
 و استعانت یا بجز نیست که تو هم استقلال آن چیز در دم و فم و چشم و گوش و بوی و بوی

نمیکند و این قسم استعانت بلا است جایز است یا بجزیست که توهم استقلال آن چیز در برابر
 شرکین جا گرفته مثل استعانت بآرواح فلکیه و عنصریه یا بآرواح سایه و امثال ذلک
 و این نوع استعانت غیر شرک است و منافعی ملت حقیقی است انتهی ملخصا و در افراط و تفريط
 استعانت نوشته ملائکه و آرواح و انبیاء و در پرده صورت و تمثیل و تصور و تخریبها معهود سازد
 وزن و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالا استقلال در خواست کند و شفاعت و
 عرض ایشان را در خباب او تعالی واجب القبول گویند و آن جناب باشد بندگان انتهی و ایضا فی
 از انجا که نمیکند در دفع بلا دیگر از اینچنین و همچنین تحصیل منافع دیگران رجوع می نمایند بالا استقلال
 نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فی افعال عادیه الکی را مثل بخیدن فرزند و توسل
 برزق و شفا و امراض و امثال ذلک را شرکان نسبت بآرواح خبیثه و اصنام نمایند و
 می شوند و موجدان از بتها و سمار الهی یا خواص مخلوقات او میدانند از او زیاده و عطا قیر و بادعا
 عملی بندگان او که هم از خباب او درخواست انجام مطالب می کنند می فهمند و در این
 شان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فی اکثر اقسام سحر از اولی است محمد مصطفی علیه صلیا
 الصلوة و التحیه اصلاح نموده شرک و کفر را از آن دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم
 اول دعوت علوی است که ملائکه علویه را بان تسخیر می کنند با استعانت سمار عظام الکی و آیات
 فرقانی و اصلاح قسم دوم غزایم و دعوت سفلی است که مولاگان ارضیه و جنات را

مسح میکند اما باستنات اسما و آیات بی شایه کفر و شرک یا عظیم غم الهی بلکه محکو
 و استیلا و اصلاح قسم سیوم تحصیل بطار و ارج طیبه صلی او و لیا است که اکثر اوستی بران
 بعمل می آرند و در حوائج خود و دیگر خلق آن منتفع می شوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت
 و تلاوت و ارسال ثواب و عبادت بر ارج منظور میدارند و اصلاح قسم هم عقد است
 است که از مشایخ کبار و اولیاء ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق هم متکیف
 بکیفیت عظمی است که بسبب تغراق در ملاحظه اسمی از اسماء الهی دست داده که سر سبزینی
 برتر است روح و ترقی آن از عالم ادناس و الوات است و اصلاح قسم ششم تعمق است
 در خواص ایات و اسماء و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی بالعرضی و تصویر و فاق مبارک
 قرطیس مختلفه و الواج متفاوتة الخواص نامطلبی از مطالب محموده را بان تحصیل نمایند چنانچه در کتب
 تعویذات و خواص اسماء و سور قرآن مع الفیور در شروط و در کتب تکمیل مبسوط و مشروح است و به
 تحت این علم در خواص بسیار دیگر از غصبات و خواص این کرم و درجات و شرف و وبال
 تعمقی میکند و در آن فکر الهی از مزج می سازند بالجمله و به حقیق بحرین است که بحر کفر و شرک
 اعتقاد و تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین میگردد و بوقوف بر التجا الی غیر
 و آنها که در دیدن اسباب نهی که از مطالعة قدرت مسبب غافل سازدی شود چون این و حقیق
 بالکله زایل شود پس در اصل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خرافه را بشناسد

مبین دون ابد من لا یحب الی الیوم القیمة و غم غایبم غافلون آیه نیم قل لا املک لنفسی
 نقضوا ولا فزوا الا اشار الیهم بحمله این آیات عظام آوردن کرمیه من اضل الی اخره را
 درین مقام خالی از جنون نیست چه برادر این آیت باتفاق تفسیرین توحید عباد اصنام است
 در تفسیر بحر الوجوه نوشته ای لا اجد افضل المبع فی الضلال من تعبد الا صنام و بی حماد
 قد زده لیا علی استجابة دعائهم و سبحان است در سایر تفاسیر باقی مانده چهار آیه کرمیه حاصل شده
 اینکه علم غیب خاصه خداست در آن کلام نیست کلام در درمعات و مختصرات اوست که از آیات
 مذکوره هیچ علقه ندارد بالجملة حاصل آیات خصیصیت علم غیب است بخدا تعالی و عادات این فرق
 است که یک لحظه از جای گرفته نمود ای یومنون بعض الکلمات کفر و ان بعض از ابعاد اعتقاد
 نمود در تفسیر آن لفظیم محالوت نمود اذا عظم و تفسیر بالارای را شمار خود گردانیده هرزه در اینها
 می کنند از ایشان باید پرسید که لایطهر علی غیب احد الا من ارضی من رسول هم آیه قرانی است
 یا نه اگر هست این استنا بنده سبب تمجید جاوید است شود و اصحاب که انمان بحسب کتاب بعضی
 قطعی و تحقیق است بلید شده که شاه عبدالعزیز در تفسیر غزیری نوشته غیب نام خیری است
 که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غایت شده نه خاصه تا باشد و در حدیث دریافت شود
 در باب علایم آن نیز در عقل و فکر در نیاید تا بدیده و بسته لال در یافته شود و این غیب
 می باشد پیش کو را در زاد عالم الوان غایت و عالم اصوات و نغمات و الحان شهادت

و پیش غنیر لذت جماع غیب است و پیش فرشتها اگر سنگی و تشنگی غیب است و دوزخ و
 بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت به مخلوقات غائب است
 غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام کونی و شرعی باری تعالی در هر روز و در هر ساعت
 و مثل جفای ذات و صفات او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص او تعالی
 شانه نامند فلذا بطریق غیبیه احدی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی
 که رفع تعلیس داشتباه و خطا بکلی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه اصلا
 نماند و همین اطلاع دادن که امری است که او را اظهار شخص بر غیب تو آن گشت الی آخر اما قائل
 صاحب کشف نابره سبب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته و فی هذا ابطال الکرامات
 لان الذین یصاف الیهیم ذلک انوا اولیاء مر تصدق فلیسوا برسل آه لکن باوجود ادعا
 دانشمندی انجوت از دلبسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع
 تعلیس داشتباه بکلی در آن حاصل باشد از غیر رسولان می کند نفی اطلاع بر غیب مطلقا چه
 آنکه کرامات دیگر ابطال نماید و در تفسیر گذشته که اظهار شخص بر غیب چیزی دیگر و اظهار غیب
 بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید و اولیاء اگر چه اظهار بر غیب حاصل است
 اما اظهار غیب بر ایشان جایز و واقع است از و هم در ان مقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند
 که حصر ملاحظه قید اصالة است یعنی بالا صالة اطلاع بر غیب خاصه غیر آن است و اولیاء را اطلاع

بطریق وراثت و تبعیت حاصل می شود و ایضا فی بعضی از قدما مفسرین این است
 گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح محسوس را سوای پیغمبران حاصل نمی شود
 لیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر لوح محفوظ بمعنی مطالعه آن لوح و نقوش بر لوح
 صحیح مروی نیست که پیغمبری را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اقتصاص این امر بحضرت ابراهیم
 است و او شان رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفسانی است
 است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو مطالعه نقوش لوح باشد یا
 بی مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه در آن کتاب می شود نه
 دیدن نقوش و این معنی اولیاء الله را نیز حاصل می گردد پس دیدن و ندیدن برابر شد
 سیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ مطالعه و دیدن نقوش هم از بعضی اولیاء الله تجاوز
 منقول است پس اختصاص محصر صحیح نخواهد شد انتهی در مرقاه نوشته الغیب مبادی و الا
 فمبادی لا یطلع علیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و اما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالی علی بعض
 اجزاء لوجه علم و خرج ذلك عن الغیب المطلق و صار غیبا اضافیا و ذلك اذا تنوار الروح
 القدسیه و ازاد نوریتها و اشتراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس و تشکیک ذات القلب عن
 سواد طبیعه و الموانع علی العلم و العلم فیضان الانوار الالهیه حتی یقوی النور و یسط فی فضاء
 قلبه فتعکس فی القلوب المرسته فی اللوح المحفوظ و یطلع علی المغیبات و یصرف فی اجسام العالم

بل تجا حنیفه الغیاض الاقدس بمعرقه التي هي شرف العطايا فكيف لغیره انتهی و تبعه از
 ابرو آیات شروع نمودند که احادیث اول از ان حدیث قالت احد لهن فیما نبی لعلم ما فی
 غیه فقال دعی هذه وقولی بالذی كنت تقولین جای تا مل است که در نجدت صرف حکم ترک
 کردن ان قول است و بس نه رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم شرک فرموده و نه امر تجبید
 ایمان و توبه بلکه در تغلیک کوبند از بیم منع فرموده پس آوردن این حدیث بی فایده است دوم
 از عایشه فاسن الجبرک الخ قطع نظر از تفصیل علم که از تفسیر غیری و غیره نقل کرده ایم در حدیث
 شرک نیست پس سوق آن درین باب بیجا است حدیث سیوم و الدلاله از روی و انار سوا
 ما یفعل بی و لا یکم در خاتمه اربعین اساقیه هم این حدیث مذکور است آوردن حدیث مشکل محمول
 المحمل که علامه و انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال از کمال ضلال است آیات
 حکمات و احادیث بینات بکثرت بر خلاف آنچه مدعی در شرح آن نوشته فضا و صریح
 موجود و سوف یعطیک ربک فترضی عسی ان یبغیک ربک مقام محمود الیغفر الله لک
 ما تقدم من ذنبک و اما خر عن الس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم انا اول الناس خروجا اذا دعوا و انا خلیهم اذا وفدوا و انا مبشرهم اذا نبی و لو انکم
 یمنون بیدی و انا اكرم ولد آدم علی بی و لا فخر اخرجه الترمذی عن ابن عمر عن العاص قال قال الله تعالى
 یا جبریل اذهب الی محمد فقل له انا سنرخصک فی اثمک و لا نسو رک و عن جابر قال قال رسول

الحمد لله على ما علم ان الشمس النار سما را فی او آتی من رانی اخرجه الترمذی عن ابی سعید بن
الحجین سید اشباب اهل الجنة اخرجه الترمذی عن جابر بن عبد الله عن النضر بن سويد عن
الشجرة اخرجه مسلم وابوداود والترمذی وحدث عشرة مشهورة مشهورة الغرض ان
استقصا را بن قسم احادیث از صحاح نموده اند کتابی مرتب گرد و خواجه در شرح شفا
و اما مورد اهتاجی علیه السلام علم علم الا و ليس الاخرين فلعلة كان اخراجه بعد انقطاع
عوض حرمه لانه كما قد علم ان الله عز وجل و انصح كزید باز بر سر اصل سخن می گویم
که شرک فی العلم موافق تصدیق کبر را و نیست بکبر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا و آنچه
دعوی قیوم نموده از هیچیک دلیل ثابت نکرده آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لا طائل بر آن
و خالص نیز معلوم گردیده که غیب اضافی خاص سجده نیست بلکه خاص غیب مطلق است
و اظهار رسول مرتضی بر آنهم واقع پس آنچه گفته که یکار نیکی راه بسی شرک ثابت بخواهی
که او که او را سبحا که در نزد یک سی برابر سن یعنی این سخن است غلط محض و محض معنی
یعنی شنیدن از دور و نزدیک برابر خاص کار خداست دیگر از این چنین فهمیدن شرک است
حال آنکه شنیدن خدا از دور و نزدیک برابر اصل معنی ندارد چه تو تعالی را با همه شایسته دانستی
نسبت واحد است و تصریح کرده اند چنانچه که مراد از قرب که واقع است هم قرب مکانی
نیست در حد اثنا عشر مائة نوشته عقیده است و کم شد در افعال مکانی و قرب

با حضرت حق متصوریت قریب که در انجا متصور است بدیده و منزلت در ضامندی خود نمود
 و پس این آیه سیال است انتهی پس غیر تصور را خاص نمیدان کار عقل نیست و دریا
 نمودن ارواح کاملان از سرخ بجوئی ثبات شاه عبدالعزیز در تفسیر مقام علی بن ابی طالب
 روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمی شود و مثال آن در وجود انسانی روح
 بصری است که ستار دمای هفت آسمان را درون چاه می توان دید انتهی و جید عبارات
 مؤید این مضمون از تفسیر غزالی بالاند کور است در حدیث صحیح موجود است صلوات علی قان
 صلواتکم تبلیغ حیت کتم کلمت کتم افاده همان معنی میکند که اسمع لیه شرک قرار داده اند در مقام
 بشر حدیث نوشته قال القاضی و ذلك ان النفوس الذکوة القدسیة اذا تجردت عن
 البدن عرجت و اتصلت بالاء الالهی و لم یبق لها حجاب قبری الکل کالت بدیها و اواب
 الملک فیه یطلع علیه من سید ذلک بزاحیه در حدیث صحیح وارد شده غانه اذا قال
 ذلک احسان کل عبد صالح فی السموات و الارض موافق اصطلاح دین جدید شرک اگر
 نمود مانند من بده الوساوس الحاصل با اعتقاد اراک و استماع ارواح در عالم برزخ کلام
 احیاء را از هر جا که باشند و اطلاع بر احوال آنها با ایجاد و سماع و اعلام خدای عز و جل
 شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا سبحانه در فصل پنجم که در رد شرک فی التصرف
 وضع نموده ذکر در ان فصل آمده که نه قل من سیده ملکوت کل شیء و هو کبر و لا کار

علیه الخ وایه کریمه قل لا اله الا الله لکم ضرر ولا رشده الخ وایه کریمه و یعبدون من دون الله ما لا یملک
 لهم الخ وایه کریمه لا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک الخ وایه کریمه قل الذین یرعون من
 دون الله لایملکون شئاً قل ذر الخ ازین آیات کلمات هیچ نوع ثابت نمی شود و دعوی که در اول
 کتاب نبوده و شمار کرده کار را گفته خواهی بود چون معنی که این کلمات کی طاقت او سکو خود بخود
 ای خواهی بود معنی که الله فی او سکو الیسی قدرت بخشی بی بر طریقی شریک ثابت نموده ای و ما
 از کبرای او نقل کردیم که محذور تصرف بالله استقلال است و پس عاده آن عبارات بیجا نه
 است بعد از آن ذکر نمود حدیث از اسالت قایم الی الله و اذا استعنت فاستعن بالله و خود
 نوشت که شکی که باب التوکل و الصبر من لکهای آورده در حدیث باب توکل خبر یا شرک
 عجب کار است و تخصیص الی الله استیانت در حدیث بانیاء و اولیا خالی از خزن نیست حدیث
 دوم ان قلب ابن آدم کل و اید شعبه فمن استعین قلبه بالشعب کلها لم یصل الی الله باج و اولیکه من
 توکل علی السکفاه الشعب این جزائی است بالاتر از اول که در نفس حدیث لفظ توکل موجود
 و شبه شرک است یا شرک مقابل توکل است حدیث بیستم و سیال احدکم حاجه کلها
 حتی یالکها حتی یسال شعب نعاله اذا قطع بما یجوز علیه شیخ عطاء الله در حدیث چهارم
 المنازل و اندر عشر تک الاقرین عا البنی صلی الله علیه و سلم قرأه فخص فقال یا منی کجب انقذه
 انفسکم من النار فانی لا اله الا الله لکم من الله شیء و لا اغنی عن الله شیء الا انی اقول یا

فاطمه القدری نعلک من النار لیکن ما شئت من بانی فانی لا اغنی عنک من البشیر
در بیان این حدیث عجب جزوتی نمود که انی لا املک لکم من البشیر و لا اغنی عنکم من البشیر
ترجمه نمودن همین کلام آنیکاتمهاری الدکی بهان کچه عدم مناسبت ترجمه بالفظا حدیث ظاهر
است و اعتقاد بنیادن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکار کسی از اهل قرابت پیش خدا کار برین
نیست در تفسیر عزیزی روایت نموده است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم اول شفع
من امتی اهل عتی ثم بنو اشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری صحیح مسلم از
حضرت عباس رضی الله عنه مرویست قال قلت یا رسول الله اهل اغنیف عن عک فانه یجوز ملک
و یغضب لک قال نعم یوفی ضحیح من نار و لولا انا لکان فی الدرك الاصل من النار
بهینید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکار آن قریب بهم خواهد آمد که ایمان نه آورده بکار آمدن
اهل بیت نبوی نچنانست که محل خطا باشد یکیک علاقه با آنحضرت کار آمدنی است در شفا
قاضی عیاض و غیره کتب حدیث از ابو بکر رضا مرویست معرقه آل محمد براهه من النار
جب آل محمد جواز علی الصراط و الولاية لآل محمد امان من العذاب و در اینجا امریست که خرافت
بیان حسب تقویة الایمان از ان ظاهر و عیانست و آن اینکه در آیه کریمه قل سیده ملکوت کل
شیء و هو بیکر ولا یحار علیه ان کتم تعلیمون سیقولون لید قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمه
نموده تصرف و از میان آیه کریمه صاف و صریح ثابت که مشرکان برای تیان خود ثابت

نیکو دند بیکه خاص مکرده باشد این قسم شرک محترمه بخدی یعنی شرک فی التصرف
شرک است که در شرکین یافته اند بسند افاده نقیض عامی کند و نیز نصیب
اگر ضم الهی نیست چیت عبارت این مقام آنجان نخلت که بایا بکلام عقل نیست ظاهرا این
فرقه را از ان دولت عظمی و نعمت علیا محرومی است و همین است که اینها زیایات قص
چهارم در شرک فی العباده ذکر کرد اول آیه بقدر سلما نوحا آتو به انی لکم منه بیدر
الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیه دوم لا تسجدوا للشمس ولا للیة و لا
للبنه الذین خلقنکم آیه تعبدون آیه سیوم و ان الساجده فلابد عوامع البهاده
و آیه لما قام عبد الله بدیوه کادوا لیکونون علیه لید آیه چهارم و ادن فی الناس بالرج
لنوک رجال الایم آیه پنجم اذ منی ال لغير الله یا شیتم یا صاحبی من ارب متفرقون خیر
الله الواحد القهار الله این آیات دعاوی که در اول باب نموده اصلا ثبات نیست کما بینا
سابقا حدیث اول من سره ان یشکک لار حال قیاما لیسب من مقعده من النار حال ان سالی
مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق قایل من امی الشکر کن حتی تعبد من امی
الا و ثان حدیث سیوم لعن الله من سجد لغير الله حدیث چهارم لا یسب الله و البها حتی تعبد
اللات و العزى الحدیث حدیث پنجم یخرج الذجال النخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی
تضرب الیات لار دوس جول ذی الخلیفه این همه احادیث را با دعا محترما

بسیار خلاق نیست. علی بن النقیس در فصل پنجم ذکر نمود آیات و احادیث را که بشارت
 از خداوند متعالی است. بعضی محققان در بیان آن بجا می آورند که دیگر موجود خاص غلام و مقید
 معنای مشبه که را غلام قرار داده از این مغالطات را کار بند گردیده شاد و دلدار
 ثبت بالله فرشته قالی رسول الله صلعم الشرم فی المرأة والدار الفریس قول التفسیر
 از این روایت مورد الحث است اینها که سبب انقیاد غالباً یکبارگیون به اکثر من بیرون السراة
 مثل انوار قافیه مبارک و تعجب الرجل اذا دلته التجربة علی شرم امرأة ان یکن نفسه تبرک
 از اینها دان کانت جملة اوقات الیوم بران کتاب است اما الرقی تحقیق است که کلمات
 به انجمن فی المثال و اثر التواضع الملیة لانه غلبه الیوم یکن فی شرک لیسوا اذا کان من الشران
 از انسته او ایستبه با من التضرعات الی الله والعین حق و تحقیقها تاثیر المام نفس السراة
 در مدته تحصیل من الیوم بالیوم و کذا بظرة الحزن و کل حدیث فی نبی عن الرقی و التاجیم و التولدة
 شکر علی ما فی شرک او انما ک من السبب بحیث یعقل عن الیوم من حیث شانه و الیوم
 و انظر و تحقیقها ان الامر اذا اقتضی به فی الذکر الی علی ربما تاوانت بلونه و قبال حثت علی شرم
 الیوم کما سر فیهم الخ و انظر منها الی انما فی تنویدها سر غیر قصد محترمه و در اینها انظر
 و زیاده الی ان یفسد الیها باذات و منها الوقایع الجویة نازک اسبابا و از اکثر معنی الطبیقة
 ضعیفة و انما انحصر بصورة دون صورة باسباب فلکة او انعقاد امر فی الذکر الی علی

وكان العرب يستولون بها على ما ياتي وكان فيه تخمين وامارة وهو اسهل من رباكانات
 الكفر بالسد وان لا تطلع البتة الى التي فهي النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة وقال خير ما يقال
 يعني كلمة صالحة يتكلم بها ابن صالح فانها ابعد من تلك القبايح وتنفى العدو ولا يسمعي لغوي
 اصلها لكن العرب يظنونها سببا مستقلا ويشيرون المتوكل راسا والحي ان سببته يزداد السببا
 انما تم اذا لم يعقد قضاء والعلى خلافه لانه اذا انعقد اتعبه السد من غير ان يتجرم النظام والتعبير
 عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية والهاية تفتح باب الشرك غالبا
 كذلك انقول فنهوا عن الاشتغال بهذه الامور ان فيه ليست لها حقيقة البتة كيف
 لا حادثيتها على ثبوت الحرج وتردده في العالم وعلى ثبوت اصل العدو وعلى ثبوت اصل
 الشوم في المرأة والفرس والدار فذرهم ان المراد لفتها من حيث جواز الاشتغال بها ومن حيث انه
 لا يجوز الى حتم في ذلك فلا يسمع خصومة من ادعى على احدها قتل المداوم فيها باذخال الابل المرصية
 عليها وخم ذلك كيف دانت خير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهي عن الكهانة وهي الاجار عن الجن
 انه نهي صري عن اتى كانهاتهم لا تسئل من حال الكهان اخبر ان الملائكة تنزل في العنان فتترك
 الامر قد قضى في السمار فيسرق الشياطين السمع فتوجيه الى الكهان فيكذبون منها ما كذبت
 يعني ان الامر اذا انقضى في الملاء على تترشح منها رشحات على الملائكة الساقلة التي استعدت
 الالهام فربما اخذتهم بعض اذكياء الجن ثم يلقى الكهان بهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية

فلا تشك ان النبي ليس معتمد اعلى عد بها في الخارج بل على كونها مضافة للنظام واثبت
 كما قال غزن قائل قل فيما اتم كبير منافع للناس اثمها الكبر من نفعها اما الانوار والنجوم
 فلا يبعد ان يكون لها حقيقة ما فان الشرع انما اتى بالنبي عن الاشتغال به لا نفى الحقيقة
 التامة وانما توارث السلف الصالح ترك الاشتغال به ودم المشتغلين وعدم القول بتلك
 التأثيرات لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبيدهيات الاولية كاختلاف الفصول
 باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه الحس والتجربة والرصد كمثل ما يدل به
 على حرارة الرنجيل وبرودة الكافور ولا يبعد ان يكون تأثيرا على وجهين وجه شبه الطبائع فلما
 ان لكل نوع طبائع مختصة بمن الحار والبرد واليبوسة والرطوبة بها تيسر في دفع الامراض
 فلذلك لا فلاك واللكواب طبائع وخواص كحر الشمس وطبقة القمر فاذا جاز ذلك للوكب
 في محله ظهرت قوته في الارض لا تعلم ان المراد انما اختصت بعادات الناس واخلقوا في
 يرجع الى طبيعتها وان خفي ادراكها والرجل انما اختص بالحركة والجوهرية ونحوها المعنى في مزاجه فلا
 تنكر ان يكون لكل نوع قوى ازهره والمرتبخ بالارض اثر كما اثر هذه الطبائع الخفية وتاثيرها وجه شبه
 قوة ردحانية مشتركة مع الطبيعة وذلك مثل قوة تفانية في الجنين من قبل ابدائه والمو
 بالنسبة الى السموات والارضين كالجنين بالنسبة الى ابدائه تلك القوة تهيئ العالم بغضائ
 صورة حيوانية ثم انسانية وحلول تلك القوى بحسب الاتصالات الفلكية النواع وكل

[illegible]

در سخنان لقویة الایمان در حدیث السید خوانده نوشته که لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکه خود مالک
و مختار بود و محکوم کسی نباشد خود بر چه خواهد کند یا بمعنی سواهی خدا تعالی دیگر را سید گفتن رواست
دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد یا بمعنی دیگران را گفتن درست است و این معنی بر صریحی است
علیه السلام را سید عالم گفتن در این خصوص است انتهی مختصا بر چندین قاعده خاص برای توضیح اطلاق
سید صاحب رسید احمد بر زبان جاری گردیده بگویم تمام سببها در اینجا بر کنده چه هرگاه مقرر شد
که بعد از اراده معنی از معانی حکم متبدل می شود پس بحسب این قاعده مخصوص شد رسید
در عید جاری نگردیده و حکم قطعی شرک نافذ گردیده بعد از رسول و علام می دینی بخش چگونه
شرک گردید موافق حق و مطابق آنچه در مقام بی اختیار از زبانش برآمده همین است که موقوف است
بر اراده معنی عید و طاهر که مومن عبادت رسول مراد نخواهد داشت و گمان بد کردن با آنکه بعضی الطعن
وارد مفیدیم نیست اگر گویند که لفظ عید در محاوره بمعنی دیگر نیامده محض غلط است عید الذمیر و عید
و عید العصاد در احادیث موجود است بالجمله از همین بیان او اکثر مومات او باطل می گردد تمام علما
و مفسرین و موم و تمام و اکابر علماء بعد از رسول و محافل اصول مجتهدیه قوی بکوار داده اند و شیخ
علیه السلامی انصاری که از عمده علماء حرمین بود و از مجتهدیه مذهب هر که زبان صحت آن مرحوم
بسعادت تلمذ و اجازت او خود را معام ساخته در بانه سایل پرسایل شیخ مرحوم احتیاج بهم
رساله دارد خاص در این مسئله و سخنان نموده است این تسمیه را الحاصل لطلاق الفاظ شرک می

اعتقاد و نیت و اراده خاص معنی مصحح و تصحیح اقرار بر او موجب شرک و کفر گردد بشرطی است
 جدید در شرح که احتمال مجاز و استعاره و کنایه هم که صحیح کلام باشد معتبر است چنانچه در کتب
 ذکر یافت شایع است در تحفه اشیا غریبه نوشته اند معنی امامت که در اولاد حضرت امیر ایمان
 و یکی مدعی راهی آن می باشد بمناسبت ارشاد و منبعیت فیض ولایت بود و ولایت الزام بر آن
 کافه خلایق را را نه اظهار مروتی شده بلکه از آن چیزه و مصاحبان برگزیده خود را آن فیض خاص
 شرف میساختند و در یکی را القدر استعدا از باین دولت می خواستند الی آخر ما قال ازین اگر
 امیر و در بیاطره او را تمام امت بر مثال پیران و بر شدان می پرسند و امور تکوینی را و استنباط
 میدانند و فاتحه درود و صدقات و نذر و نیت تمام ایشان را بجمع و مجموع گردیده چنانچه با جمیع
 همین معالیه است انتهی پر پرستی و بر شد پرستی و اولیگی امور تکوینی ایشان و نذر و نیت تمام
 ایشان نسبت تمام است باید دید و دم نباید زد و در تفسیر غزنی متعلق به سوره الم نشرح نوشته
 نشین بود و دم محبوب نازنینی ماهی چینی بلکه کعبه مثالی که تجلی جمال الهی بدن او را آستایه خود
 و طور تمثالی که از احسن ازلی بران یافته نشان محبت الهی در دجله گرفته و صید و لایه
 جاذبه محبت می کنند از این برار عاشقی حسن ازلی دیوانه و ازلی توقع منفعت و استفاده که
 از در دست بجاذبه کنند او دیده می آیند و بر آستانه او سجدهات می کنند و مشتاق لبه از جمال
 اویند و این مرتبه از مراتب است که بچکس را از بشر دست نداده اند مگر لطیف این محبوب مقبول

برخی از اولیای است راسته از ان محبوبیت نصیب شده و مسجود خلایق و محبوب بهاگشته اند
 حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرها انتهی الدعا
 از اسما حسنی خود رسول الله صلی الله علیه و سلم را قریب نشی نام عطا فرموده در شفا و نوا
 باید دید که تصریح و تفصیل موجود را انجمله رؤف در حیم و مومن و یابین و عزیز و حق و خیر و عظیم
 و شکور و شهید و نور و امثال آن و سوا اسمائیکه الله تعالی آنحضرت را صلعم سمی فرموده است
 اقصاف آن حضرت بگریه اسماء در حدیث صحیح وارد است مثل دلی و آخر و طاهر و باطن و غیر
 حالا بیان میکنم تغلیط و ماده افراط و تفریط را که باعث گردیده برین بنیان سرائها و آن
 خطا است در معنی لفظ آن و شرک باید دانست که لفظ آن بمعنی معبود است و غالب در عرف
 شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود واجب لذاته در تفسیر کسر در سوره فاتحه
 مذکور ان الله هو المعبود سوا او عباد بحق او باطل ثم غلب استعماله علی المعبود بحق در تفسیر رحمانی
 نوشته الله اسم لذات المعبود فهو ان لو خط فی المعنی لم یقصد فلذلك لا یوصف به ثم
 غلب علی المعبود بالحق و هم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده چیست قال الله هو المعبود
 الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما ینسب الیه المعبود بغيره و شرک در شرع عبارتست
 از شرک گردانیدن غیر خدا را بنجداد و الوهیه خواه در الوهیه بمعنی استحقاق عبادت مثل بتها
 پرستان خواه در الوهیه بمعنی وجوب وجود مثل محوس و حساباته مسایل که تردید نموده

در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت که شرک در شریک گردانیدن غیر خدا را می
 در الوهیت یا در استحقاق عبادت است اینهمی خطا نموده و خطایش ثابت از زمان سنیک
 بهمانجا ذکر نموده و هر قولی فی شرح العقاید للنفی الا شرک هو اثبات الشریک فی الاله
 یعنی وجوب الوجود کما للیجوس یعنی استحقاق العبادت کما لعهده الاضام و همین است
 شرک بحوث غده که کفر است و لیس و همان است مراد از آیه که بیان الاله لا یعقر ان شرک
 به و یخفر ما دون ذلك و اطلاق لفظ شرک بر دیگر اشیا مثل طیره و زیا و حلقه غیر الاله
 و غیر باین معنی نیست چنانچه بجای خود این امر محتق است در حدیث و از ذکر البیة شرک
 و لکن الیه یشبه بالتوکل اگر کفر می بود از توکل چگونه دفع می شد و معانی شرک خانه پر
 و این طائفه گوشتا شاه ولی اندیشی شود قابل احتجاج نیست و آنچه شیخ نجفی شرک غیر
 مخصوص آیه که بر او تقسیم نموده بشرک اعلی و شرک ادنی سزا می شرک اعلی فلو فی النار
 شرک ادنی محدود و معین و علم الاله تعالی و بر دو غیر معذور مغفرت این بر دو شرک ممکن
 و باقی گمان الاله تعالی را اختیار است که سزا دهد یا مغفرت دهد و تشریح است حدیثی از
 جمهور است و شرک غیر معذور که سزای آن محدود قرار داده اند خود تقصیری می بود که
 در غایت الترض میان کرد و در صرف همین قدر ظاهر است که این شرک سوای اقسام الوهیه
 شرک فی العلم و شرک فی الترف و شرک فی العبادت و شرک فی العبادات است

که این اقام شرک غیر مغفوره منهای او خواهد باشد پسند که آن شرک مقابل توحید و تفضیل
 ایانست مولا اسمعیل و مولا عبدالحی در همین بحث از مولوی باده علی مانگپوری تلمیذ مولانا
 بحر العلوم قدس سره ملزم و محقق شده بودند و مشرکان عرب اصنام خود را بتبعی معبود
 اعتقادی کردند و همین بود شرکشان و شرک توحید بودند یعنی یک بودن الهی اعتقاد و
 در کلیطیه لا اله الا الله سخت تبری نمودند و گفتند اجعل الله وجهه الیها واحد اسوان الهی
 عجایب انطلقی الامار منهم ان مشرک و اصبر و اعلى الکتاب ان الهی سیرا اگر اصنام خود را بتبعی
 اعتقاد نمیکردند انکار کلیطیه استعجاب از آن چه معنی دارد در شنیدن آیه کریمه و آنکه
 واحد تعجب جرمی کردند و تعبیر غریبی هم نوشته این جریر و این التذره این ادیان
 روایت کرده اند که چون این آیه در مدینه نازل شد کافران مکه این آیه شنیده خیلی تعجب کردند
 و گفتند که کیف یسبح الناس الی واحد و ان محمدا الیهم الی واحد فلیاتنا بآیه ان کان
 من الصادقین و کلام شاه ولی الله علیه السلام بودیم در آن نیز موجود که جا بلان رفته رفته آن
 سنگها را بیدار تا خود معبود انگاشته دیم در مناظره قرآن نوشته اینجواب مسوق است
 بر قومیکه اصنام را معبود ذاتی انکار نمایند و الغرض از بودن مشرکین عرب معتقدان
 اصنام و کافران آن لایم همین کلام و در شنیدنشان بر این خدا در الوهیت یعنی
 معبودت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پیران این و بایان کوچک بدانان

مشرکان بر طاق نسیان گذاشته در داد خسران خدایان افتد و بهمان میزان و بر
 اندی گویند که غیر خدا کی وقت کی کافر بی ای بنویسد که بر زمین جانی نمی بماند و بسکا
 مخلوق او را و بسکا بنده بجهت بی او را و بسکا مقابل طاعت بنابر همین که می گویند بکار
 او نیست مانی او در زیارت کرنی او را و بنویسد و کس او را و بنویسد و کس او را و بنویسد و کس او را
 کوی کسی بی محاکم کری گوید که او را و بسکا بنده او را و بسکا بنده او را و بسکا بنده او را
 بین بر این منشا تعلیل و قول است که می گویند که هر چه شرک کن جهان خود را با ملک ملک علی
 و بر خدا در صفات کمال و مقابل او می کشند مگر بنان را الله اعتقادی که در دوزخ و در الویت
 بعضی معبودی که شرعاً از شرک بران است بر این می کشند و همین بود و شرک است و در امور و شرک
 بالاسقلال و شفاعت بنان می شود که از راه او اب القبول که مکرده است با شکر می کشند و چنانچه
 چیزی درین باب از کبری او که در شرک بنان قرین شیطان از اعتقاد الویت بنان است و شرک
 انکار نموده و از شرک بر افعال نهاده افعال می رسد و شرک کن را با بنان است بنانیا و اولیا و اول
 عدم اعتقاد الویت و معبودیت شرک و کفر قرار داد و حال افعال اینکه بعضی حرام بعضی
 بعضی مباح بعضی مستحب بعضی منکر بعضی واجب چنانچه چیزی از آن گذشت و مباحی و مباحی و مباحی
 چند آموزانه کی اینکه با وجود خود خود معنی که تو حید نمیدانند همین که معنی کل زبان کنند و
 شان آدمی گردد و درین باب بر این شرکان اند چنانچه در شرک شرکان از کل خود و

می‌کرد و همچنان مذمت این گروه شیطان چه شرکان معتقد الوهیت بتان سوا حق خداوند
 که از کلام توحید نسب نفی الوهیت بر سر آید یکی مذمت شرکان بر گردید و بخدیایان میگویند که شرکان
 معتقد الوهیت بتان خود را اندر سیر که توحید کرده اند مذمت شرکان میکنند و دعوی این بدعتیان هم
 میکنند اخطا اند از تمام تقوای الایمان معنی شرعی ترجمه نموده جای هیچ جای هیچ نوشته اند
 در آیه و ما امرنا الا لعباد الله و احدا الا الله و سبحانه عما یشرکون اند را بمعنی مالک نموده
 و در حدیث قدسی آمده که لا اله الا فی ربی بلفظ حاکم ترجمه نمود پس بطریق خیر آن پریشان لفظ حق
 جا بر زبان نیامده که بخیر ترجمه میشود و هم اینکه در آیاتیکه افعال و اقوال شرکین منضم عبادت
 مذکور بخیر عبادت صرف نسبت افعال و اقوال حکم شرک قائم شود چنانچه در ذیل آیه و الذین
 اتخذوا من دینهم اولیاء ما تعبد هم الا لیقر بونا الی الله لعلنا نؤثقه اسلیم معنی معلوم بود که
 جو کوی کسیکو یا محتاجی نمیگویم که بیه جان که او کسی نسبت کسی خدا کی نزدیکی حاصل نموده
 نموده شرک ہی او چو ما آورده کانا شکر معنی آیه اینکه باینکه اگر قلند غیر خدا را اولیاء و اولیاء
 که عبادت نمیکنیم او شان را اگر برای اینکه نزدیک گردانند ما انبوی خدا تحقیق الله حکم خواهم
 در میان شان در چیزیکه اختلاف می کنند در آن تحقیق الیه دایت نمی کند کسی را که دروغ گو
 و ناشکر است از آیه کریمه بر رزقی شوق ظاهر که نیکو بر اتخاذا و اولیاء عبادت شان بر سر
 نزدیکی خدا است ولیقر بونا متعلق به تعبد حسب تقوای الایمان لیقر بونا را با اتخاذا

معلق نموده و بعد از آن میان کان کمین قرار داده و مطلق نمیدان کسی دیگری را ولی خود بشمارد
 قرار داده اگر چه بداند که نسبت آن اولیا نزدیکی خدا حاصل نمی شود و خود را با بندگان و همین احوال
 او در میان فواید سایر آیات اگر مطلق ولی نمیدان کسی را شرک باشد تا بداند که گریبان پاک
 است و خود را از این آموختن تصحیح الصلوة و قیام الزکوة و تم رکعتی درین توبی و سر
 و از این آموختن ضریب ایدم العالون که شرک صریح بود و دست تو منون بعضی الکتاب
 و یکفون بعضی در شان ایشان راست آمده است پیغمبر انکه هر حال قطعی درین امر
 شده اند از انکه کفر نموده قرار داده که شرک کن بیان را بر خدا نمی دانستند
 این لفظ بمعنی غیر بود است و در تفسیر غیری هم چنین معنی نوشته و ادعای استبداد که درین
 یعنی تصریح و زاری دعا کنید بخود خود را بسوا خدا تا درین کار شایسته و نمایند و حل مشکل
 است و مالک مردم و این مردمی و لا نصیر یعنی حال آنکه نیست شما اسوا خدا کار سازدی که کار

حقیقی و محزون بالذات غیر از در عالم نیست اما یعنی نمایان خدا حال آنکه اینقدر در حال
 ظاهره منع نمی کنند از آنکه غیر از خود را بخواهند و از آنکه اگر چه یک کس باشد جای این انبوه خدا
 انتمی بالحق خطای است تقوۃ الامان درین خصوص بخاطر ثبات اولی که نمی افتد

تفسیر دوم آنکه همین مصححون در دیگر آیات کثیره بی لفظ من دون موجود آید مع البدل هم مضموم
یعدون قالوا اللهمنا خیرام سوفا ضرروه کک الاصل لا سیوم انیک از نفس این آیه اخره و مثال
او غلطی تقویة الايمان ثبات می شود بی لفظ من دون و اندر هر دو موجود اگر مراد من دون البدل
آن باشد که مدعی نوشته تا تعارض صریح و تنهاقت قبیح لازم می آید سبحانه و تعالی عما یصفون
دیگر از اعطاء کلیه نخبه انیک محسوب و شفاعت خواص بندگان تقویض امور و تدبیر و تصرف
باتن که با اتفاق شریع ثابت نمیکنند بحیال آن امور از راه غلط فهمی آن اشخاص را بدست
نمودند و در الوهیت برابر خدا ساختند و فهمیدند که این امور موجب الوهیت نیستند نخبه از
اصل آن امور منکر گردیده بحالفت شریع خود را ملایم و مطعون ساختند شاه ولی الیم
حجبه باله نوشته خلف من بعدیم خلف اصاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فحملوا اللفظ
المستعمله المشبهه علی غیر محلها کما حملوا المحبوة و الشفاعه التي اشبهها الله تعالی فی قاطبة الامر
لخواص الشیعه علی غیر حکمها کما حملوا اصد و خرقة العواید و الاشرافات علی انتقال العلم و التسمیه
الاقصیان الی هذا الذی یری فیہ التي ان ذلک کلیه رجح الی قوی ناسوتیه و روحانیه تعدل و تزداد
القدر الالهی علی وجه و لیس من الایجاد و الامور المحصیه بالواجب فی شیء هم در آن نوشته
لکن کان من زندقته قولهم ان ہذا الک اشخاص من الملائکة و الارواح تدبر اهل الارض فمما
دون الامور العظام من اصلاح حال العابد فمما يرجح الی خولصة نفسه و اولاده و اولاد

و شبیه هم بحال الملوک الی ملک الملوک بحال الشفاعة و الذی یارب النسبة الی السلطان المتین
 بالحریت و نش و ذلک قطعاً بقطع الشراعی من تنویر الامور الی الملائکة و استجاب دعائهم
 من الناس فظنوا ذلک کتصرف الملوک قیاساً للعبای علی الشایع درین مقام ذکر کردن
 ترخیر مقدمه بدایه یک مناسب نمود و بویژه بر چیز راکنی است که مدار وجود و عدم آن چیزی را
 رکن است و فروع و عوارض که وجود و عدم آن چیز بوجود و عدم آن منوط است رکن و فروع
 اعتقاد حصه الوهیت در واحد و اقرار شرط است در رکن و اعمال نماز و روزه و حج و زکوة و غیره
 از فروع و عوارض است که بی اینهمه وجود و بی توحید یعنی بی اعتقاد حصه الوهیت در واحد یعنی
 و اعمال اعتباری ندارد یعنی او اکنده این افعال بی اعتقاد و اقرار بوحدیت علی بن القیاس
 شرک اعتقاد شرک است در الوهیت و اقرار شرط است و بی و طواف و نذر و قرائن غیره
 از فروع و عوارض که بی اینهمه شرک بوجود و بی اعتقاد الوهیت این افعال و افعال اعتباری ندارد
 یعنی مرکب این افعال بی اعتقاد و اقرار شرک نیست شرکین عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 را الله اعتقادی کردند و اقراری نمودند و چنین بود شرکشان که برای رد آن قرآن مجید نازل گردید
 و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجد کل نمیدانستند و بن صفت الوهیت ثابت نمی کردند
 انزه غلط فہمی یعنی الله تعالی را بر خود قیاس کرد که یک پادشاه خبر گیری بلاد و در دست
 شرکا و اخوان کردن نمی تواند پس حجت الله را شرکار او قرار دادند غری برای عزت

دادن و در برای دوستی کردن معیوق برای حفظ از دشمنان و غیر ذلک غلطی است این بود
 که خاص را عام نمودند یعنی صفت الوهیت را که خاص بالحد است عام فهمیدند و بخدیه هم از برای
 غلطی عام را خاص فهمیدند یعنی تصرف انبیاء و اولیاء را که عام است و مشابه تصرف خدا در تائید
 قدسی یعنی با سبب ظاهری تعلق نداشت و در خویش و بادشاهان نیافته در و هم افتادند که این
 گونه تصرف خاص بخداست کیانچنین تصرف برای بزرگان اعتقاد کنند مشرک گردد
 هر دو فرقه یعنی مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فهمی برابرند و سبب غلطی هر دو فرقه قیاس
 غایب است بر شایع محلی آنکه شرک واجب الاحترار است حکم شرک هم برخلاف شرع و حجب الهی
 پس قرن شیاطین برخلاف کتاب سنت و جمهور جماعت بعضی آیات را که لفظ دون
 الله در آن یافتند دون را با دون تعبیر نموده چنان قرار دادند که مشرکین آن عهد انعام را الله
 اعتقاد میکردند بلکه شرکشان بهر افعال سجده و طواف و تقبیل و سفر برای زیارت و غیره
 و قراین و یاد کردن در مصایب و ند کردن و تعظیم ساکنان و امثال ذلک بودند هر که این
 افعال بانی یا ولی یا الهییت یا شهید یا شریف کند مشرک است گو اعتقاد الوهیت است
 و درین کمال بی دینی نمودند و لفظ دون که مشرک است در معنی ادون و غیره جمهر مفسرین
 اندرین مقام تصریح نموده اند که مراد غیر است اگر از جمهر مسلمین کاری نیست پس در کلام بعد از
 معنی بی لفظ دون هم موجود است حالا در خدا لان و لان این قرن شیاطین هیچ کاری

قل لو كان فيها الهة كما يقولون لان يقولون اني العرش سبيل لا تدع مع اله لها اخر
فكون من الساعدين لا تقولوا لله لا تسجدوا الهين الذين لم يعلم الله غير الله سبحانه الله عما يشرك
الامر مع الله تعالى الله عما يشركون الامر مع الله قل ان لو انكم ان كنتم صادقين انتم تسجدوا لله
الارض ثم تشركون لو كان فيها الهة الا الله لقد فاسد ما في السموات والارض من خلقه
الها واخذ ان في الشئ عجايب انما يخرج ان اشوا وان في راي الهام ان في الشئ يراد
الى اصل ان في ذكر كرم نجر في ثبات كرم شرا معتبر في توحيد وشرک بان صفت او نسبت است
که آن صفت در غیر ذات واحد حق نبهی یافته نمی شود نه بالذات و نه بعطا او تعالی شان در کمال
و نه ناقص و همین سبب است که اخت الاخت گزیده که مستلزم تقسیم صفت خاص است بخلاف
سائر صفات و افعال و تعالی که مخلوقات خود را برهم علی تفاوت المراتب در ان خیر یا شرک
عطا فرموده است فجعلناه سمیعا بصیرا وجعلنا من الماء کل شئ حیا هو الله حی ایها کم علم آدم الا
کلها تکلم اناس ترندون عرض الدنيا ومات وان الا ان یثا راسد لا تکلیف الله الا ان
ازین آیات محکات شرکت در صفات ذاتیه شریکه عبارت است از حیات و علم و سمع و بصر و کلام
و شیت و قدرت و اراده و افح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و حکما
در صفات اخلاف و افعال که ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف و
و غیب و انی بعلم و امثال ذلک چرا که این چیزها مخلوق هم عطا گردیده و صفت مثبت شرک

اصلا و مطلقا قابل عطا نیست و این صفات و افعال باعتبار صفات خاص ذات انجمن
و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی راست یعنی حیاتی که خدا تعالی راست است اینچنان
چنان و قدرتی که خدا تعالی راست است اینچنان قدرت و علم و سمیع و بصیر اینچنانکه خدا تعالی راست
و تصرف اینچنانکه خدا تعالی راست برای دیگر شای ثابت کردن هم در شرک شدن نمی تواند چه
نقص قرآن و سنت ثابت که مشرکین اصنام خود را اینچنین اعتقاد داشتند و مشرک بودند
ایش ثابت شد که شرک شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه از او بر می آید غیر آنها
و آن صفت الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق در صفات ذاتیه هم شرک می گردد
و اگر اعتقاد الوهیت نباشد از اثبات سایر صفات شرک شرعی نمی باشد و از اینجا ثابت شد
که با اعتقاد غیب دانی و تصرف مخلوق که این اعتقاد غلط و باطل باشد شرک شرعی جایز میگردد
این تجدید بیان است شیطان اصل مطلب را فرود گذاشته مدار شرک بر چهار چیز نهادند علم و تصرف
و افعال عبادت و افعال عبادت باید دانست که این احکام توفیقی اند می بایست که در حق
خود را از کلام شارع ثابت می کرد حال آنکه چنان نیست در فصل اول که برای تحقیق و تمیز
شرک و اظهار شاعت آن عقد نموده در اینجا استیضای کثیره را ذکر نموده حکم کرد که شرک
است و در آن مقام باید در فصل اول به تفصیلیه با ثبات آن نپرداختند و ایجاد شرک
حالا که از کلام شارع نجوی ظاهر و بر تمام این اسلام منتشرو در کتب عقاید و ایراد بر

نیست شرک مگر در صفت الوهیت و سایر صفات تئوتیه و اضافیه را در شرک داخل نیست
 این است شیطان از جمله صفات صفت علم را اعتبار نمودند و دیگر صفات را در صفت
 المعقول و النقل اما اول پس بر آن ترجمه بلا مرجع و تخصیص بلا تخصیص که صفات
 در احکام ثبوت برای ذات یکسان در برابرند اما ثانوی پس برای مخالفت آنچه منقول است
 از شارع صراحت کلام و سببی و نیز فصل که برای انقیاد عقده نمودند ذکر نمودند در آن آیات
 احادیث که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عزوجل و این بحث دیگر است
 کلام در شرک است و نیست در آن آیات و احادیث که این صفت معتبر است در شرک و نیست
 محصل آن مگر اینکه علم غیب خاصه خداست و پس پس هر غیب خاصه خدا را برای مخلوق
 ثبات کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است زیرا که شرک مگر در وجه بر لطلان و مخالفت شرع
 شرک نیست و عادت است شیطان است که یک لفظ از یک جا گرفته بسیج خیال اطراف
 و جوانب نموده و بر اصول دین نظریه انداخته زبان درازی بهای کند همچنان درین بحث
 هم عمل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم غیب است بخدای عزوجل و در آیه
 که میگوید لا یظهر علی غیب احد الا من ارضی من رسول استثناء هم موجود اگر غیب را در شرک می
 اظهار دیگری بود امکان نداشت جمهور مفسرین و اکابر دین قاطب نموده اند بتفریق غیب
 خاصه خدا و غیب مطلق است و غیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاصه خدا

غرض جل است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت به همه مخلوقات غایب است نه غایت
 یعنی آنچه غایب است از ملک و شاید است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس مثل
 عالم برزخ و بهشت و دوزخ و سایر آنچه متعلق است به ملکوت پس اطلاع فرد بشری بر
 تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احوال احوال افراد نوع خود بلکه تمام
 عالم ترائی غیب مطلق نیست بلکه تجاوی در تفسیر دیگران هم تصریح نموده اند که اطلاع بر
 تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بحد است نیست و به اخبار صحیحی برای حضرت ابراهیم
 و بعضی اولیا را رسیده است و تواتر منقول نمی بیند در قرآن و علم آدم الالهام کلها و آنچه نوشته
 است در علم این احوال انبیاء و اولیا و حاضر و ناظر و صراط کمال پس از غایت جمل است
 چه همای آسمانی هم توفیقی اند و در همای حسنی حاضر و ناظر و در نیست و نه در تمام فصل از
 آورده اش ثابت می شود مگر ظاهر اعظام بجای شهید این لفظ را بر زبان می آورند و در قرآن
 موجود فکیف اذاجینا من کل امة شهید و جنابک علی یولا شهید اقال رسول الله
 علیه و سلم عرضت علی اعمال امتی حسنها و سبها فوجدت فی محاسن اعمالها الا ذی
 باط عن الطریق و وجدت فی مساوی اعمالها النجاسة کون فی السجدة لاند فن رواه مسلم
 صلوا علی فان صلواتکم تبلغنی حیث کنتم و خطب عظیم که درین مقدمه نموده اند که اول دعوی
 نمود که هر جا حاضر و ناظر بودی در خبر بر خبر و وقت برابر داشتی خاص بحد است

انتهی متعارف که اگر اشاره است بعب مطلق و در آن کلام نیست تفریع نموده بران مبنی نوع
 پس اگر کسی بداند که من برگاه نام نمی یابد و می نیز زبان می آرم او را خرمی گردد و شرک گردد
 انتهی به بنید که مصرع علیه مطلق بود و تفریع مقید و اضافی افسوس که این امت شیطان
 را در مطلق و مقید عام و خاص حقیقی و اضافی تفرقه محسوس نمی شود برگاه در مضاد
 امتیاز کردن نمی تواند تا فهم مراد صحیح از او شان آرزو دشمن خال خام است این است کلام
 احتجاج در شرک فی العلم و بحیان از حلا افعال خدای عز و جل تصرف را در شرک قرار داد و در
 آنچه در زبان مذکور شد یک نکته دریافتنی است که اسم ساخت قرآن بخیر در شرک آوردن
 هم از لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن به بنید یکجا هم این لفظ و آیات و احادیث ذکر
 کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک بخدای سبحان در زمین با قیین
 افعال عبادت و افعال عادت در شرک نهاده و موکامتری و اصل مسئله افعال را باید
 باید داشت که بحال کثیره کار خواهد آمد و آن آنکه نسبت بافعال که اختصاص مع الطلک و در
 یعنی آن افعال را از زندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری
 با اعتماد الوهیت او شرک است و بی اعتماد الوهیت شرک نیست غایه الامر منحوس خواهد بود و
 طلب با اختصاص از برای آن است که بعضی صفات و افعال خاص اند برای خدا مگر طلب
 نیست مثل آن حکم الاله که اختصاص حکم بخدا از آن یافته می شود مگر طلب نیست یعنی

خاص در احکام گوید و دیگری را مگویند که خصوصیت طلب بی منع طلب از غیر نمی باشد و
 مثل لایک نسبت به خصوصیت استغاثت باشد تعالی از ان یافته می شود مگر طلب نیست
 یعنی خاص از من طلب می کنید و از دیگری می کنید که خصوصیت طلب بی منع از غیر نمی باشد
 انتهای ترجمه القدره عقیده دوم گویند هر بعت حرام و کفر است و توفیق می کنند بعت را
 با نخی حادث شده باشد بعد از آنکه تبع تابعین و انچه حادث شده باشد در زمانه صحابه و تابعین
 و تبع تابعین هر بعت نیست مگر بعت بر تحذیر زمانی است و قبح و بدی را اعتبار نمی کنند
 یعنی هر چه بعد از این از من حادث شده همه بعت و حرام و کفر است نیک باشد یا بد بعضی
 ملاحظه ظاهر این راه رفته اند علامه مصری نوشته لاشک ان ما تقولوا ابتداء فصح فی ان
 و اختراع فصح مخالف لاجماع المسلمین حاصله ان ما حدث بعد الازمنة الثلاثة المشتهرة و لم یکن
 بالخیر فهو بدعه ضاله لا یتوقع فیها الخیر و ما حدث فی احد منها فهو ليس بدعه و کلا الامر
 بالجلد ان قطعان اکثر البدع المقطوع لقصها بل کانتها اصول فی الصحیح و السور فلما تبصر
 و اسود منها انما حدثت فی هذه الازمنة الثلاثة اما البدع الاعتقادية التي هی کل افراد البدع
 فالخرج و النصب و الرقص باقسامه من التفضیل و التبرؤ و الطرد و کذا القدر و الارحار و خلق
 و الاعزال و غیره کما حدثت فی هذه الازمنة و کذا اکثر البدع العلمیة الامویة انما حدثت
 فبطور ما قالوا ان ما حدث فی احد منها فهو ليس بدعه و لاشک ان الخیر شریع فیما بعد

اولها خيرا واولها اخرها وروى ايضا من سنن في الاسلام سنة حسنة فكلما خيرا واولها
 عمل بها ومن سنن حسنة فكلما خيرا واولها اخرها وروى ايضا من سنن في الاسلام سنة حسنة فكلما خيرا واولها
 المذكورة لا يتوقع فيها الخير انتهى فكلما حسنة فكلما خيرا واولها اخرها وروى ايضا من سنن في الاسلام سنة حسنة فكلما خيرا واولها
 سنة في تحقيق السنة جمعنا فيها اقوال الائمة البتة من اردوا حالين السنة عن الحسن
 في الذين هم الذين روى مسلم في صحيحه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان
 وخالفون كذا الذين ياتونكم من الاحاديث بما لم يسموا السهم ولا آباءكم فاياكم فاياكم لا يفصلكم
 ولا يفتنكم صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم وانطبع ما قال على النجدي على الوجه الاكمل الامة
 فاهم يعجزون تلك العلامة وشعرون المسلمين كرسم عدم سمعهم وسمع آباءهم لشعواتهم ولقولهم ما
 يقولون قال صلعم في النجدي تلك الزلازل والنفس وبها يطبع قرن الشيطان فعول قال الشيخ
 الامام العلامة محي الدين ابو بكر يا محي شرف النووي في تهذيب الاسماء والالفاظ يدع
 يدع بكسر الباء في الشرع اى احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم في سنة
 الى حسنة وقية قال الشيخ النجدي على المامية وجماله ومكنة في الواقع العلوم وراعية الوحدانية
 بن عبد الهام حمد الله في آخر كتاب القواعد الائمة منقصة الى حجة ومحرمته ومكرهته
 ومباحة قال والطريق في ذلك ان تعرض الائمة على قواعد الشرعة فان دخلت في قول

فهي واجبة او في قواعد المحرم محرمة او الذب فمذوبة او المكروهة فمكروهة او المباح فمباح
 وللبديع الواجبة امثلة منها الاستحالة لعلم النجى الذى يعنى بكلام الله وكلام رسوله وذلك
 واجب فان حفظ الشريعة واجب لا يتأتى حفظها الا بذلك وبالاتم الواجب الاله فهو واجب
 حفظ غريب الكتاب والسنة من اللغة الثالثة تدور اصول الفقه الرابع الكلام فى الحج
 والتمثيل وتبين الصحيح من سقيم وقد دلت قواعد الشريعة على ان حفظ الشريعة فرض كفاية
 ولا يتأتى ذلك الا بما ذكرناه للبديع المحرمة امثلة منها اسباق قدرته والحجيرة والمرجبة
 والمحسنة والرد على سواد من البديع الواجبة وللبديع المكروهة امثلة منها احداث الرطاد والحدس
 وكل احسان لم يعهد فى العصر الاول ومنها التراخي والكلام فى دقائق النصوص والجدل
 ومنها جمع المحافل للاستدلال فى المسائل ان قصد ذلك وجه الله تعالى وللبديع المكروهة امثلة
 كخرقة المساجد وتزويق الصحف وللبديعة المباحة امثلة منها الرصافة عقب الصبح والعصر
 ومنها التوسع فى اللذنين من المأكلى والشارب اللابس الكون وليس الطنأ وتوسع الاكمام وقد
 يختلف فى ذلك فيجعله العلماء من البديع المكروهة ويجعلونه اخرون من السنن المفعولة فى عهد
 الله صلى الله عليه وسلم فمابعده وذلك كالاستعاذة فى الصلوة وبسملة آخر كلام
 وروى البيهقي باساده فى مناقب الشافعى ربح قال المحدثات من الامور ضريان احدهما احداث
 من غير خلاف فيه لو احذر منه بدعة محدثة وغيره موصوف وقد قال عمر رضى الله عنه فى قيام

شهر رمضان لمحت البدعة فذهبت عنى انها محدثة لم تكن اذا كانت ليس فيها رد لما مضى
آخر كلام ان فنى انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن حجر فى فتح البير شرح الاربعين للامام
النووى فى شرح حديث عايشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اخذت اى
اقتار واخرج من قبل نفسه فى امرنا ابى شائنا الذى نحن عليه وهو ما شئنا عدا الله ورسوله
واستمر العمل به ومن ثم جازى رواية ونياد المراد الحكم انما ليس منه ممانيا فيه او لا يشهد له شئ
من قواعد وادلة العامة فهو رد اى مردود على قاعلة المظالمة وعدم الاحتداد به سواء كانت
مناقاة كما ذكر عدم شروعه بالكلية كذا ذكر ذلك ولا خلاف ان شريعة الله لا تشرع عبادة كان
فلا تفضل الملك مطلقا على الاصح من خلاف فيه للعلماء او للزيادة على المشرع فيه نحو الصلوة
دون الزيادة او لا ركاية منها فيه كالصلوة بنحو معصوب فيه او الحج بالحرام والبيع المعصوب
والاعكاف مع اقتراف كبيرة والصوم مع نحو كذب والبيع مع نحو خسر وغيره مما نهى عنه الله
خارج ومثبه بعض الاولاد على راضى ضعيف فى الجمع والاصح الصحة فان النبى صلى الله عليه وآله لا يخرج
بمخلاف للذات فانه يبطلها كذا فى المحرم الصيد وتب الخف بلا عذر فلا يبيع عليه وجامع الضام
والحاج قبل التحلل اما لا ينافى ذلك بان يشهد له شئ من ادلة الشرع او قواعد فليس يرد على
قاعلة بل هو مقبول عنه وذلك كبار الرطب وحنان السيل وسائر انواع البر التى لم تعهد فى هذا
الاول فانه موافق لما جازت به الشريعة من مطلق المعروف والمعاونة على البر والتقوى

كما تصنف في جميع العلوم النافعة الشرعية على اختلاف فنونها وتقرر قواعدها وكثرة
 التصريفات ونفس المفتح وبيان حكمه وتفسير القرآن السنة والكلام على الاسانيد المتروكة
 وتبع كلام العرب تهره وتظهر مذهب كل ذلك واستخراج علوم اللغة فالحق والمعاني والبيان
 والالفاظ فان ذلك كله ما شاكله معلوم حسنه ظاهرة فائدة يعين على معرفة كتاب الله وفهم
 معاني كتابه وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم فيكون ما يورثه كطريق الاصول في الفروع وما يحتاج الى البيان
 من الحجاب وغيره من العلوم الآتية او المكتوبة في القرآن في المصنف ووضع المذاهب وتبينها وتصنيف
 الكتب مزينة ايضا بها وغير ذلك مما وجدته متبناه الى الدين بواسطة وبواسطة
 مقبول من فاعله مثاب عليه مدوح ومن ثم استجاز كثير من الصحابة رضوا كما وقع لابي بكر وعمر
 زيد بن ثابت رضي في جميع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من ان يرس القرآن بموت
 الصحابة كما كثر في يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة ثم شرح الله صدره
 لفعله لانه ظن انه يرجع الى الدين وانه غير خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالرجوع
 قال كيف تفعل شيئا لم يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انه الحق ولم ينزل
 يراجع حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدره كما وقع لعمر في جميع الناس الصلوة
 المروجة في المسجد مع تركه صلى الله عليه وسلم بعد ان فعله ليا في وقال عمر نعمت الله على ابي
 لانها وان حدثت ليس فيها رد لما مضى بل موافقة لانه صلى الله عليه وسلم اعطى

وحرروا فرعا حكما حكما فصل ان يوجد حكم الا وهو مخصوص لهم انما الا وتفصيل التجديف غير
 فان ايسرهم لم تحرروا ولم تدون كذلك فلا تعرف لها قواعد يستخرج احكامها عليها فلم يخرج
 تعليمهم لئلا يحفظ عنهم لانه قد يكون شرطها بشرط اخرى وكلوا الى غيرها ونهيا عن غيرها
 فقامت السنة لئلا يحفظ عنهم من قيد او شرط فلم يخرج التعليم ح خصوصها بالعلم
 اياكم ومحدثات الامور فان كل بدعة وهي لغة ما كان مخترعا على غير مثال سابق ومنه يدع
 تسويات الارض لى من وجد بها من غير مثال سابق وشرعا ما احدثت على خلاف امر الشارع
 وذلك الى من العام فضلا لان الحق فيما جابه الشرع فما لا يرجح اليه يكون فضلا او ليس
 بعد الحق الا فضلا والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وفضلا لانه ليس له اصل في الشرع
 بانما الى اهل عليه مجردات هوى او الارادة فتمت باطل قطعا بخلاف محدث له اصل في الشرع
 بالبحر المظلم على الظاهر او بغير ذلك فانه حسن في خمسة الخلق والاشياء الالهية المحدثات
 من ثم قال عمر في الراوي تحت اللدغة هي طيس ذلك من هو ما مجرد لفظ محدث او بدعة
 القرآن باخبار لفظه وانما الوصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما مت والذم ما
 به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالما اصل ان البدعة متقدمة الى الاحكام الشرعية
 اذا خضعت على القواعد الشرعية لم تكن غير صادقة ان امور المذكورة من البدع الواجبة على
 الكفاية لا تتخال بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والوقف

والمعاني والبيان واللمعة بخلاف العروض والقوافي ونحوها والشرح والتعديل والميزان
 الاساطير من سبقها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد على نحو القدرية والحرية
 والمرجية والمجته وبحل بسط كتب اصول الدين لاحفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه
 القواعد الشرعية ولا ياتي في حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البديع المحترمة
 مذايب اسرائيل البديع النخلة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة احداث نحو الربط
 والادريس كل احسان لم يهيد في العصر المادى والكلام في دقائق التصوف والجدل
 جميع المحافل والاستدلال في المباحل العلمية ان قصد بذلك وجه الممدود من المكارهية زخرفة
 المساجد وتزويق المصنف ومن المباح التوسع في لذيذ الماكل والمشارب الملايس توسع
 الامام وقد تخلف العلماني ذلك فيحط بعضهم كروا وبعضهم سنة وكذا المصنف عطف
 والعصر على ما قاله ابن عبد السلام لكن قيده المصنف بما اذا صاح من يومه قبلها اما ليس
 سعة قبلها فمصنفه مندوبة لانها عند الفقهاء سنة اجماعا وكونه خصصها ببعض الاحوال
 فرط في اكثرها لا يخرج ذلك البعض عن كونها مشروعة فيه وبما تقر علم ان قوله ومحدثات
 الامور عام اريد به خاص اذ سنة الخلفاء الراشدين منها مع انا امرنا بتابعها ارجو عها
 اصل شرعي وكذا استنبه عام اريد به خاص اذ لو فرض خليفه رايشه في عامة امره سن
 سنة لا يعضد ما دلت على شرعي امتنع اتباعها ولا ياتي في ذلك رثه لانه قد خط على المصنف

و نیز غایب المستقیم بود و اعلم ان الکلام اما عام اریده عام نحو البدل کل شیء عظیم او خاص اریده
 خاص نحو فلما قضی زید منها و طرز و جبا کہا او عام اریده خاص نحو او بیت من کل شیء
 او خاص اریده عام نحو ولا تقل لهما اب ولا تنهزهما ای لا توذیهما شیء من الایدیا
 عبارة الفصح المبین من بعد ذکر نموده عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر
 صلی الله علیه و سلم که مشتمل است بر نقل اشخاص و احباب از جم غفیر و جماعه کثیر از ائمه
 و بیاده اسلام مثل ابو الخیر سنجاوی و ابن جزیری و ابن کثیر و ابن وحید و ابوشامه شیعیه نو
 و ابن جزیری و ابن طبریزی و ابن قطل و شیخ ابی عبد الله بن محمد بن النعمان و جمال الدین عمری
 یوسف الحجازی و یوسف ابن علی بن زریق و ابو بکر الحجازی و اباموسی الزهری و ابن النفا
 و نخاس کثانی و خطیب الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر موصلی و سید الدین بن عمر و غیرهم
 که هر یک از ان کرام از عمایه دین و ارکان اسلام و مقتدا و مستند خاص عام اند و ثابت کرد
 حسن آن بدلائل تفصیلیه و کسیکه کلام کرد در ان کلامش را رد نمودند و این را جز با تفصیل
 اسحا قیات بیان نموده ایم و در اینجا خوف تطویل اعاده نمودیم بعد نقل سیره شامی و ثبات
 و تعدد و کتب فتقول قد ثبت بامران البدعه انما هی فی امور الدین و التشریع و الحد فی امور
 الدنیا لیس بدعه و ان البدعه منقسمه الی خمسة و فیه فتنها و اجنبه و منها محرمه و منها مکرهه
 و منها مکروهه و منها مباحه و المحدث من الدینیات ان خالف الکتاب و السنه و الاجماع

او الاثر نمی خالصه و در دوان لم یخالها فلیس بود و امکان نه با خبر اقبی بدعت محموده و ان البدعة حشنة
 متفق علی نذرها فما اخترع مبتدعه زمانا من اطلاق البدعة الصالحة علی کل محدث فی امور الدین
 و الدین و قصر بانی القبیحة فمشارنا الجمل و الاحجاب برائة و الاجترار علی الله و رسوله شاه العبد
 در فتوی جواز عرس نوشته اند و دم انکه بهیئت اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام
 کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در زبان بیغیر
 خدا صلی الله علیه و سلم و خلفا و راشدین نبود اگر کسی باین طریقه بکند پاک نیست زیرا که در تقسیم
 قبح نیست بلکه فایده احیاء و اموات را حاصل می شود انتهى مولوی رفیع الدین صاحب
 هم فتوی درین باب نوشته اند از همان است پس اید و عا و ختم طعام بدعتی مباح است و صحیح
 ندارد انتهى امام غزالی علیه الرحمة در احیاء العلوم نوشته الادب الخامس موافقة القوم فی
 القيام اذا قام واحد منهم فی وجه صادق من غیر ریا و تکلف و قام باختيار من غیر
 اظهار وجه و قام له الجماعة فلا بد من الموافقة فذلك من ادب الصحبة و کک ان حرت عادة
 طائفة بتجبة العمامة علی موافقة صاحب الوجه اذا سقطت عمامة او خلع الثياب اسقط
 عنه ثوبه بالتحریق فالموافقة فی هذه الامور من حسن الصحبة و العشرة اذا لمخالفة حوشه
 و ککل نوم رسم و لابد من مخالفة الناس باخلاصهم کما ورد فی الخبر لا سيما اذا كانت
 اخلافا فیها حسن العشرة و الحاملة و تطيب القلب بالمساعدة و قول القائل ان ذلک

بدو نه لم تكن في الصحابة فليس كل ما يحكم بابا من قولنا عن الصحابة وانما الحمد لله عز وجل
 مستطابوا لم ينقل النهي عن شئ من هذا القام عند الدخول للداخل لم يكن من عادة
 العرب بل كانت الصحابة لا يقولون لرسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال
 رواه انس رضي الله عنه ولكن اذا لم يثبت فيه نهى عام فلا نرى فيه باسا في البلاد التي جرت
 العادة فيها باكرام الداخل بالقيام فان قصد منه الاحترام والاكرام فطيب القلب وكذلك
 سائر النواحي المساعدة اذا قصد بها طيبة القلب واصطلح عليها جماعة فلا بأس بمساعدة
 بل الحسن المساعدة الا في ما ورد فيه نهى لا يقبل التأويل عقيدة بسوم فعل مباح بله حسن
 سائر امور خير از مردمت و ملازمت و تخصیص زمانی و مکانی حرام و کفر میگرد و این عار از این
 گوناگون و ذرات بوقلمون جلوه نمایش میدهند که در رد اسحقیات از این شبهات نموده ایم
 در اینجا مختصر اخری ذکر میکنم در صحیح مسلم از عایشه صدیقه فاطمه روایت احب الاعمال الى الله
 او و ما و ان قل و در صحیح بخاری از مسروق مروی است احب الاعمال احب الى الله قالت
 اللهم دم و در صحیح ابن عبد الله بن ثور بن العاص روایت قال قال رسول الله صلعم يا عبد الله
 لا تكن مثل فلان انه كان يقوم من الليل فترك قيام الليل و در صحیح مسلم از عمر روایت
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام عن حزنه او شئ منه فقرا ما من صلوة الا فخر
 وانظر كتب له كما فاقره من الليل و در صحیح ابن خزيمة و ابن من كان له في وقت

من ليل او نهار وعقب صلوة او غير ذلك فحاشا ان يتركه حياتي به اذا امكنه ولا يهمله لعبا
 الملازمة ولا يساهل في قضاء حوائجهم ودور قول رئيس نحديه الفعل المباح بتقية الزمان
 والمكان في غير ما يصير كما وكفر ابل الفعل المنهوب الحسن ايضا مثله فوشتة ذلك بتان وكذا
 واقرا على السور ونحو مخالف للشرع وقد جعله اصلا مؤسسا ونبي عليه سر وعائلة
 وليس له اصل من ادعى فعله ان ياتي بآية دالة عليه او حديث مصرحة به واذا لم يفت
 الا خراع في الدين بوالدعة الضالة وطالما طال لبنا بولا رعلى هذا الدعوى وما به
 فما كان ولم يترك من علم انهم لا يحضون وبعد ما عجزوا من اثبات هذا المبتدع طالونا بالاطال
 هذا المخرج والبيئة وان كان المدعى وقد انها لا لبطال دعواه كيفي ولكن المقصود النصيحة
 بالحق الصريح الصحيح فنقول فيما ذكرنا من عبارات الائمة الهادين تصريحات في جواز خلاف
 الدعوى والبطال المدعى فيها استدلالهم بحديث صوم يوم عاشورا فان اليهود وقوا هذا
 اليوم وخصوا الصوم وقبل رسول الله صلعم منهم وصيره سنة من كل سنة فقد ثبت
 ان نفس التقييد ليس بقبول الحق والحسن ربح الاصل ولو كان نفس التقييد سببا للمخرجة
 فكيف يقبله رسول الله صلعم لاسيما وتوثيقه اليهود تعظيما لهذا اليوم والحديث في صحيح
 مسلم عن ابن عباس رضى قال قدم رسول الله صلعم المدينة فوجد اليهود يصلون صوم
 عاشورا فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي اظهر الله فيه موسى عليه السلام

وحي اسرائيل على فرعون فصره تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن الى موسى
عظمنا فامر بصور وعن ابى موسى قال كان اهل خيبر يصومون يوم اريم عاشورا ويخذون
ويصون انما هم فيه عليهم وشارتهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انها استدلوا به
رسول الله صلى الله عليه وسلم بلالا ومخشفت فبلى من يدى في الجنة على صلوة كعتين بعد كل وضوء
انه لم يافذه عنه صلوة فبلى استباطا من الامر مطلقا للصلوة والحديث في صحيح مسلم
نها استدلوا به بالسؤال كمن تخيى الصوم بالاثنتين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واما
صلوة بيان شرف بلادة والاثر اهل عليه فيه والحديث في صحيح مسلم عن ابى قتادة قال قال النبي
في شربة وفي الحديث دليل على ان الزمان انما يشترق بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمه
تعبه المنافحة بعد العصر والضحى لمن كسب في الصلوة ومنها حكمه بان كونه خصصها
الاحوال فردا في اكثر ما لا يخرج ذلك عن كونها شربة ومنها حكمه بان المبرع الحقة مشغول
على جوار فعلها والاستحباب بهار بار الثواب لمن حنت فيه فيها ومنها اتفاقهم على تدريج
يوم مولده صلى الله عليه وسلم في كل سنة بالبر والاحسان والرد على من تكلم فيه وما سوا الا شاذ ذر
تدرج على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم النحر بوجاهة وقوله صلى الله عليه وسلم ان
في سنين الى داود ومنها تدرج البعيد العجاى ان لا تنبى الصلوات الشروا طمعا والحققة في تدرج
النردى ومنها ان تعين الذبح بحرب الله لى سمي غيرة كان من فعل الشكر كمن اطاعه

بعد رفع القبح ای کونه لاصنام و دخول الحسن ای کون الذبح لحد قرره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کما یؤذنب جماعة و استحب بعض الائمة من الصحابة و التابعین و تبع التابعین و لم یجزم بغسل التقیه بالزمان مع ان تعقید الشکرین من حکم بکراته فلیتعارض الادله و غیره لا لنفس التقیه فقد ظهر بطلان ما قال المتبع النجدی من ان الفضل المباح بتقیه الزمان و المكان یصیر آماد کفر ابل الفعل الذی و ایضا مشد استقفا از مولوی رفیع الدین سوال تخصیص ماکولات در فاتحه بزرگان مثل کجهره در فاتحه امام حسین رضی الله عنه و ثلثه در فاتحه شیخ عبدالحق و غیر ذلک و بحال تخصیص خوردگان چه حکم دارد و جواب آنست که فی شتبار مستحبات است و تخصیص کفعل مخصوص است با اختیار و استباحث و طعام که فی شتبار مستحبات است و تخصیص کفعل مخصوص است با اختیار و استباحث منع نمی تواند شد این تخصیص از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه مناسی ابداء بطور آمده رفته رفته شیوع یافته در حق کچره که صاحب در مختار و صاحب فیه و دیگر فقها تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذبح جانور و تقیه گوشت آنرا بصداق خدیجه رضی الله عنها که بطریق صحیح ثابت است و الله اعلم بالصواب و این کجراتی که از اعظم علماء و صلحای وقت خود و معاصر شیخ عبدالحق و ملول است در روایت خود نوشته است تعقیدات و تحقیقات در اوضاع و ترکیب ماکولات و نهیات و فقرات انفاقیهای و نیازهای بزرگان از ارتقا فاقات در نوم حال است چرا که معمول می باشد

و اولیا عظام است که انکه کمال ظاهر و باطنی ایشان متفق علی کافه اهل اسلام است
بر آن مقید بوده اند و حکم کرده اند باینکه بعضی از ترکیب کینه ای مشهوره که قاتحه و نیاز فلان
بزرگ باین طرز و بر این خبر باید در سائل و ابواب اکابر هم ملاحظه شد مثل ترک کتوت صحابا
که بعد و غیره که اصل هم معلوم نیست قایما عمل بدان نیست که داخل تجربات است
در رقی که انقسم خصیصا بطرق صحیحی مزیست و فراقی نیست میان آن این و ظهور
و آشکار درین تخصیصات از یقینات است مثل سایر تجربات انتهی کلام بقصر می گویند
تفسیر غریبی در خواص سوره بقره نوشته است که از خواص مخربه این سوره است که
بنگام بر آمدن آلبه اطفال که آنرا حیچک خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بخواند
و ترنیل بحضور طفلی که خوانده دم کند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را
در این سال حیچک نه براید اگر بر این سهیل آسان گردد و آسبی یاد نرشد لیکن شرط آن
که وقت نماز آن دو نیم یا در پنج یا شکر و جغرات بقدر حاجت استجفی را در همان محل
بخورد و نه در آن سخی بحضور قاری و طفل بخورد انتهی و همچنان سایر تفصیلات و تخصیص
در اعمال مرویه از آن حضرت صلعم و صحابه و تابعین و تبع تابعین و اکابر لاحقین بدان آن بر
تجربه و نقل است رسیدن علم آن ضرورت و به سبیل است موضوع علی العموم برای
از امور شرعی نیست از عادات و تجربیات است آری چیزی که ممنوع است در آن کلام

نه است بجهتین در تخیل ممنوع بحث در افعال مباحه و حسن است که تخصیص
 قلب بهیه آن نمی کند و آن فعل احرام و کفر نمی سازد که با بر غم الحائنین در ترکیب خبر
 باید دید که چه طور از تعصبات مذکوره در کتب صحاح مروی مقبول معمول این اثر در نهایت
 نوشته کان من عبادتم ان الانسان اذا استأثرت عین من احدی جار الی العاین بقبح فیه ما فیها
 کفر فیه و تخصیص ثم محبة فی الصحیح ثم انیل و ثم بدخل بیده السیری فیصیب علی بیده الیمنی بدخل
 الیمنی فیصیب علی بیده السیری فیصیب علی مرفقه الایمنی ثم بدخل الیمنی فیصیب علی قدر
 السیری ثم بدخل بیده السیری فیصیب علی رقبته الیمنی ثم بدخل بیده الیمنی فیصیب علی رقبته
 السیری ثم یعمل داخله از راه لا یوضع الصحیح بالارض ثم یصیب لک المار المستعمل علی
 راس المصاب بالعیین من خلفه صبه واحدة فیه باذن الله تعالی در مواهب بعد نقل
 این عبارت نوشته و نیز المعنی مما لا یکن تعلیله و معرقه وجهه من جهة العقل فلا یرکب
 لا یعقل معناه و قال ابن العربی ان توقفت فی شریع قلنا قل الله و رسوله اعلم و قد
 عضدته التجربة و صدقة المعانیة و متطسق فالمراد علیه اظهر لان عند ان الادویة انفعلا
 بقوا اما قد تفعل یعنی لا یدرک لیسوی ایند اسبیله الخاوص هم در وایب از شرح
 السنه نقل نموده ان عثمان بن عفان رضی الله عنهما یلیما فقال و سموا نوتة لیلایه
 العین عقیده چهارم اصل در اشبار حرم است یعنی بر چه از شارع مقبول

نیست حرام است نسبت می گفته بکشفه و اصول فی آنکه بمنزله کلام رسند مخصوص بحث در
 اصل شیار اینست که حسن وقوع نزد معتزله عقلی است و موجب حکم پس شایسته حسن وقوع
 آن معلوم است منقسم با قیام واجب و مندوب و مخطور و مکروه و مباح قبل الشروع
 و بعد الشروع بی مداخلت شارع و غیره که علت حسن وقوع آن عقل معلوم نمی گردد معتزله
 قبل شرح مذکور است اول اباحت آن مذیب معتزله بعد از دوم حرمت و آن
 معتزله بعد از است سیوم توقف در این اباحت را اباحت اصلی و اباحت حقیقه گویند که
 و ما تریده از آن میگرداند نشان قبل شرح حکم نیست و بحکم در اینست که اصل در شیار
 و آن مختار اکثر شافعی و حنفیه است یا خطری که مذیب عبرت است نسبت زبان فترت
 اباحت غیر اباحت معتزله است که حکم نیست نزد اهل سنت و معینش بلکه میباید کرده میشود
 افعال معالیه مباح یعنی مأخوذ نمی شود بقض و ترک چنانچه در مباح یعنی گمانیکه پیدا شد بعد
 اندر این نسبت سائده و جهل حکام پس این جهل عذر است و بر همین اباحت مبنی است مسلم
 نسخ خاطر مریح را در تنقیح نوشته و فی نظر لان الا با حقه الاصلیه نیست حکما شرعیاف
 لیکن اگر نه بعد و نسخا و در شرح آنرا بتفصیل بیان نموده در تالیف نوشته و غیر المسله تورد
 فی اصول الشافعی و الا شاعره علی الترتیل الی مذیب المعتزله فی ان العقل حکما بالحسن
 والشرع و الا فالعقل قبل البعثة لا یوصف بخیر و بشری من الاحکام الحاصل و کتب

اصول پنجم در رعایت اول است. درین پنج حدوس که اصل حرمت است یا اباحه یا توقف
 و انواع اختلاف در اینجا که گویانیم نیست پیش و در شرح بوده است و خارج از بحث خود که
 نحای نفس سبب عدم عمارت آن فن بعضی الفاظ را مانعیده و در معرض عارضه می آید بر
 رفع اشتباه و باری تفصیل ایشان را داده و بر سر اصل سخن میبریم که اباحه شرعی عبارتست از
 خطاب شارع بالتخیر یعنی بعد و در شرح در چیزیکه شارع خطاب بخیر نمود آن مجاز است
 و اگر مدرک شرعی برای حرج در فعل و ترک چیزی معدوم باشد آن اباحه اصلیه شرعی است
 و نیست در آن اختلاف کسی از معتمدین اصولیین اهل سنته قال حسب المسلم الا بانه حکم شرعی لازم
 خطاب الشارع بالتخیر و الا بانه اصلیه نوع من لان کمال عدم فیه المذکر الشرعی للخرج فی
 فعله و ترک آن مذکر شرعی یکا شرعی بالتخیر فیهی لا یكون الا بعد الشارع خلافه فالبعض
 المعترضه قال لا لاننا نخرج العلوم فی شریعه ای عدم المذکر الشرعی لهما مذکر شرعی حکم شرعی
 بالتخیر و الا بانه اصلیه لا تكون ان فی وضع عدم المذکر الشرعی للخرج فی الفعل و ترک بل
 حکم بخیر و نه اصلا قال اباحه اصلیه فیهما حکم بالتخیر فیهی لا تكون الا بعد الشارع خلافه بالتخیر
 فانهم یقولون بالاباحه و بینه من الاحکام قبل التبرع و در شرح مختصره الاصول نوشته الا بانه
 حکم شرعی خلافه البعض از متقدمین فانه یقولون المجاز یا انتقی الخرج فی فعله و ترک مذکر
 ثانیاً قبل الشارع و بینه در متن مذکر اباحه شرعیه بل الا بانه خطاب شارع بذکر

فامتنوا من ارجان در حاشیه این نوشته قوله فامتنوا بعض المعتزله هم الذين قالوا لا افعال الا
 التي لا يدرك العقل اشتغالها على المصلحة والمفسدة وطلوها عنها مباحة قبل الشرع بالا باحة
 الانعالية لانه تعالى خلق العبد وما يتفقع به فالحكمة تقتضي اباحته لدفعها للعبث وحاصل الامر
 يرجع الى ان الاباحه في ان الشرع بل هو عدم الخرج في فعله وتركه او حكم الشارع بذلك
 ان ما لا يدرك العقل اشتغالها على المصلحة والمفسدة وطلوها عنها ما ولم يتعلق به الخطا
 خرج خارجا عما مباح بالاتفاق الا ان عند هؤلاء البعض من جهة ان الاباحه في غير الشرع
 بمعنى عدم الخرج في فعله وتركه وانه كذلك في غير الشرع كما عدم المذكر الشرعي للخرج في فعل
 وتركه فذلك مذكر شرعي بحكم الشارع بالتخيير بينهما الغرض بعد ورود شرع وعدم ترك شيء
 حرج در فعل وترك براهنة اتفاق اهل قبول است و احاديث نبويه هم صراحة بران شارع
 ابن عباس رضي قال كان اهل الحائلية ياكلون اشياء و يسيرون اشياء و لقد انقضت اليه من انزل
 كتابه و اصل حلال و حرام حرامه فما اصل فهو حلال و ما حرم فهو حرام و ما سكت فهو عفو شيخ
 عليه الرحمه در ترجمه كوة در ذيل اين حديث نوشته است از اينجا معلوم مي شود كه اصل در اشياء
 است و در آخري گويد به تحقيق ثابت شده است تحريم بعضي اشياء و ديگر به سبب زياره بر كتاب
 و لكن اين عبايحي خواننده كتاب را و نخواهد بسته را از جهت كثره آن يا غرض مي فرمايد از عبادت اين
 آيه آن نود كه بماند كه تحريم نكاحي و حايه نكاحي بهوا در شكوة از امانى تعاليشي در

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله فرض فرائض فلا تصعبوها وحرمت حرمات فلا
 تتكبروا وحد حدودا فلا تعتدوا وما دستكم عن شيئا فلا تجعلوا اعقابكم على قاري في شرح نوشته
 دل على ان الاصل في الاشياء الاباحة ودر تفسيره اگر گشت آیه قل لا احلها الا وحی الی الایه
 می نویسد و فیه بنیه علی ان التحريم انما ثبت بوحی الله و شرعه لا بهوی النفس و کتب فقه که از این
 حکم مالا مال اند در شرح و قایده در شرح قول ما تن ما لیس یحدث لیس نجس می نویسد ملا حکیم
 بحریه المسفوح بقی غیر المسفوح علی اصله و هی الحکل و یزعم منه الظهاره در بدایه در فصل
 حداد نوشته ان الاباحه اصل در باب الغایم بقی اصل الاباحه للحاجه صاحب تابه سائل
 در جواب سوال چهل و هشتم نوشته امریکه مشغول از ان حضرت صلعم و صحابه و فاضلات
 غیر مشرعت چنانچه حسب باری چند جا عدم نقل از ان حضرت صلعم و صحابه و دلیل
 گرفته است منها فی کتاب الصلوة فی فصل الاوقات التي تکره فیها الصلوة قال کمره
 ان منفل بعد طلوع الفجر با کثره من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیها مع حرصه علی الله
 و منها ما قال فی باب العید لا یتنفل فی المصل قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع
 حرصه علی الصلوة و مع صاحب ماته سائل ازین روایات علاقه ندارد چه عدم
 نقل چیزه دیگر و نقل عدم چیزه دیگر یعنی در جاشیه باری می نویسد نهانی علی
 معرفت الحریث الذی فیه عدم زیاده التی علیه السلام علی رکعتی الفجر ولذا قال الاصل

ان الترك مع حربه عليه السلام على احرار فضيلة النقل وليس الكراهية واین بحث در
 باب المسائل بتفصیل ذکر کرده ایم من شان فیرجع الی ظاهر یا خد این عقیده کلام ظاهر
 است مصری در شرح مستدرک بتلفظ ثبت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره
 در حقیقه و شافیه نوشته اما انکار الاجرة الطایرة و استدلالهم بان المتابع کما یک
 فی الفعل مطلقا یجب فی التکرر انما فمن یأمر علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه و
 فهو مبتدع لان عدم للفعل کفعله فی الجمیع من غیر تفاوت باتفاق الامة فمن جعله باصول
 الدین فان علما للاصول باسیر هم ضرخوا بخلافه فی فصول البدائع الشمس ان التکرر فی عدم
 لا یصح طلبه الا لانه غیر مقهور و اما لانه لو کان مطلوبا لترتب علیه الثواب فیکون کل مکلف
 مشابها باعتبار عدم فعل النهایات التي لا تحصى و لا قائل به و الطلب الفعل کما کان او غیره
 انتمی و صرح الاصولیین بان التکرر فی ترک النهی عنه انما لیس معنی عدم الفعل لانه
 و اجلا تحت القدرة للعبد کما فی التحریر و غیره بل المراد بالکلف و هو ان یتدعوا النفس
 قادر علی فعله فیکف نفسه خوفا من ربه انتمی کلام المصنف و تحت تلفظ یقینه را و انچه
 سئل انیمقام است در رد استحیات مفسلا ذکر کرده ایم و انچه مصر دریات ترک ذکر نمود
 از حموی شرح اسباب و نظایر هم طایر است و مخالفین که وجوب متابعت و ترک را متفرع
 بر وجوب متابعت و فعل مطلقا حال آنکه وجوب متابعت در فعل مطلقا بهم ثابت است

در توضیح و تلویح نوشته است که افعال غیر خالی از شخصیت متل قیام و قعود و اکل و شرب
و قسم اند مقتدی به و غیر مقتدی به فعل مطلق خالی از قرینه فرضیه و وجوب استحباب
و اباحت بخلاف فیست حسب توضیح می نویسد الحار عنده نالاباته و حسب تلویح هم در این
بحث می نویسد الاصل فی الاستیثار الالباته و اضحی که متابعت در امر هم تفصیل دارد شانه
و حجت بالغه نوشته ماری عن النبی صلی الله علیه و سلم علی قسین احد نما مسلمة تسلیع
الرسالة منه قوله تعالی ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا و ثانیه بایکس من باب
تبلغ الرسالة منه قوله صلی الله علیه و سلم انما انا بشر انما بشرکم انما امرکم بشی من ذنکم فخذوا به و اذا
امرکم بشی من ایسی فانما انا بشر و قوله صلعم فی قصه تبایر النخل انی انما ظننت ظنا و
لا اتواخذ و انی بالظن ولكن اذا حدتکم عن ای شیء فخذوا به فانی لم اکتب علی الله منه
و منه باری قوله صلی الله علیه و سلم علیکم بالادب الا قرح و مستنده التجربة و منه ما فعله النبی صلی
الله علیه و سلم علی سبیل العادة دون العبادة و بحسب الاتفاق دون القصد و منه ما ذکر
که کان یذکر قوله کحدثکم ام ذرع و منه ما قصد یصلی خیرة یوم یذکر و لیس من الامور الذل
للمسح الامة و منه حکم و قضاء خاص نیست لمخص عبادة حجة بالغه و هم در آن کتاب نوشته
من اسباب التحریف التعلی و تحقیق ان یامر التارخ بامر دینی عن شیء قسیمی من امة
فیفهم حسب ما یلیق بدنه فیصدی الکمال الی ما لث کل الشیء بحسب بعض الوجوه و بعض

اجزاء العله كاد الى اجزاء التي ودر اعيه وكما استسبه عليه الامر لعرض الرضا
المرم الا انه وجعله واحدا بكل كل فاعلم النبي صلى الله عليه وسلم على العادة والحق انه فعل
على العادة فيظن ان الامر النبي استلزامه الامور فبحر ان الله تعالى امر كذا ونهى عن كذا الى
ما قال وكشف رسول الله صلى الله عليه وسلم عن فائدة المقارن من انه تحريف محض
يتم تشبها مطلقا مستلزم مساواة است و من عقيدة فروغ كبرية و باره كغيره يخرج محمود
و مستند ان عقيدة حديث كرس تشبه تقوم فهو منهم ككودا و دارا من خرد باسناد ضعيف و
كردنه اگر محو حديث بر ايشان وارو کرده می شود و چه زبان درازها ك نمی كند هر حال محو
حديث در یافت باينگونه مادی در شرح صغير جنان صغير نوشته من تشبه يقوم می ترس
الطامره في رهنه فهو منهم اي من تشبه الصلي او من تشبههم يكذب كما يكذبون من تشبه
بهم و يحذرون من وضع عليه علامة الشرف اكرم وان لم يتحقق شرفه و انما بشرى بملكه كرس
تشبه بابل الله فالتشبه بشي من امور القوم يوحي ذلك القرب منهم بقدر كل خراج
بعض ابناء الدنيا الى الغز الى سريرة الخرقه فقال اذيب الى السهر و ردى بملكه في سعيها
اخر ابي كيد يا اما فاذكر حقوقها و ما عليه من رعايتها فهايه و ترك فاكه عليه الغز الى قال
لكم لغز ففتره لان المراد اذا سمع ذلك نفر فحقن بلسان الخرقه حتى يشبه بالقوم و يترى بهم
فيما الظاهر و يطرأ احوالهم و سيرهم فملكك مثلهم ففصل الى شي من احوالهم انهم و ما كمل

فی التشبه بهم فی السیره واما التشبه بهم فی الزی و الدباس فلینس مع ذلك ثم القوم لا یفقی بهم
 جلیسهم و عن ابن عمر بانسا و ضعیف طس یحجز فیه بانسا حسن انتهی لما علی قاری و شرح
 فقد اکر نوشته اما ممنوعون من التشبه بالكفرة و اهل البدعة النکرة فی شعارهم لانهم یون عن
 کل بدعة و لو كانت مباحة سوا رکاب من افعال اهل السنة او من افعال الکفرة و اهل البدعة
 فالله اعلم بالشعار حسنکلی در خزاین الاسرار نوشته ان التشبه بهم لا یکره فی کل شیء بل فی کل
 و فیما یقصد به التشبه کما فی البحر و تفسیر عزیزه در ذیل آیه کریمه ان الصفاد المردة من شعار الید
 مسطور است صفاد مروه را از شعار الید بودن محض برکت ببر حضرت باجر حاصل گشته که میت
 خاصه حضرت جل و علا در میان همین دو کوه باشد که در حق ایشان جلوه گر شد و حل مشکل
 ایشان فرمود و این دو کوه باصفائیب آنکه جابلان که اساف و ناکم را از آنها نهاده پیش
 می کردند از شعار الید بودن معزول و ساقط نگشته و اگر بود و نصاری بر شاطیئین نمایند و بگویند
 که شما کمالات تبان را تعظیم می کنید و طواف آن مکانات می نمایند و مشابیهت با کفار
 و تیرستان بر خود گوارا می کنید و این مخالف جمیع ملتها و ادیانست پس ازین طعن ایشان
 پروا نکنید و تنگدل تشبیه زیرا که معامله با خدا است و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است
 و تعظیم تبان حج و عمره بلا تشبه امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت فخر و تقوی و خیر
 یعنی در هر که بقصد طاعت بجا آورد کاری نیک را فان الله شاکر عظیم یعنی تحقیق خدا متعالی

قد زنت عمل اندر از ایشان نمی کند و نظایر مشایخت با کارند آشفته باشد مانند دوزخ
 دوزخ عاشورا زیرا که او تعالی عمل یعنی ذان است به نیات عقل کننده گان پس هر که درین
 بکاران بهشت تعظیم بیان می رود عمل او را در می فرماید و سر که نیست ادا نمائیک می رود
 عمل او را قبول می کند الی آخر ما فال و اگر مطلق مشایخت کار کرد افعال مرضیه الهی باشد
 موجب حرمت می شد لازم می آمد که حج و عمره و ختنه و عقیقه و صوم عاشورا و قربانی
 و تعظیم شهر حرام و تعظیم ای و قلاب و دیگر تقایای ملت ابراهیمی که در کنار آن وقت رایج بود
 یا نماز که وقت و صفوف و صدقه دادن در آن وقت و از آن کردن بوده و ختیاف نهادن
 و مهیا داشتن آب سیر راه ابرامی می افزان که معمول میبود است نیز حرام می گشت انهمی
 در خطبه اشاعره نوشته از تشبیه در استعاره میا و تشبیه میا تشبیه فیه کمال است
 است در اشعار و تاریخ شهر است که خاک سخن از شاهان را بشک و سنگ ریزهای انجا
 را میروانند و با قوت تشبیه می بیند می کشد ساداه نمی فهمد و در احادیث صحیحی نیست تشبیه
 با ابراهیم تشبیه بر ابراهیم و موسی تشبیه ابو ذر عیسی می تشبیه بر ساداه این اشخاص
 انبیا حمل نموده اند بلکه این پنج عقیده اصول موجب تحمید است که عامه عقاید فاسدان
 بسوی آن عاید و انچه ذکر کردم از رد اصول بی توان برود بان بر دفرغ و اکثری از
 که ضراحت می بینان آمدند و حال باقی می ماند آنچه ذکر شد بسبیل الحصول اما تشبیه

بر بعض امور ضروری و محروم واضح باد که از عمده معتقدات فاسده و مبتدعات کاسده گوناگون
 مایه الامتیاز این طایفه از اهل سنت و جماعت است مسئله استغاثت است از ارواح انبیا
 و اولیا که شرک دانند و دلیل شان آنکه یا یک تشعین که بسبب تقدیم مقول فایده حصر می
 و احادیث باب صبر و توکل و مابقیه تعالی این بحث را در رد استحقاق تجویب ترین وجه
 تحقیق نموده ایم در اینجا بر نقل بعض کلمات تفسیر عزری که کفای می رود واضح باد که فصل
 مقوم این طایفه توکل و تحقیق مقررین حضرت ارحم الراحمین است درین مقام تبیین کلام
 عامه مکارم آن کرام علیهم التحیه و السلام نقل می کنیم گویا مسئله استغاثت خصوصیت نبی
 که مؤید و معین مدعا و مبیین موضع ضلال و غیایت آن اشقیات مقوله اول در تفسیر عزری
 در ریاضه تمهید تصنیف تفسیر نوشته برابر ایضاح معانی سوره فاتحه الکتاب و سیاره
 آخرین از حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوٰه خمس و جمعه و جماعات و محاضر ارواح
 مقدسه انبیا و اولیا و زیارات قبول صلی او عرفا بتلاوت این سوره تاثیر می نمایند
 انتهی لفظ محاضر ارواح انبیا و اولیا را باید دید و معنی آن از قرن شیطان باید پرسید
 مقوله دوم در تفسیر ایاک بعد عبادت را منقسم نموده می نویسند و آنچه متعلق به چشم
 دیدن باشد خیر مثل کعبه مشرفه و قرآن مجید و دین نبرنگان مثل انبیا و اولیا و زیارت
 قبول شهدا و صالحین که جان خود را در راه او باخته اند و اوقات عزیز خود را در راه او

او گزاینده انتی زیارت نور سید و صالحین عبادت خداست بقدر سوم اما عبادت
 پس محبت است بخیران او و بغض داشتن به شیطان و مقول چهارم اما یک استعین یعنی
 و از توید و میجویم این اعطای آن آورده شده تا از نسبت عبادت بخود می در دل پیدا
 نشود پس گویای گوید که عبادت توید و طلب بد در آن تصویر نمی نهد و نیز در عالم طایفه
 اند جریان می گویند که هیچ اختیار نداریم و مانند سنگ و حوت بی اختیار از حرکت
 سر بر می زنند و قدریان می گویند که اختیار تمام داریم و حرکات و افعال با ایجاد ما از
 می گردد و این مرد و طایفه مرد و در هر طریقه تا محمود اند و طایفه اول ابطال شرع و کلیه
 می کنند و طایفه دوم دعوت شرکت در کارخانه خالقیت می نمایند پس این دو طایفه را
 بر عقیده آن مرد و طایفه آورده اند اما که بعد بر عقیده حسرت و اما یک استعین
 قدرت و راه راست نصیب طایفه سوم که سنیان باشند می گویند که نیکو می
 و توفیق از تو میجویم بعضی اهل معرفت گفته اند که استعانت در بیاطل بودن نیست بلکه
 طلبت و معاینه است یعنی عبادت از ما است و مرتبه معاینه دادن و العین الباقین سالیان
 و کار است شریفان ثوری رحمه الله علیه روز در نماز شام اما است می که در حین اما که
 و اما یک استعین گفت بهوش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون
 اما یک استعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو چرا از طلبت باز می جوئی و از این

روزی و از بادشاه یاری میجویی لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که سرم کند از آن که مرد روزی
 و شب پنج نوبت در دو جهت پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن در اینجا باید فهمید که این
 از غیر توبه هیکه اعتماد بران غیر باشد و او را منظر عیون الهی ندانند حرام است و اگر التفات محض بکار
 حق است و او را یکی از مظاهر عیون دانسته و نظر بر کارخانه اسباب و حکمت او تعالی در آن نموده بغیر
 استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود در شرح نیز جایز و روا است و انبیا و اولیا این
 نوع استعانت تعبیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بجناب
 حق است لا غیر انتهی مقوله نیم تقدیم ایاک بر تسبیح مفید حصرت یعنی از غیر تو استعانت
 نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا و دین اگر
 خاص است پس بهتر است که عبادت بر چند کس بنده است مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است
 و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت می کند منتهی کار او آنست که
 در دل او داعیه اعانت آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده می گوید غیر ترا
 اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند باز در دل
 او داعیه اعانت من اندازد پس من از وسط قطع نظری کنم و غیر از اعانت ترا نمی
 بینم انتهی این تخصیص مقوله ششم در بیان افراط و تفریط استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا
 و اولیا در پرده صورت و تائیل و تقب و تقو بها معبود سازد و زرق و فرزند و خدمت

و منصب ایشان را بسطال در حراست کند و شفاعت و عرض ایشان را در حجاب و تعالی و
 مکرر و آن حجاب باشد مانند انتهی مقوله بمقام حیران الدین نعمت علیهم یعنی راه کمال عالم که در
 برایشان و این لفظ را در جای دیگر از قرآن مجید تفسیر فرموده اند چهار فرقه را انبیاء صدیقان
 و شهیدان صالحان باشند پس معلوم شد که راه راست راه این چهار فرقه است و در وقت
 مناجات یا برودگار سنده را می باید که این چهار فرقه را ملحوظ و انظار احوالی سازد و راه آنها طاعت
 الی آخر ما قال باید دانست که عوام مومنین را رفاقت صالحین طلب باید کرد و صالحی این رفاقت
 شهیدان و شهادت رفاقت صدیقان و صدیقان را رفاقت انبیاء و اگر کسی عوام را
 خواهد که رفاقت انبیاء نماید او را از رفاقت این سه گروه درجه درجه با حراست چنانچه اگر
 رفاقت با و شاه خواهد بود و رفاقت جماعت را که او در رفاقت رساله او را و او در رفاقت
 امیری از امرای کبار باشد ممکن نیست و لهذا دخول در طایفه اهل الله و توسل با آنها جستن محمود
 اهل اسلام شده است و هم در حالات ایشان می نویسد و حرکت در کلام و در انفس و در افعال
 و در مکانات ایشان در هم سخنان ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت لشکرگاه
 ایشان بی دریغ ظاهر می گرداند و نزد خود ایشان را جای مرتبه می بخشد که دعای ایشان
 مستجاب نمی شود بلکه در حاجتی بایشان توسل نمایند حاجت او را می گردد و در خصوص حیات
 و علایق و غایب و برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت میزند از آن پس نیست

که خواهم مؤمنان استلال تواند کرد الا بعد از شهادت آن عوالم الهی و در اینجا نوشته
 شد میدانیست که قلب او بشاید متحق باشد و آنچه اینها علیه السلام باور ساندند و آنچه
 قلب او قبول کند که گویا می بیند انداد و جان نژاد و سهیل باشد که بحسب نظام مقبول است
 مقوله ششم در اقسام فرشته ها نوشته اول فرشته های که متعلق با جسم اند خواه علوی مثل
 حاملان عرش و خازنان کرسی و داروغهای بهشت و دوزخ و سالکان سدره المنتهی و
 مجاوران بیت المعمور و کشندگان ستارای و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه با جسم
 سنائی تلقی داشته باشند یا نه فرشته های که بابر و بادر و بوطاند و همراه بر قطره نزول میکنند
 در برید یا موی کوه یا در خان موکل و به حفظ نبی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
 تالیان اسما را و غیره نیست خوانان ارتباط دارند میوم مقربین که امور عظام در عالم پذیر ایشان
 و توسط ایشان صورت می گیرد مثل انزال وحی و شریعت و ایصال بزرق و دولت و امداد
 و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح نبی آدم انتمی و بعضی از فرشتگان بر
 تمشیت امر غذا در بدن آدمی نیز موکل اند زیرا که قاعده غذا آنست که جزوی از طعام قائم
 مقام جزوی از بدن که بسبب حرکات متخلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا را
 سوی گوشت و استخوان کشیده بر دوزیر که غذا جسم ثقیل است بالطبع حرکت به پائین دارد و
 بچوناب دیگر و فرشته دیگر می باید که آن غذا را در عضو نگاه دارد و فرشته میوم تاصیر

خون را از آن غذا خلق کند چهارم تا صورت گوشت و استخوان پوشانند پنجم تا دفع فضل نماید
 ششم تا جنس بخشن چنانچه یکسان نماید هفتم تا امرات مقدار نماید و پستی و بلندی در صورت
 عضو پیدا نشود پس این هفت فرشته برای غذای هر عضو در کار اند و بعضی اجزای بدن
 مثل چشم و دل ترایده از صدف فرشته را محتاج اند و نه این فرشتههای از صدف را بداند و از ملاک آنست
 است و آن هر را از جمله انوش انبی مقوله نم فرغیر نامه قاهره نوشته و دفن کردن در حوض
 اجزای بدن تمام یکجای نباشند علاقه روح با بدن از راه نظرو عینیت بحال می ماند و توجه بر
 دستانین و مستفیدین سهولت می شود که بسبب تعیین مکان بدن گویا مکان روح متعین است
 و آثار این عالم از صدقات و قاتحه و تلاوت قرآن مجید چون در آن بقعه که در فن بدن او است
 واقع شود سهولت نافع می شود پس موضوع گویا روح را فی مکان کردن است و دفن کردن گویا
 نسکی برای روح ساختن است بنابراین است که از اولیای دین و غیره دیگر مؤمنین انتفاع و
 استاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز متصور و در تفسیر سوره الشف نوشته
 اول حالتی که مجرد جدا شدن روح از بدن خود شدنی الحما اثر عبادت سابقه و الفت بدین
 و دیگر معروفان از ابای جنس خود باقی است و آن وقت گویا برزخ است در میان زندهگان
 نیا و استغراق عالم قبر که خبری ازین طرف و خبری از انطرف ندارد و این حالت حالت نیست
 جزای برخی از نیک و ابدیهات و بدد زندگان در حالت زود تر می رسد و مردگان سطر

لحوق مد این طریقت میباشد و چنان گمان بریزد که هنوز زنده ایم و لهذا در صورت شریعت در احوال
 قیام و ابدیت که مرد مسلمان در انجامی گوید و عینی اصلی یعنی بگذارد مرا تا نماز بخوانم و نیز در ابدیت
 که مرد در این حالت مانند غریبی است که انتظار فریادرسی میرسد و صدقات و ادعیه و فاتحه دین
 وقت بسیار بکار آرد می آید و از اینجا است که طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چاه بعد موت
 و بیعت نوع امید که کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خوارات عالم تش
 ملاقات زندگان میکند و مانی التفسیر خود را اظهار میکند و درم حالتی است که بعد از انقطاع اتعنی
 زندگانی دنیا با بکار و میدبرد و استغراق عظیم در مشاهد کیفیات یک سو به خود از نیکی و بدی
 او را حاصل می شود و قوی مدبر که در تصرفه زمین عالم گسترده شده با نظرف توجهی می گردند
 و حرکت معنوی او از ایشان مطلق بیکاری می شود و این حالت عوام مردگانست و بعض از خواص اولیای
 را که باره تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند در بحالت تصرف در دنیا داده و استغراق
 آنها بجهت کمال دست مدبر که آنها مانع توجه باین سمت نمی گردد و او بسیار تحصیل کمالات
 باطن از آنها می نماید و از باب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می نمایند
 و زبان حال آنها در الوقت هم مترنم باین مقام است **ع** مرآیم بجان گزینای بزم
 انتهی ملقط فانیید از اینجا که سلسله انکار است و انکار ادراک ارواح با هم توان و از یک
 منبع روان گردید است بخدی قائل شده اند باین که ارواح را در عالم برزخ ادراک و علم و

سماع نیست مولوی عبدالحی نوشته استمداد از آن کس که مطلع بطلک طالب مگرد پس میگوید
و حال ایل قنبر مجنبن است قال الله تعالی الذین یؤمنون بالغیب حتی موتها و اتی ثم تمت فی
شامها فیمک التي قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اصل نسیمی پس مرده و خوابیده در
پنج موت یکسان اند فرق همین است که مرده را حکم بازگردیدن در دنیا نیست و خوابیده را
حکم بازگردیدن است و در مرده بودن یکسان قال الله تعالی لا یندعون فیهما الموت الا لم یتر
الا ولی یعنی در موت دنیا و حیات آخرت حیاتی و موقتی نیست و قال الله تعالی انکم لا تسع
الموتی و ما انت یسمع من فی القبر و من آیه که نفس ضریح است در عدم ادراک و سماع موقتی قال
رسول الله صلعم نم کنوتم العروس یعنی فرشتگان در قبر بعد سوال و جواب از مومن می گزیدند و
بجو خوابیدن عروس انتهی مخصوص در رسائیات بیان کرده ایم که از این آیات و احادیث همین
شک محض را اندوزین باب و جواب آن باینجه بر مناسنی غلط و تغیه فاتی تجاوز خود را
نکند لا لازم چیزی از کلام شاه عبدالعزیز صاحب تذکر می گردد سوال چه میفرماید غلام در این
کرافت را بعد موت ادراک و شعور باقی می ماند که از زمان قبر خود آشناسد و سلام نشان
شوند و جواب آن را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند و بر معنی شرح شریف و قوا
فلسفی اجماع دارند اما شرح شریف پس عدات القبر و شعور القبر و اثر ثابت است تفصیل
و قری طویل می خواهد در کتاب شرح الصدور تغنیف شرح جلال الدین سیوطی و دیگر گفت

حدیث ابودیه و اثبات عذاب القبر در کتاب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضی از
 اهل کلام سکران را تکفیر کرده اند و عذاب تنوع بغیر ادراک شعور نمی تواند شد و نیز ادراک
 صحیح مشهوره در باب باریت القبر و سلام بر موتی و هم کلامی بانه که انتم ساعد و نحن بالاشهر
 و انما انشا را که کم لا حقون ثبات است و در بخاری و مسلم موجود است که آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم با کفار که در بدر کشته شده بودند خطاب فرمودند بل و حد تم ما و عندکم حکم خدا
 نرس کرده یا رسول الله ما لکم من جسد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع انهم میگویند
 ای یحییون و در قرآن مجید ثبات است لا تقولوا المین یقتل فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
 و همین باینکه از بدن من فصله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوشتر وقت و شتاب ثبات
 است و بیشتر از بالذین لم یلقو ایهم من خلفهم الا خوف علیهم و لام یجوزون بالجماع انکار
 شعور و ادراک اموات اگر کفر نباشد در الحاد بودن او شبه نیست و اما قواعد فلسفی پس بقای
 روح بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک اولدت روح و آلام روحانی را مجمع علیه
 فلاسفه است الا جالینوس و اندک او را در فلاسفه شمرده اند و ظاهر است که بدن و ایما
 در تحلیل است و روح در شعور و ادراک دائم در ترقی پس مفارقت بدن در سلب ادراک و شعور
 او چه قسم تا متر تواند کرد و در تقییر غیری در ذیل آیه و لا تقولوا المین یقتل فی سبیل الله
 نوشته چون آدمی سیر در روح او از بدن او جدا می شود لیس موت بمعنی عدم حس حرکت

داد ال شعور جد را بجدای روح رو میداد و روح را اصل تغیری نمی شود چنانچه حال
 قوی بود حال لام است و شعور را و ادراکی که داشت حال لام دارد بلکه صاف تر و روشن
 الی آخر ما قال پس ابداح را مطلق خواهد روح شهید باشد یا روح عادی مومنین یا روح کافر
 و فاسق باین معنی مرده توان گفت انتهی و نیم در اینجا است حیات شد یا یعنی تعلقی در
 است یا بدان بر استیغای اندک که موقوف بر آلات بدن است نه بقای روح با و ادراک
 شعور پس خصوصیت شهید ظاهر گشت و در تفسیر آیه و لیکن الرسول عظیم شهید نوشته که در
 روایات آمده که هر بی ابر اعمال انسان خود مطلع می سازند که فلانی امر در چنین میکند و فلان
 چنان تار و قیامت او را شهادت تواند کرد و در تحفه ثنائیه نیز اینچه نوشته است این
 اینچ بر می کند چه در آن نوشته که مگر بین مجازاة قبر تک میکند یا لایذ و قون فیها الموت
 الا الموت الاولی پس اگر در قبر حیاتی می نمود البتة موتی هم عقب او می بود و انتهی به بنید که
 مگر مجازات قبر بایه کریم نه حکم استدلال کرده اند یعنی نهان آیه باراده همان معنی مومن
 عبید الحی هم برده است استدلال نمود بقدر نقل آن صاحب تحفه نوشته جو اش اینکه در قبر حیا
 و اما حقیقت نیست لب انکاس شعور روح بر بدن تعلقی پیدا می شود که تقدیر و تمیز
 بدن همراه آن نمی باشد تا یعنی حیات محقق باشد بلکه آن تعلقی سبب است تعلقی حقیقی
 معشوق یا مالک بمملوک یا صاحب خانه بنحایت که از تعزیر و تنویر می تواند شد و این

هم در صورتی است که آن بدن قائم باشد و مدقون و الا عذاب نعمت روح را که نفس مجرد است
 و بدن حقیقی او روح هوایی است و روح هوایی را تعلیق می کنند بدنی دیگر از عالم مثال یا مرکب
 از اجزای جمادات بهیسی و مشکلی که بنیده را امتیاز در میان آن بدن و بدن دنیای حاصل شود
 آن قال و از که در عرف تعلق روح را بدن مطلقا ازین نوع باشد از ان نوع حیات می کشد
 و بعضی آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را اودمیت یا بین نفس
 موت گفته اند و در کتابها استننا اثنتین الایهیم و صورتیست که از مروت او کی بفرمود موت مراد
 و محتمل است که مراد از مروت او جنس موت باشد که سابق از زندگی است خواه یکبار باشد خواه دو بار
 پس در این صورت تمسک ایشان از اصل باطل باشد باز بعد نقل استدلال منکرین که سوال و جواب تکلیف
 لذت و عالم و ادراک همه موقوف بر حیات است و حیات با فادینیه و بطلان مزاج ممکن نیست پس
 این امور میت را ممکن نیست نوشته جویش آنست که میت باین معنی بدن است نه روح و فساد
 و بطلان مزاج همه بر بدن واقع شده است نه بر روح اری روح را برای تالم و تله و جسمانی و اعمال
 حواس تعلق به بدن خودش یا بدن دیگر مثالی مدار تعلق تدبیر و تصرف بی تعدیه و تنمیه خواهد
 حاصل آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای بنای از وجود می شوند نه قوای حیوانی و نفسانی و اگر
 وجود قوای نفسانی و حیوانی فیضانا یا بقا باشد و طایفه وجود قوای بنای و مزاج لازم می آید
 که ملاک را شعور و ادراک حسی و حرکت و غصص و دفع منافز نباشد پس حال ارواح در عالم قبر

مثل حال ملاک است که بواسطه شکلی و بدنی کار می کند و میزند افعال حیوانی و نفسانی میگرد
 به آنکه نفس نباتی همراه داشته باشند فرق همین است که اگر را موافق اعمال تنگی و تعذیب
 و ارواح را حرب اعمال کسوت تنگی و تعذیب خواهد بود و انتهی ملخصاً در تفسیر غریبه متعلق ثم اما
 فاقیده نوشته پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفه او باقی و در آتش
 آتش نشنوده مشابیه تمام با شیا طین و حیوان پیدا کند و ازین است که اکثر ارواح که نیک
 سوخته می شوند بعد از موت حکم شیا طین می گیرند و به آدمیان می پیوندند و این می بینند
 و در شرح مقام علین نوشته بالا رفعت آسمانست و پامن آن سدره المنته و بالا از آن متصل
 پایه عرش مجید و ارواح نیکان بعد از قبض در انجامی باشند و مقربان یعنی اینها و اولیاد
 مستقر می باشند و عوام صلی را بعد از نویاندن در رسیدن نامها اعمال حرب مراتب در آسمان
 دنیا یا در میان آسمان زمین یا در چاه زمزم قرار می دهند و تعلقی بقبر نیز این ارواح را می باشد که
 زیارت کنند گمان اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و متأسس می شوند زیرا که روح را قریب
 مکانی مانع این دریافت نمی شود و مثال آن در وجود انسانی روح بصیر است که سائر اهری
 آسمان را درون چاه می تواند دید و در تفسیر سوره طارق نوشته جان آدمی هرگز فایده نبرد
 و شعور و ادراک و تکلف و تامل خاصه است انتهی ملخصاً هر که اسمعیل در تقوید الایمان آید که در من
 افضل من یعلمون دون الله من لا یستجیب الی ان یوم القیمه و هم عن دعاتهم غافلون را در تفسیر

منع استغاثه و آید که میایدی میبشون بهایم ارجل بشون بها و غیره را بر ارواح کاملین در دوزخ
سگریم زبان سرائها گردیده حاشا نیست که این آیات در معارضه انگسان دارد اند که احجار را
معبود لذاتها و معبودات با عیانها میدارند شاه ولی الله در حجت بالغه نوشته و نشر کون
واقفوا المسلمین فی تدبیر الامور للعظام و فیما ابرم و جزم و لم تترك بغیر خیرة و لم یوافقوهم فی سائر
و ذیو الی ان الصالحین من قبلهم عبدوا الله و تقربوا الیه فاتام الله الالوهیة فاستحقوا العبادۃ من
سائر خلق الله کما ان ملک الملوک یخدر عبده فیحس خدمته فیعطیه المملکة لیفوض الیه تدبیر بلد
من بلادہ فستحق السمع و الطاعة من اهل ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادۃ الله الا مضمومة لعبادتهم
بل الحق فی غایة التجا فلا تعبد عبادۃ تقر بانته بل لا بد من عبادۃ هو لا یقر بولاء الی الله و لقی و قالوا
هو لا یسمعون و یصرون و یشفعون لعبادهم و یدبرون امورهم و یصرفونهم فصبوا علی سمانهم احجارا
جعلوا قبلة عند تو جههم الی هو لا یرفخ من بعدهم خاف فلم یطیعوا الفرق بین الاصنام و بین
من هو علی صورته فطعنوا بمعبودات با عیانها و لذلك رد الله تعالی علیهم تارة بالبتیة علی ان الحکم
و المملک له خاصه و تارة ببیان انها جمادات الهم ارجل بشون بها ام لم یبسیطشون بها الهم
اعین یصرون بها ام لم اذان یسمعون بها پس حمل کردن حکم این آیات بر ارواح کامله تحریفی نیست
نیست حال ارواح اندکی از آنچه شاه ولی الله در حجت بالغه نوشته باید شنید اعلم ان قد استفاض
من الشرع ان الله تعالی عبادهم افاضل الملائکة و یقر بولاء الخضره لانیرون یدعون لکن

نفسه ويزيد بها وسعي في اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول المرات عليهم ويعنون
عصى السد وسعي في الف وفيكون لعنهم سببا لوجود حسرتهم ويزيد في نفس العاقل والديانات في
الملا والساقل ان يغضوبه المسمى ويسموا اليه بالاني الدنيا اوجس تخفف عن غلاب بدنه الموت
الطبيعه وانهم يكونون سفران في الهند ودين عبادته وانهم يلبسون في قلوب بر آدم خير ابي يكونون
استبا بالحدوث خواطر الخريف لموجود البسنته وان لهم اجتماعات كيف شار السد وحيت شرا
يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الا على السدي الا على واليدرا الا على ان الارواح افاضل الامم وديون
فيهم ولحقوا بهم كما قال الله تعالى يا ايها النقيس المظلمة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي
وادخلي جنتي وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت جعفر بن ابیطالب ملكا يطير في الجنة
الملكك نجيا حين انتهى ذمهم ورايت كتاب است واذابات الانسان كان لنفسه ثارة اخرى فاستحي
فيض الروح الالهية فيها قوة فيما بقي من الخس المشرك كقوى كفاية السمع والبصر والعقل بعد من عالم الناس
استحي اذ هم دران كتابت فاذا مات انقطعت العلاقات ورجع الى مزاجه قلبي بالملكوت وصار منهم
كلها بهم وسعي فيما يسعون وربما اشغل به ولا يرا عارا بكرة السد ونصرت السد وربما كان لهم طرفة
باين ادم وربما استحي بعضهم الى صورة جديدة بشتيا فاستد يا شيا من اصل جبلية فقرع
بابا من المال واجتلبط به قوة منه بالنسب الهوائية وضار كالحج التوراني وربما استاق بعض
الى مطعوم ونحوه فابديا استحي قضا لشوقها وبعد ان كتابت الملكة والنفس المحذرة

ذلك بالجملة تمام فرق است اجابت بر مرد عاقل و صحتی می آرند مسلک حق آنست که صحت
 صالح بر رعایت شرایط فهم کتاب سنت و مراعات طرق قطعی و درجات تحقیق و احاطه با طراز
 و جواب و نظر بر احوال و فروع با اتفاق اهل حل و عقد بر امری اجماع نموده و بر بلا حق افکار
 و تطابق اعصار مذہب جماعت قرار یافته و سواد اعظم آنرا مرجع عبارت از آنست با اتباع
 آن باید بدو رجعت علیکم السواد الاعظم من شد شد فی النار و من تبع غیر سبیل المؤمنین فاولئک
 معلوم است امام احمد و غیره از عایشه رضی الله عنہا ان حدیث روایت کرده اند از آنجا صاف ظاهر
 می شود که چون حضرت صدیق در آن قصد موجود نبود در اول استماع استنباعی که بنظر سرسری
 بر الفاظ قرآن بخاطر عاقلش خطر کرد بر زبان آورد و من بعد از اعیان صحابه حاضرین ثبات شد
 آنرا خود روایت فرمود و به تامل استنباع مخالفت قرآن برخاست چه خوانند گفت مخالفین از آنکه متوجه
 و غیره منکرین روایتی ثبت می کنند بقول حضرت عایشه رضی الله عنہا و استدلای او باینکه کریم الله تعالی که الانصار
 و هویدرک الانصار مسیح فرق نیست درین بر دو ماجر اعلی اهل سنت در رد و مقام جواب داده اند
 که محل خود مذکور است منکرین معراج جسمانی هم استدلال نموده اند بقول حضرت عایشه رضی الله عنہا
 الحاصل در کتب اخبار بر گونه روایات موجود فاما مستند و معتد به همان قول است که بعد تحقیق و تطبیق و
 تنقیح مقبول سواد اعظم گردیده و از ائمه مهمات دین جدید بحث شفاعت است و مخالفت با
 سنت و جماعت در مانده و کیفیت آن مذہب اهل سنت است که شفاعت روز قیامت حق است

این آیت استدلال فرموده و زود کرده حدیث و ما انتم با سماع را جواب تعصباتی ازین برادران
 دیدید اسحقیات بیان نموده ایم شریکه برفع و ابره کفایت کند بقیام می آید شریک دل آنکه
 انکار لا تقربوا الصلوة مناسب نیست تمام آیه را بخوانند و قصد نمیدانند تا نیند اشتباه باقی
 نمی ماند الله تعالی می فرماید انکم تسمعون الموتی و ما انت تسمعون من فی القبر ان تسمع الا من یؤمن بالله
 اینها یک آن از انبی فرموده از موتی حضرت فرمود ان سماع را در مومنین یعنی کافرین موتی از سماع
 بی بهره اند ان سماع مخصوص است بمومنین پس اینجا خیال عدم سماع موتی بستم و در کلمات نفی
 سماع خیری دیگر و نفی سماع خیری دیگر با انکار کلام آن حضرت نمی شنیدند حال شدیم دوم آنکه
 عایشه رضی الله عنها در ان تمام حاضر نبود صرف استبعاد علی آن صدق را در حبس قائل
 که حاضر واقع و گوش خود را در سماع شنیده و در قرار دادن از ما واقف است رجوع باصول
 تمام ان امور استدلال می کنند بقرآن حدیث مگر از شرایط هم بر روی بهره اند از جای یک کلام
 گرفته بر کل غیر مراد مسوق لا الکلام است نموده از اطراف و جواب چشم پوشیده و خطب
 و غایت غلبه اشیا را خارج از تکفیر حضرت جناب میر علی السلام روای خود را سیاه ساز
 استدلال نشان آید که این حکم الله حدیث القائل و المقبول کلاما فی النار معتزله و در حق
 که بوجوب عطف بر خدا قائل است استدلال نشان می گردید الله علی احد الرحمة بحسب جسم
 بر خدا بعالی ثابت می کنند آیات قرآنی را دلیلی می آرند بید الله فوق اید بود مثال

در تقویت ایمان این مضمون را بعبارتی او انموده که عقل و ایمان آنرا گوارانیکند و مولوی فضل
خیرمادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بشافه اش برده فرموده بکتاب
عاجز نمودند حتی اظهار حق محض از فضل حق نوعی گردیده که بر که بهره از فهم و دیا دارد و لفظا
شکی در پی مردل باقی نمی ماند و من لم یحجل الله له نور افلاک من نور و مادیرجا که کفای کنیم بر نقل و جمله
کلام شاه عبدالعزیز صاحب که در تفسیر غزنی نوشته و التو الی الاخری نفس یعنی تبرس از ان روز که
ادنا شود در هیچ نفس که مرتبه اعلای شکر رسیده باشد و تقرب تمام در جناب الهی پیدا کرده عن نفس یعنی
از جانب هیچ نفس که در نزد صلیب او باشد یا تمام عمر نام او گرفته و خود را منسوب یا و ساخته چون ترک شکر کرده
و کفر و ورزیده شتیا یعنی چیزی را از حقوق شکر که بر ذمه او واجب است الا اذا زیرا که در الوقت دادن شکر خود
دیگر امکان نیست و لایقبل منها شفا یعنی قبول کرده نخواهد شد از آن نفس مقرب که شکر گذار شفا نمی دهد
حق آن نفس قصیر کننده که ترک شکر کرده و کفر و ورزیده و لا یؤخذ منها عدل یعنی و گرفته نخواهد شد
از آن نفس شکر گذارند یا یرغمالی که در عوض نفس کا زه بدهد اگر بالفرض او را بهر سبب و لایم نصرف
یعنی و نه این تعصیر کنندگان را در شکر بکار می خواهد بود که بر ذره غلبه از ایشان عذاب دفع کند و طریقی
دفع عذاب در دنیا منحصرا در همین چهار چیز است یا التهم و غلبه است و از انصرت گویند و یابدون قهر و غلبه
است و آن دو قسم است یا مفت بدون دادن چیزی خلاص کند و آن شفاعت است یا بدادن چیزی و آن
نیز دو قسم است یا بدادن چیزی است که سر ذمه او واجب بود مثل ادای قرض و تاوان و منصافه

بیاوردن عرض دوست الخ از اینجا غلط فهمی است تقویت ایمان ثابت شد که صورت غلط و در وقت
 شفاعت است نه قسم آن که اگر نفس آید مستغاث و اصل بری او تصریح فرموده و فرع از آن
 اصل مناسب است مگر اینجا تقدیر کار نفهم نیست در میان آنکه که میسر که در ذیل آن در تقویت ایمان
 این همه زبان سر اینها نموده است بپند که و ما که از من طهر قبل لا تمنع الشفاعه موجود بلکه
 ترجمه و فایده که خود باز و سونی او را و ان سی و کلمات مان کنی که مقابل او قسم سفارش کار و
 و اینهمه در قسم شفاعت آنرا قسم شفاعت نموده و اولین جمله قسم الهی است و در یک جمله آنکه علیه و
 با شفاعت چه نسبت الهی قسم معنی شفاعت در قسم یافته نمی شود چه اولین علیه در و از زبان
 و سوم تلمیس و غلط غایت محض تعلیله اینکه شفاعت در زبان شروط است باذن پیش اگر
 اذن خواهد شد شفاعت خواهد بود و الا لا و قوع شفاعت یقینی نیست یعنی بطریق قضیه شرطیه صحیح
 نه بطریق حمایتیه و معین است خروج شان از دین است و شفاعت که در عقایدشان اصل است
 حق شافع و غلط و غلط لفظ اذن است که معنی آن بر رسیدن و محصور در و اگر حکم ثانوی فمیدزد
 حالا که امعنی بخا اذ دست می آید بختم من الطلقات الی التوبه اذنه کم من خذیه قلک علی
 کثیره باذن الله و موم باذن الله اکان لعن ان توبه الا باذن الله اکان لعن ان توبه
 الا باذن الله و نام بصار من به اذن الا باذن الله و را قطع ماده مزاج و سکت و انکسار
 بخالین نقل می کند عبارت تفسیر غرض است از او می بزد و اگر حقیقت شفاعت را بجهت

مذ هبیل است مانند آفتاب روشن می شود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال
 کمال آن است پس اگر کند و نفوس ناقصه اتباع خود را خود گیرد و نقصان آنها در زمین
 کمال او جز شود پس در این شفاعت بر دو چیز است اول بساط کمال نفس کماله که در رزق است
 محض بغایت بغایت حق خل و علامه خود است به توسط عقل و کوشش و سعی و تلاش زیرا که
 منتهای عمل و کوشش تحصیل کمال خود است نه احاطه آن کمال با اتباع خود بوجهی که نقصان
 آنها را ببرد و در رنگ کمال ظاهر کند و این بسط و احاطه و بسبب از در شریعت تعبیر باذن و حکم
 فرموده اند دوم به نفس ناقصه از اتباع اهل کمال که بدون ایمان و صحت عقاید محال است و این
 آخر از در شریعت با این عبارت تعبیر فرموده اند که کافر و منافق را شفاعت نیست انتهی فایده از
 حله حرفات نشان آنکار است که با تراضا الحین و تعظیم و تکریم آن علو این طایفه درین باب کمال
 است شیاطین بخدی که هنگام تغلب از تعدی زبانی تجاوز نموده بدست دراز می گیرند و این
 خود را چاک کردند حتی که ساجده شکر که واقع حرمین و مابین حرمین و حرمین را بسبب که از آنجا
 نموده بودند حکم چنان داده بخدمت کرده کمال توین بازین برابر ساختند و اصل بنای بعضی از آن
 ساجده که از عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی از عهد صحابه و در ابر عباد نگاه و زیارتگاه
 تمام است مرمومه بوده اند شیاطین بنده که قوت بخدی نهافته از زبان کار نشان میگیرند
 آنکه در برابر آنکه از آنجا است قابل اعاده نیست این منفرد در تقویت کمال

موجود و بطلان آن بطریق اعلیٰ بمانحاج برسد نیست و مقرر شد ازین باب در کتب صحیح و
 ثبوت و مادیها ذکر می کنیم استغفار شاه عبدالعزیز و نه صورتی چه میفرماید علمای دین در
 تعلیم تبرکات انبیاء و صلحا و تبرک با آنان از این شیر عافیه است یا نه مثلا پیغمبری یا پیر
 در جایی نماز گذاردن اعطای نموده آن مکان را تبرک دانستن و عبادت را در آن بهتر دانستن
 محل قبولیت و عبادت و عبادت فیمین چه حکم دارد و یا چه و کفش و عصا و امثال آن اشیاء
 مستعمل بزرگان را تبرک دانستن یا احتیاط داشتن و بخیان تویی و ناخن و غیره را چه حکم
 و آب تهنیه و وضو و تسبیح خورده و دم کرده بزرگان را تبرک دانستن و از جایی بجایی بردن
 حکم دارد مینوای تو جردا ایجاب تبرک با نثار صالحین شهادت است قدما و حدیثا و از کتاب و سنت
 ثابت انکار آن و کلام در آن غیر از الحاد و زندقه چه توان گفت در قرآن مجید وارد است یا نیکو الله
 فی سکنه من ربکم و بقیه مما ترک آل موسی آل یحیی و آل یونس و آل عیسی و آل ابراهیم و آل اسماعیل
 که بود در آن صندوق پاره های الواح و عصا موسی و عماره یونس و غیره و کوه دخیل اسیر
 و در وقت قتال پیش می کردند آنرا و بسبب آن قیام میشدند بر اعدا و وقت جنگ آنرا
 بر میداشتند یا اسرا کنی اسرائیل و بنی اسرائیل قتال می کردند پس که از آن تابوت آوردی آمد
 نصرت ی یافتند هرگاه بنی اسرائیل عصیان و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر ایشان
 عماره را که آن تابوت از ایشان سلب کردند هرگاه بنی اودی کردند اما تابوت الله تعالی

بر آن کفار بلا تسلط نمود هر که قریب آن بول و بر از می کرد به بگو اسیر مبتلا می گردید پس کفار
 داشتند که این بلا بسبب اوست تا بوقت است برگردان نهادند از نزد خود روانه شدند و شک
 بمنزل طالت رساندند و در صبح مسلم از ابن مالک مرویت قال احابنی فی بصر بعض النبی و فبقیت
 الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احب ان یتأتمنی و یتصلی فی منزلی فأتخذہ مصلی قال فأتی
 النبی صلی الله علیه وسلم و من شاء الله من اصحابه فدخل و هو یصلی فی منزلی و اصحابه یحیون
 بینهم الخ و در روایت دیگر مسلم آمد فقال تعالی فخطی مسجد اقصی رسول الله صلی الله علیه وسلم
 الخ نووی در شرح مسلم نوشته که قوله فخطی مسجد اقصی اعلم فی علی موضع لاتخذہ مسجد ای یضع
 اجعل صلواتی فیه تبرکاً بآثارک و فی هذا الحدیث انواع من العلم تقدم کثیر منها ففیہ التبرکات
 الصالحین در صحیح بخاری در باب الخضاب مرویت که بود نزد ام سلمه رضی الله عنها موسی بن بکیر
 حضرت صلی الله علیه وسلم در خلجی از نقره هرگاه میرسد بصبایه رنجی میرفتند نزد ام سلمه رضی الله عنها
 و عرض می کردند پس بر می آورد آنرا و حرکت می داد در آب و استشفاع می کردند صحابه بان
 طلق بن علی درباره تبرک کرده بردن آب بقیه وضوء آن حضرت صلی الله علیه وسلم بلاد خود
 در شکوة از ناسی منقول است علی قاری در شرح نوشته و فیہ التبرکات بفضلہ صلی الله علیه
 وسلم و نقله الی البلاد نظیر ما رزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استہداه من امیر مکہ لیسیر
 بہ اهل المذنبه و یوسف من ذلک ان فضله دارثه من العلماء و الصالحین و سجد الخ

و در هر دو شرح و دیگر شرح نوشته الغرض کتب حدیث و سیر این مورخین استعاره قاضی عیاض
 و شرح آن و تصانیف سمیه را باید دید در جذب القلوب غیره کتب شیخ عبدالحی بن محمد بن
 نجیب و جدا کرده است نزد فقیر این امر قابل استفتاء و اجازت نیست تحت یا کسیکه در حدیث
 است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منتهیات او می کند و تهادن و عدم عقابان دلیل است
 بر عدم محبت بامیدار و منشأ آثار و کاد و کادی که در تنقید روایت و منتهیات اصلیت آثار
 خالی از سوگیری نیست اصل اهتمام این امور در عملیات است پس تر و عملیات و در فضایل اعمال
 و غیره و سعت است آنم کفایت آن سمع اگر شنیده باشند در امثال همین امور آبادی نسبتی
 مشابهتی تعظیم بجا باید آورد کالس این ربیع بر گاه داخل شد بر معاویه این ابی سفیان معاویه
 بلحاظ آن گونه مشابهت تصور که با آن حضرت صلی الله علیه و سلم است از تحت خودی و تابانی
 تعظیم برخاسته کالس را بر تخت نشاند خود در بادی نشسته بتوقیر تمام رخصت نمود
 مرغاب را بکالس گذاشت در مواضع لایه و غیره مذکور است و شیخ عبدالحی در مدارج فضل
 نموده یکی از اهل بیت کرام را که نام او یحیی بن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب
 بن علی کرم الله وجهه که ملقب بود لیسبیه در موضع خاتم نبوت شام بود بمقدار بیضه الحما
 مشابه خاتم النبوت و بود چون می آمد در حمام و میدیدند او را مردم در و میفرستادند
 حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و از دامن می نمودند بر و می بوسیدند پشت او را تبرکات و از

بعضی امور جاریه بودند الا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تمام حسن شریک ندارد و سحر منزله
 حسن شریک فی محاسنه و فخر و فوج غیر منقسم و قرطبی ابن امام و غیره از اکابر معتبرین
 و ثقاه مستندین روایت کرده اند که در اطراف قبا آنحضرت بر سنگی نشسته بودند که زین عقیق
 است و عاقد و آنحضرت دعا فرمود که عقیقم او را بیل گردید زان بعد این خاصه فیض جبار گردید
 که زین عقیق با طهارت با خلوص نیت بر آن سنگ نشسته درود بخواند عقیق او را بیل می گرد و در
 معامله تجربه صحیح رسیده و مشهور است و الله اعلم بالصواب انتهى و موسی مبارک که بنجانه شاه
 بود زیارت آن بایمام تمام شد و موسی که اسمعیل صدوق حامل آنرا بر سر خود می آوردند سلسله
 رسیدنش منتهی است بخواب که ما هم مسطور فی محله در تفسیر عزیر علی صراط الدین النعمان علیه السلام
 نوشته و رکعت در کلام و در انفاست در افعال و در مکانات ایشان و در رسم صحبته و اولاد و اول
 ایشان و زیارت کنندگان ایشان بی در پی ظاهر میگردد در تفسیر سوره قدر نوشته بالجملة از
 مضمون این سوره معلوم می شود که عبارات و طاعات و سبب اوقات نیک مکانات متبرکه
 و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار زینتی عظیم حاصل می شود
 و در تفسیر طبرسی نیز نوشته در حدیث شریف وارد است که چون حضرت صفیه رضوانه الله علیه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را زیارت بیت المقدس شریف بردند و از نماز در مسجد اقصی
 فارغ شدند از آن مسجد برآمده بر کوه طور زیارت نمودند و در آنجا نیز نماز گذارند

و در کنار آن کوه استاده ارشاد کردند که از همین جا بروز قیامت مردم متفرق شوند پاره
 روند و پاره بدوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسی را از اینجا آسمان برود و از آنجا
 نفسا تعظیم بسیار میگردند و میگویند و بر سر آن کوه بیلاسه نام فرنگی زنی گنبدی ساخته کرده بود
 و در میان آن گنبد قبه ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه السلام میگویند رفته رفته آن گنبد
 شد لیکن بالفعل در آن کوه درخت خروب بنطی است که متصل آن مسجد ساخته و باین
 آن مسجد غار است مصطفی مردم بسیار زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خروب الشجره
 میگویند و در تفسیر و اخلاص خوانده القرئیه نوشته باب حطه در ابواب بیت المقدس
 دروازه ایت معروف و مشهور و الان معمور و زیارت گاه است و سر که برای آنست
 گنجان خود در آن مسجد در آید از همان دروازه می در آید و زبان زد مجاوران آنجا است که در آن
 این دروازه موجب یکی از گنجان است الی آخر ما قال آری این دروازه را حضرت سلیمان
 و انبیا پس ایشان بناروحی یافت شباهت بدروازه آن قریه داده باب حطه لقب کرده اند
 که در خاصیت تناسب باب حطه قریه مذکور شده بود و انتهی در همان مقام نوشته فایده
 سیوم اینکه بعضی مواضع متبرکه که مورد نعمت و رحمت الهی گشته اند یا بعضی خاندانهای قدیم
 اهل صلاح و تقوی خاصیتی میدادند که در آنها احداث توبه نمودن و طاعت بجا آوردن
 موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد و از همین جا است که از مردم و دیوانه از الوعی

حکایت کرده که ما روزی همراه انتخاب علیه السلام شب هنگام در غزه یا سفر میرفتیم چون
 آخر شب شد در پشته کوچکی که ششم که آنرا دار الخطل میگفتند آنحضرت علیه السلام فرمودند ما مثل
 النبی الا کمثل الباب الذی قال الدینار اسرائیل ادخلوا الباب سجدا وقلوا حطة یعترفکم خطایا کم
 و البکر ابن شیبہ بروایت صحیح از حضرت مرتضی کرم الله وجهه آورده که انما شنای فی هذه الامة
 کسفینه نوح و کباب حطه فی نبی اسرائیل یعنی مثال با آنکه اهل بیت نبوی که قیم خاندان نبوت و حامل
 اسرار ولایت و معرفت اند درین است مثال سفینه نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان
 نفس و شیطان و تصحیح قلوب و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا و زین است و البته و منتهی این
 بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه خدا و بیعت و توبه و انابت بهمین
 خاندان عظیم المرتبه میرسد انتهی و اتخذه اسما مقام ابراهیم مصلی یعنی دیگر عید استادن ابراهیم علیه السلام
 را مصلی که سنگی است بعضی در آن سنگ حضرت ابراهیم ستاده اذان حج در مردم داد و هر دو نفر
 مبارک حضرت ابراهیم در آن سنگ متعقل گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از طواف خانه کعبه دو
 رکعت تحته الطواف عقب این سنگ ستاده گذاردن مقررات تا امانت حضرت ابراهیم
 تا قیام قیامت جاگرباشد و نیز چون حضرت ابراهیم بر بان سنگ ستاده اذان حج داده بودند
 پس بعد از ولادت حضرت ابراهیم نزد آن سنگ ستاده شدن عبادت خدا بجا آوردن گویند
 نزد آن حاضر شدند و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم در آن مقام

است چون حضرت ابراهیم بر سنگ مستاده بنای عمارت می کردند آن سنگ بقدر بلندی
 عمارت بلند می شد تا از آسمان عمارت حاجت سنگ دیگر متقاضی و اثر سرد و انگشتان
 و مرد و قدم حضرت ابراهیم در آن سنگ منقوش گشت الخ یا قال و از قاعده مرویت که قبل از
 اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست بماند و مسح کند درین است این امر رایج شد
 و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده بودند نقل می کردند که اثر سرد و باشد حضرت
 ابراهیم و انگشتان ایشان درین سنگ ظاهراً و نمودار بود و حالا دست رسانیدن آن اثر
 بخوبی ظاهر نیست و این ابی شیبه از عبدالله بن زبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند که مقام
 ابراهیم را مسح می کنند گفتند شما خدا را می تسبیح کرده این سنگی نقره بوده بلکه حکم او همین است
 که متصل او نماز گذارند انتهی و هم در آنست مراد آنست که نماز طواف را بطریق استحباب هو که
 متصل آن سنگ بوجهی که آن سنگ بجای امام باشد و نماز گذارنده بمنزله مقتدی باید که
 و قریب مکان را آن مکان گفتن مجازیت متعارف قریب بحقیقت پس ظاهر این آیه معلوم
 است هر چند اصل این نماز واجب است بر مذنب امام اعظم و عیادت تافعی و قبول آن نیست
 دوم فرض لیکن گذاردن این نماز باین وضع که عقب آن سنگ باشد بالا جماع مستحب است
 استحباب هو که حتی المقدور از دست نباید داد انتهی و هم در آن تفسیر است بالحکم معفا و مرود
 از شعائر ابد بودن محض برکت حضرت باجر حاصل گشت که سعیت خاف و حضرت حجت

جبل و علا در میان همین دو کوه باشد و در حق ایشان جلوه کرده و حل مشکل ایشان
 و از آن بانه معنی شعار اسد بودن درین بر دو کوه بمنزله جوهر ذاتی آنها گشته است و می گویند
 حقیر که از آثار شریفه و تبرکات طیفه آنچه از مظان اعظام و اکرام در او نام این لایم بغایت مستقیم
 باشد آنرا در مسکن و نقل می نام حال و قال اهل کمال و مکرم و تحیل شان مثال یعنی مثال فعل
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که بر کاغذ یا پارچه نقش کشیده طیار می سازند و قسطانی در او
 نوشته و قد ذکر ابو الیمان ابن کمال که تر شان فعله الکرمیه علی افضل السلوة و التسلیم فی خبر
 مفروقه قراة و سماعا و کذا افزوده یا تألیف ابو اسحق ابراهیم بن محمد خلف المشهور باب الحجاج من
 اهل المرتبة بالاذیس و کذا غیر ما و لم اشتبهها بهن انکالا علی شهرتها و صعوبه ضبط آدابها
 حاذق و من بعض ما ذکر من فصلها و جرب من نفعها و برکتها ما ذکره ابو جعفر بن عبد المجید و کان
 صالحا و بما قال خذت هذا المثال لبعض الطلبة فحازنی یوما فقال لی رایت البارحة من
 صاحب هذا النعل شجبا اصاب رومی و جرح شدید کاد بهلکها فجلعت النعل علی موضع الوجع قلت
 اللهم ارنی برکه صاحب هذا النعل فما اصاب رومی من الوجع انشد فی شفا الله تعالی للحسین
 قال ابو اسحق قال ابو القاسم ابن محمد و ما جرب من برکتها ان من امریکه عنده تبرک کما کمال
 امان بن لغی البعاه و غلبه الحداة و حرز من کل شیطان وارد و عین کل حاسد و ان مسکه
 المرأة الحواطمینها و قد اشته علیها الطاق تسیر امرها بحول اسد و قوته و الله در ابی الیمان

بر عکس الحیث قال ودر بجا قصیده در مدح و توقیث مثال نقل نموده یک شعر از آن است
 شعر باشد فعل المصطفی روحی الغداه لک الحمد اسمی الشریف العالی و باز نوشته
 و ما احسن قول الی حکم ابن المرحل فی قصیده ذکر ابوالواسطی ابن الحاج و قصیده در بجا
 نوشته بعد از آن نوشته ولای بکر احمد بن امام ابی محمد عبد الله بن حسن القرطبی و در بجا قصیده
 نقل نموده ایش است **ب** شفا ریزی نعم جار لیا نس + امان لزی خوف کذا
 بحسب الفضل + حافظ علامه احمد المقرئ الشیخانی در این خصوص کتابی دارد و مشروط اسمی
 فتح السعال فی مدح السعال مرتب بر فاتحه و چهار باب و خاتمه فاتحه در تحقیق معنی لغوی لغز و
 و قابل شمع فوائد و موارد بناسنهان باب اول در بیان بعض احادیث نبویه که در حق فعل
 شریعه وارد بانهانی در صفت مثال عظیم البرکات جیم المنافع باب بیوم در ذکر قصاید و عظم
 از اعلام متقدمین و متأخرین که در باب مثال معظم و شبه کرم بلکه نظم آمده و درین باب قصیده
 سی منظوم بر ترتیب حروف تهجی ذکر نموده است باب چهارم در خواص منافع و مخیر مثال
 مقوله از ثقات مستندین و اثبات محمد بن که شک را در صدق اخبارشان گذری نیست
 و نه سویی شان کسی را سخن حکرم و تعظیم نظری قائمه در خلاصه آنچه متعلق است بفعل و مثال
 و در این باب است **ب**

ذکر می کنم امام ابو بکر بن العربی حافظ ابو الریح بن سالم الکلاعی و حافظ ابو عبد الله بن
 و ابو عبد الله بن رشید فهری و ابو عبد الله بن محمد بن جابر و خطیب الخطباء ابو عبد الله بن الرزوقی
 التلمی و ابن البراء التومسی و ابو اسحق ابراهیم بن الحاج و ابن ابی الفضال و مالک بن المرحل و
 مراکتی و حافظ ابن عساکر و بدر فارقی و حافظ عراقی و پسر او و سراج بلقینی و شیخ ابو سعید
 تسانی و سخاوی و سیوطی و غیرهم در سند می نویسند حدیث کرد آنرا شیخ ابو الفضل بن
 براتومسی از شیخ خود ابن الحیة از فقیه ابی زید بن العربی از والده خود حافظ ابو بکر بن العرب
 و شیخ عیاض و غیره اعلام گفت که حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابو القاسم علی بن عبد السلام
 لفظا گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ در مصر لفظا گفت که حدیث مرا محمد بن
 حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار نقلیکه بود نزد ابو سعید خدری از حماد و گفته که حدیث
 کرد مرا ابراهیم شیبی گفت حدیث کرد مرا ابن ابی مره گفت که حدیث کرد مرا ابن ابی اویس
 بن عبد الله از پدر خود عبد الله بن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبجی گفت بود آن نقل
 ساکن که کشیده شد این مثال بران نزد اسماعیل بن ابراهیم مخزومی گفت اسماعیل بن ابی
 اویس بن حکم کردید بر من نقاشی را پس کشید آنرا بر مثال فعل رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و بعین طور سلاسل متعدده ثبت سند و اجازت ذکر کرده است و تحمیل و تکریم جماعه عظیمه
 توسل نان در مشکلات و حکایات قضای حاجات و دفع بلیات سیر که آن

مکرّم بکثره نقل نموده است بحرف طری از تفصیل آن در گذشته هر یک که خواهد بان رجوع
 و خروى مختصری در فارسی فیسرم نوشته است من شاء الله تعالی فایده از جمله عقاید
 و عمده مفاسد بخدیایم که اگر جانور زنده گفته شود که برای غیر است بشود ذبح کرده شود
 بنام خدا و حی حرام است و ذبح بر تیره کوز ذبح غیر نام نهانده باشد در تقویّه الامان نوشته قال
 الله تعالی اوفوا بالعقود ترجمه فرمایا الله تعالی سوره انعام من یا گناه کی چیز که
 مشهور که گوی می باشد کی سوا کسی اور کی کر کے فایده یعنی حی سورا و لوس و اور مردار و ناپاک
 ای و حرام من یا ای و جانور من یا ای و حرام کی خود گناه کی صورت من یا ای
 که الله کی سوا اور کسی کا ٹیپا یا اس کی سی معلوم ہو کہ جانور کسی مخلوق کی نام کا ٹیپا یا
 برای او و جانور حرام کی اور ناپاک کی اس آیت میں کہ اس بات کا ذکر نہیں کہ اس
 جانور کے ذبح کرنیکی وقت کسی مخلوق کا نام لیتی حرام ہو بلکہ اتنی بات کا ذکر
 کہ کسی مخلوق کے نام پر جانور مشهور کیا گیا کہ پیہ گای سید احمد گیر کی بی بیہ کرا
 شیخ سید و کا ہی و حرام ہو جانوائی پر کوی جانور مورغی ہوا اوت ہو کہ مخلوق
 کی نام کا کہ دھکی ولی کا یا نبی کا یا اب کا یا ادوی کا یا پر لولکا و حرام کی اور ناپاک
 کی اور کر نیوالی پر شرک ثابت ہوتا ہی در قرآن
 بخالفین جو ان بر اید مل نموده است بدلائل و تفسیر در سن محمدان عرب و س

بر ذکر آن کفایت دارد سوال بر جانور زنده آواز برآورده شد که برای پیغمبر است
 صلی الله علیه و سلم و من بعد ذبح کرده شد نام خدا و جل و گوشت آن بخت خوراک
 بجماعه مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا تو حروا الحواب حرام است به دلیل آیه شریفه
 و ما اهل به بغیر الله یعنی و دیگران جانور که آواز برآورده شد و بشهره داده شد
 در حق آن جانور که برای غیر خداست خواه آن غیرت باشد یا روحی ضمیمه خواه
 جن خواه پیر یا پیغمبر این همه حرام است زیرا که چون شهید داده شد که این جانور را
 فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نگردد چه آن جانور منسوب بان غیرت
 و جنتی در و پیدا گشت که زیاده از خشت مردار است بذكر نام خدا اطلاق نمی شود مانند
 سگ و خوک که اگر نام خدا نذبح شود اطلاق نمی گردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف
 لغت و عرف است هرگز اطلاق در لغت عرب عرف آن دیار و آنوقت بمعنی ذبح نیامده
 در هیچ شعری و هیچ عبارت بلکه اطلاق در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس
 عبارت اطلاق را بمعنی ذبح گرفتن باز بغیر الله را بجای با اسم غیر الله ساختن
 قریب تحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص جمهور
 متقدمین مثل رحمانی و نیشابوری و لغوی و غیرهم در تفسیر نیشابوری می گوید اجماع العلماء
 لو ان مسلما ذبح ذبحة وقصد نذبحها التقرب الى غير الله صار مرتدا و ذبحة ذبحة مرتدا

در تفسیر رحمانی نوشته و ما اهل به غیر الله فانه ان ذکر مع اسم الله تعالی فقد عاشر
 فی المظهر المنجس مع نجاسته بالرب و ان لم یذکر فقد زید فی نجسه انتهى الحاصل
 در تمام تفاسیر قدیمه معتبره مطابق تفسیر عزیزی نوشته بخبر تفسیر مضی و می و تفسیر
 احمدی و آن هر دو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث صحیح لعن الله من ذبح غیر الله
 نووی در شرح صحیح مسلم نوشته و ذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان ما یذبح عند
 استقبال السلطان تغیر بالغير الله اثمی اهل بخارا بجزئیة لانه اهل به غیر الله تعالی
 و نیز در حدیث نبوی از ذبایح الحن و وارد است و در کتب قدیم مثل اشباه و نظایر و غیر
 موجود این فیه هم در حکم ذبایح حن است و نیز در حدیث صحیح مزویش لا تذکر فی
 عند تسمة الطعام وعند الذبح وعند العطاس و بدلیل اقوال فقها فی الذبح و التحذیر
 لقدوم الایم و نحوه که واحد من العظام بحرم لانه اهل به غیر الله و لو ذکر اسم الله تعالی
 و لو ذبح للضيف یا بحرم لانه تسمة الخلیل علی بنیاد علی الصلوة و السلام و اکرام الضیف اگر
 الله تعالی و الفارق انه ان قد لیا کل منها کان الذبح لله تعالی المنفعة للضيف و لا للرب
 او الذبح هو ان یقصد به الذبح کل بل یدفعها لغيره کان المقیم غیر الله تعالی فهو ذبح یکفر فی
 قولان بزرگ و شرح و بیانیة و در اشباه و غیره هم این مسئله مذکور است فقط است
 از اهل طبری قول و بالله التوفیق قوله انتهى مختص التفسیر العزیزی بکتاب محبت آنچه نوشته

مختص تفسیر غزیری است این قد خود راست اما آنچه بعد از آن نوشته که همین است منظور
 جمهور مفسرین متقدمین محض فی اهل بیگم شیوع تفسیر غزیری که بینندگان بر غلطی این بنا
 مستطاع گردیده صاحب تفسیر را بتقرر و تحریر تکلیف دادند تا در این مکان به و مکالمه درین
 خصوص جاری نموده هم صاحب تفسیر خذ ثوبت بخیر بر داخه از آنچه در تفسیر اتفاق قسطیه افتاده
 رجوع نمود این امر را منقصد آن بزرگوار تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقصت است
 عصمت از خطا خاصه انبیا است و مذموم صراط بر خطا است و توفیق رفیع الدین حبیب مرحوم
 مولو عبدالحی و مولوی اسماعیل هم تحریر رسائل جداگانه برخاسته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته
 در زبان قنبر کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکی از معبودان باطل نذر مقرر سازند و مولو
 رسم نام الله تعالی برد گرفته ذبح سازند و آن نذر به را برای جمعی که معتقد اویند صرف سازند و
 در تفسیر آیات کلام مجید بر تانچه در عهد کفار جاهلیت معمول بود ذکر کردند و در آیات کریمه
 اتفاق واقع شده است قدما می مفسرین در بر جالفت تسمیه عند الذبح مراد داشته اند اکنون که
 زمان باو پیش ازین زمان از مدتی این رسم فاسد ظهور کرد و میگویند که حکم شرعی او بدانیست پس کرده
 روایات قنبر را که باحث اند از حلت و حرمت ششیای آخر مقاله مولو اسماعیل نوشته
 درین استفساره مضمون است اول حلت گاو سید احمد که در دوم اعتراض و تعلیل تفسیر باطل
 بغير الله که در تفسیر فتح الرحمن واقع شده سیوم طعن و تشنیع بر فتوی نوشته شاه عبدالحی

بحریت آن و ازین مرتبه طلب سیوم تا بل آن نیست که اهل علم عرض بان نمایند بلکه گفته
 اربع الحیثیة الشبهة اعراض از آن فرماید و مطلب دوم اگر چه در باب تحقیق است لیکن قیام
 محض بر آنست که طلب اول را بطریقی تقریر نماید که در عام و خاص دریافت نماید
 و نیز جای استیفاء درین زمانه و بدین باب در صورتی است که برای مردگان می گذرانند و است که
 مقصود در مصورت گوشت می بود و حیاتی در فاحش و مستورات که جانور را گوشت ذبح می کند
 و طعام آن بخت می خورد و از آن طعام بروج است میرساند و در صورت حیوان ذبح حلال
 است بر کشته شدن است و گوشت مقرر کند پس ندیم اگر گوشت واقع است آن گوشت حلال
 یا نه پس آنکه مثلا اگر شخصی نذر کند که اگر فلان حاجت من بر آید مقدری از حضرت سید احمد کرم
 و الله طعام نیاز آن مردم را بخورم اگر چه درین نذر گفتگو است لیکن طعام حلال است و همچنین
 گوشت مثلا اگر شخصی گوید که درین گوشت نذر حضرت سید احمد کرم بر آید این حاجت خود
 خواهم خورد گوشت حلال است و اگر گوید که گوشت گا و خوام خورد نیز درست است و اگر
 قصد گا و نذر کند نیز درست است چه که مقصدش گوشت است و پس همچنین اگر گا و نذر نماید
 کسی را به طوریکه نقد میدهد نیز درست است گوشت آن حلال است عوض از گا و بابت است و اگر
 مقصود ذبح بر آید گوشت یا ایضا یا داره یا بابت ذبح گوشت است بود و
 نیز نذر اولیا ...

لغظ تذکره خللی در آن است یا نه نظر بر اینک این لغظ در شرح مستعمل بر آن معنی است که مختص
بجداست باید که شاید از منوعات بشریه در آن باشد و ادنی آن ترک اولی است اما حرام
نشان گفت قصه مسلمانان که کجا اسلن و بیانا گفته شاید آنست و چون که آن مسلمانان در ملک
حرث جا بلیت بودند معذور شدند و اگر از الفاظ مشرب که گویب تمام عرف ایندیار اشتراک
بدا کرده گفته آید باکی نیست و ایضا نه لیس اگر شخصی زنی را خانه پرور کند تا گوشت او حرام
لم را بیخ کرده و بخت فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند ظلمی نیست در آن
آنست که برای زنده معظم انجین عمل نماید و اگر نکرده که کشتن بر آمدن حاجت خود گاه و دو ساله
فریه را نیاز حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام است آری در بطریق حسن است به خللی نه
اگر چه است فعلش حرام است و حرمان حلال و شاید همین است مراد مولانا محمد حسین است که در
سند است و همین صورت با صورت محرمه شده و در تفسیر احمد حلت آن واقع شده است
و ایضا نه دوم بیک کردن جانوران الی جایچه بجا رهند و آن حکم این قسم است که حلال است
چرا که با اعلان این فعل تقرب در آن کردن آن منظور دارند با جانش و در بخش سر و کاری
انتهی و حکم تفسیر عزیز خود در جواب اول نوشته و اما ما وقع فی البیضاء و غیره من
انهم قالوا اما اهل به بغیر الله ای ما رجع الصوت عند ذیہ للصنم فمینی علی جری عاده المشرب
من ذلک الزمان و لا اهل لغیر قوافی التفسیر القدره من ذکر اسم غیر الله تعالی علیه و بین

یزید بن النضر غیر الله تعالی آنتی و در جواب ثانی نوشته لا شک فی وقوع الاحتمال
 فی حال هذه الذی و تعارض الادل و منی کان کذلک کان محلا لثبوت آنتی بالجملة برگاه
 خود صاحب تفسیر عزیزی و اخراج این از بر گزار از اعتراف باشد بحیثی لفت قدما و غیر
 پس دیگر از دعوی مخالفت و موافقت تفسیر عزیزی با تفسیر قدیمه سار شل است
 است و گواهیست و چونکه بحکم تفسیر رضائی و ثانی لورس و دعوی یاد کرده است
 آن کتب نقل می نماید تا شبهه بالکلیه مرتفع گردد ظاهر که بحث خود بطریق این کتب
 تعلیل دیگران در مخالفت افاده است از رضائی و ثانی لورس که کمک فقره هم نقل نموده
 قطع نظر از آنکه مقیده عا باشد یا نه از دعوی که آن بسم دست بردار عبارت تفسیر
 که نقل نموده است ظاهر که حرام ذکر اسم غیر الله است اعم از آنکه اسم الله با ذکر کرده شود یا
 پس تائید تفسیر عزیزی یا تائید جواب بحج از کدام نقل آن عبارت صحیح شد و دعوی
 ما اهل به غیر الله ای ما روح الامصاص و الطواغیت و اصل الالهی و رفع الصیرت و کما
 و بحواله الله هم یقولون اصواتهم یذکر ما فی ذلک من امرهم حی قبل کل ذلک و ان لم یحکم
 سهل قال الربیع بن النضر و ما اهل به غیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله متنی و عبارت تفسیر
 و ثانی لورس که صاحب تفسیر عزیزی نقل نموده بر حید از نفس عبارت مذکوره هم بحکم
 تائید دعوی صاحب عزیزی ظاهر نیست و علی هذا القیاس آوردن بحج آن عبارت

در جواب قائلان چونکه از مثاله اول و آخر عبارت مذکوره ارفع شبهه بالکلیه متصور نقل
ضمیمه نمود بدینکه درینا پوری نقل عبارت مذکوره نوشته و اما ما اهل بغیر الله متعاهد رفع
للصمیم و ذلک قول اهل الجاهلیه باسم اللات و العزی و اهل المعمره اذ ارفع صوته بالتلیه و بعد
عبارت مذکوره نوشته و یشتی مما اهل بغیر الله و اهل الکتاب و اسمی علیها باسم
شبه لا اطلاق قوله تعالی و طعام الذین اذقوا الکتاب حل لکم و لان النضر فی اذ اسمی الذین
فاما یرید به المسیح و یسوع عطا و کجول و الحسن و الشعی و سعید بن المسیب و قال الکذا ان
و البوصیفة و اصحابه اذ اذ بحوالی اسم المسیح فقد ایلوا بغیر الله فوجب ان یحرم و اذ اذ بحوالی
علی اسم الله فظاهر اللفظ تفسی الخ و لا غیره بغیر اللفظ و علی السلام اذ اسمعیم الیهود
و انصار یریدون بغیر الله فلا تا کلام اذ اذ اسمعیم فکلوا فان الله قد اصل فباجم و هو
بالیقولون انتمی حنفی که در نقل عبارت نیشا پوری بر رو کار آمده اگر خدا مجمل است
که بجا قال لفظ اجمع گردیده فقیر چند نسخ نیشا پوری دیده در نه لفظ قال العلماء یافته
و الله اعلم بحقیقه الحال قوله وان برود قابل اعتبار نیستند اقوال اعتباری اعتبار
صرف و البته حکم بحسب نیست و وجه بکار آمدن و تفسیر کلمات تعاهد و عدول می باید مشخص
بها نقل و ادعیه شهادتی مقبول را مردود و مردود را مقبول نوشتن رخصه در میان
انرا ضل است قوله نودی در شرح صحیح مسلم نوشته الخ بحسب ظاهر این نقل هم از

صاحب تفسیر بر داشته است که سبب التعمیر یک فقره بخیرت اول آخر معاظمه رونق با
 تمام عبارت نووی نیست اما الذبح غیر الله قالوا ان یخرج بسم غیر الله تعالی کمن
 ذریع للضیم او للصلیب او لوسی و عیسی او لکعبه او خود ذک فکل من احرام و لا تحل به الذبح
 سوار کان الذبح مسلما او نصرانیا و یهودیا نص علیه التاخی التفتی علیه اصحابنا فان قص
 مع ذلک تعظیم الذبح که غیر الله تعالی و العبادۃ کان ذلک کفر افاق کان الذبح فی ذلک
 مسلما منکره بالذبح و ذکر الشیخ ابراهیم المروری من اصحابنا ان ما ذبح عند استقلال
 السلطان تقرایا یفتی اهل شجاریا بتحریم لانه لما اهل یغیر الله قال الراجح بذا انما ذبحه
 لقدومه فو کذبح الحقیقه لا لاداة المولود و مثل بذلایه حسب التحريم فقی نووی اول در معنی ضی
 صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا ذبح حرام می شود و اگر عبارت آن غیر مقصود باشد کفر است
 و مقوله ابراهیم نقل نموده بقول رافعی رد کرد بر نقل همان فقره مردوده که اختلاف قول و نیز در حدیث
 نبی از ذبح الجحش از اشراف نظائر صاف خطاب کرده که مراد از ذبح ذبح جن است یعنی جانور است
 که جن آنرا ذبح کرده باشد در فصل احکام جن نوشته و منها ان ذبحه لا تحل قال فی الملقط
 و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه نبی عن ابن عباس الجحش انتهی قوله و نیز در حدیث صحیح مروی است
 لا یذبح فی غنیمة الطعام الجحش کمال اجز است که غیر صحیح را صحیح فرار داده در منتهیات
 حصص صاف و صحیح نوشته است اما الحدیث الذی روی مر فوا لا تذکر فی غنیمة الطعام

وعند النجیح وعند العکاس فلا یصح فانه من بدیث سلمان بن عیسی البری و یونهم بوضع الحدیث فی
 ایضا عبد الرحیم الحمی و یونینا ضعیف قوله فی الدر المختار الخ آوردن این روایات در هیچ محل محضی
 اصلا سستی بها محض فیه ندارد و دعوی بحیب اینکه جانور از تشبیه بر غیر خدا حرام می شود و نه بول
 این همه روایات آنکه از پنج بر غیر خدا حرام می شود فاین بکار اطلاق را تقییر نمودند تشبیه
 نکردند از محل اهل جرد و پس پسند را بدعوی مابینی است تا به علی علیه السلام و کلام در روایت
 در المختار و بحث در نسخ آن مطلوب است بسبب عدم ضرورت در عینا قلم از تعرض بدان اعراض
 نموده شد باید دانست که جانور طالی را آواز زاده شدن و شتره داده شدن در حق او کبریا
 است اصل حرام نمی گردد اول که زاید از نجس و سوا و صلی و غیره درین باب چه خواهد بود
 و در شرح تبریم آن نگروارد گردیده نووی در شرح حدیث مسلم کل مال یحکمه عند اطلاق
 المراد الکفار ما خرج علی الفهم مره بائیه و الوصلیه و الحیره و الحام و انهم اقام تصریحا بخرام کل
 ملک العبد فهو حلال حتی یعلق به حق ثانیاً در باب بیای یعنی گاوان منو که بنام بیان مقرر کرده
 میگردانند و مطلق العنان میازند و دست از ملک باز میدارند مابین فقها بحثها جاری گردیده
 درین خصوص که آنرا مخفی گرفته و نج نمودن و خوردن جایز است یا نه اکثری برین وجه که مالک دست
 از ملک باز داشته و از خزیر بر ساخته در حکم جانور صحرائی است و اسماء او افاضی علامه شریک
 و در نج او افاضی علامه شریک است تا در خصوص شتر کین بر ذوق اطلاق نه از قسم او

حال است بلکه از انابت عبادت ملت و استعلائی دین است جایزه درشتانند و بعضی گفته اند لا ادا
 قیمت بر مالکشن باید که در حکم معصوب است در فرایه برانی به تفصیل مذکور است و بگویند که
 در جواب رد عید الحکم که نوی بر استغیای شاه عبدالعزیز صاحب بخت بجا نهند از آن معجز
 چنانچه اشارتی بان سابق گذشت تا آن کتب فقهی که از آنکه جانور که برای تیان است مسلم
 ذبح کنند حلال است اکل آن در فداوی عالمگیری می نویسد مسلم ذبح شاه الحویلی است تا بر
 او انکار فرمایند که لایحه می است تعالی و دیگر و مسلم کذا فی التاخذ فانیه تا اطلاع جامع الفوائد
 در فرایه برانی نوشته محبسی گادی مسلمانان داد که بنام ناز که سب و اوست ذبح کنند مسلم بنام
 خدا و ذبح کرد گوشت او حلال است کذا فی کتب الفقهاء و القواعد و غیره کتب فقهیه و
 بخلاف تبصیر موجود که اگر کسی قبل از ذبح بگوید که الهی قبول کن این از فلان است در آن با
 خاصا بالتفاتی فقهیه و مفسرین اجماع سلف جامع الحکیم اطلاق تغییر صرف وقت ذبح موجب
 حرمت است و پس چه در عامه تفاسیر قد غنّه الذبح موجود و در زیلعی شرح کثیر نوشته اند
 ان الآية محمله لا یدری بل ارید بها حال الذبح او الطبخ او حاله الاکل لانا نقول اجماع السلف علی
 الذبح و بها حال الذبح فکون مفسره فتم الاحتجاج بهائیس دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی
 دانسته است و درین اصل مسلمه است که وقت ذبح نام غیر خدا گرفته شد بان نوع که ذبح کرده
 نام آن غیر نیست حرام و داخل اصل به غیر الله یا نام خدا و نام غیر خدا ذبح کرده شد اگر

ذکر نام غیر خدا موصول است بوجه عطف و شرکت آن هم حرام و داخل مابین بغير الله و هم در صورت
 است مرا از مابین بغير الله نزد ائمه مجتهدین عامه مفسرین و بسبب حال اولیة قیود صورت ثانیه باید
 اگر نام غیر خدا را بعد از نام خدا فکر کرد یعنی قبل تسبیح و قبل غلطانیدن فیحی بر زمین یا بعد از نیست حرام
 و نه داخل مابین بغير الله و نه مکروه و اگر ذکر کرد نام غیر را موصول بوجه عطف هم داخل مابین بغير الله
 نیست و نه ذبیحه حرام مگر آن فعل مکروه و اگر ذکر کرد معطوف لا علی و لا بشیء مثلاً گفت بسم الله و
 سله الله تعالی علی محمد فقیه تفضل عینی در حاشیه هایه نوشته و لو قال بسم الله و صلی الله تعالی علیه
 یحکم و الا لا یقول و لو قال بسم الله و صلی الله علیه و آله محمد مع الواد یحکم و لو قال بسم الله و باسم فلان
 لا یحکم و الحاروم در آن مذکور و فی النوازل سئل ابو نصر عن رجل ذبح و قال بسم الله و باسم فلان
 قال سمعت محمد بن سلیمان قال سمعت ابا اسم بن یوسف یقول یصیر یموتة و قال محمد بن سلیمان لا یصیر یموتة لان
 لو صار یموتة صار الرجل کافرا و فی مبسوط الشیخ الاسلام و لو قال بسم الله و الله اکبر و صلی الله علیه و آله
 ان اراد بکرم محمد الا شتر اک فی التسمیة لا یحکم و ان اراد التبرک دون الا شتر اک یحکم در کفایة از امام
 تبر تاشی نقل نموده و ان ذکر اسم الرسول مع الواد و ان حفظه لا یحکم لا یصیر ذابحاً بها و ان
 یحکم لانه کلام معتبر و ان یصبه خلتوا فیه و علی هذا القیاس لم یصح اخراج اسم الله تعالی و در رب
 نوشته و حرم الخدج ان یحلف علی اسم الله غیره نحو بسم الله و اسم فلان و باسم الله و محمد
 رسول الله یا محمد و انما یحرم لانه مابین بغير الله کذا فی الهدایة و فی الروضة ان قال بسم الله و محمد

رسول الله بالرفع كانت آفحیه واما اذا قال محمد بالانصب فهي ميتة وفي الظاهرية بعد الفرق
من الجود الرفيع اذا كان له عهد فكل الحق وعلم قياسي ما روي عن محمد انه لا يسمي الله في الصلاة

الله

ليكون ميتة وقال محمد بن مسلم لا يصير ميتة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل اذا قال بسم الله وبسم
ان اراد بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم تعظيمة جاز ولا بأس به وان اراد الشكره مع اسم الله
لا تحل الذبحه واما المكي فوشته قيل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم ان يشتركه في التسمية لا يحل
وان اراد التبرك بذكر محمد صلى الله عليه وسلم يحل الذبح ويكره ذلك كذا في المحيط ووجه قاض
نوشته رجل ضعیف ووجه فقال بسم الله عام خدا ونام محمد عليه السلام قال الشيخ الامام ابو بكر محمد
رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم تعظيمة جاز وان اراد به الشكره مع اسم الله تعالى لا يحل
الذبحه وازعم الفقهاء ان بسم الله تعظيمة لا يحل الذبحه ووجه قاض
ان قد رتخت انك في الذبحه كذا في المحيط ووجه قاض
است به اصلي معتد به انتهى بلحظه قول تحريم راجع است بانك ذكره نام خدا الملك الذبحه كذا
قادم يا نام خدا نام قادم ذكره كذا في المحيط ووجه قاض
سواء الذبحه كذا في المحيط ووجه قاض
نوشته لانه اهل بغير الله ولو دون منتهى اهل بغير الله انك ذكره شود نام غیر تنها یا یا نام خدا

نزد صاحب در المختار از همان کتاب همان باب ظاهر است چه در شرح قول ما تن دان ذکر سیم
 غیره فان وصل کرده و آن عطف حرمت نحو باسم الله و اسم فلان و فلان نوشته لازم اهل
 لغیر الله پس برگاه معنی اهل به لغیر الله در کلام در المختار تسعین و متحقق شد تا همان لفظ را در همان باب
 همان کتاب حمل بر آن ضرورت و استدلال مخالفین با آن کتاب خلاف صواب است که لا ینفخ علی او
 در و کم کفر بر تقدیر قصد تقرب و عبادۀ قادم خود ظاهر است و حرمت ذبیح برین تقدیر از آن است که ذبح
 مرتد است نه آنکه جانور زنده قبل از ذبح صرف باعث تشبیه بر قادم حرام گردیده که اگر غیر قادم
 تقرب عبادۀ با مراد یا بلا مراد ذبح کند حرام باشد و ذکر نام خدا فایده نکند و حکم کراهت مبنی است
 بر اینکه ذکر ذابح نام قادم را محمول کردن بر نیک اراده کرده است اشتراک فی التسمیه سورطن است بزرگ
 و آن ممنوع است و هرگاه اشتراک فی التسمیه را داشت حرمت برخاست فایده الکفر اما کراهت باقی است
 و قول بابا حقه قیاس است بحقیقه که نام مولود در ذبح آن ذکر کرده می شود و موجب حرمت نیست
 مراد از حقیقه برای فلان نیست که این ذبح برای بشارت و اکرام و ولادۀ مولود است همین طور مراد از ذکر
 نام که این ذبیح برای قدوم فلان است که ذبح برای بشارت قدوم قادم است و سئل الامام الفیض
 عن الخوازارات التي تجزئ الجبال للقادم فقال كل ذلك لهو و لعب حرام و من ذبح شاة في وجه
 في وقت الخلق او القدر و ما شبه ذلك من الخوازارات و في المحيط او تحت خوازارات کفر است
 بسم الله تعالی فی ذبحها و اشاک القادم فی التسمیه و اما بدون ذلک فلا یغیر وجه الکفر فی

هذه القضية ليست جارية على قاری از شرح قصه اگر و اکثری را از فایده قیاس و مذهب
 است تنبیه بر آن هم ضرورت و بیان اولیث مذکور است قال الفقیر و بعد از آنکه از
 کان النشر فی العرس اوفی و لیمه اوفی رجل یخرج ذرا و اباح النبی للناس و قدم رجل
 سفره فتمش علی شیء فلا یس بان یسب منه و اذا کان النشر علی الامر اذ یخرج ان یسب لالنشر
 علیه منکره الرشوة الا ان یسب لک و قد جاز عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال هذا الامر
 فکذلك البیشر علیه و کذا و ذبح البقر لاجل البیشر فانه یکره ذکاب الحیم الحاصل من حیض حرام
 ذبح کرده شود بنام غیر خدا سجد بنیست و تبعی حسن و کمال عطا و غیره از اکابر بر آن فیه
 با اهل بی غیر الله بخاص ذباحت پرستانست که ذبح می کردند برای بتان خود و نصرتی اگر ذبح کنند
 بنام سح و یاد دیگر گنای بنام کرام غیر حلال آن ذبح و عذر دلیلی است آنکه نصرتی و قبیله بنام خدا
 ذبح می کنند هم از خدا سح از دهی کند که مذبح است آن بعد از سح بن مریم پس هرگاه که اراده
 او منع نکرد حل و بیعتش با وجودیکه اهل کرد و بر غیر خدا پس سزاوارست که همین حکم باشد هرگاه که
 ظاهر کند آن چیز را که در میت او بود وقت ذکربا از اراده سح و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی
 و اصحاب ابو حنیفه گفتند که حلال نمی شود دلیل ایشان آنکه هر گاهی که نصرتی ذبح کرد بنام سح
 اهل کرب و غیر خدا پس حرام شد و از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه مرویست اذا سمعتم البیهر و البیهر
 یهلون لغير الله فلا تأکلوا و اذا لم تسموا فکلوا فان الله تعالی قد احل فیما یحرم و هو اعلم بما تقررون

و جواب داده اند از دلیل مخالفت با یکدیگر اما کلمه ظاهر و باطن فاذا ذبحه علی اسم جبرائیل
 بحمل علیه و لا یسئل الا الباطن نیست محض تفسیر کبر و عبارت نیست باوری تعلق این بحث
 با قلمی گردیده و در زمره نوشته و لا فرق فی الکتابی من ان یکن دسیا و جریا و شیطانا
 بگذر فی غیر اسم حتی لو ذکر الکتابی المسیح او العزیز لایحل لقوله تعالی و ما اهل البیت و ما کلام فی
 ذلک فانه لو اهل البیت لایحل هر گاه نوشته شد اما بحمل ذبی الکتابی فیما اذا ذکر وقت الذبح اسم
 عزیز او المسیح و اما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لایحل ذبی البسم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم البیت
 لقوله تعالی و ما اهل البیت لایحل الکتابی لایکون فی ذلک اعلی من حال المسلم قد عاکل ذبی نوشته شد
 توکل ذبی الکتابی اذا لم یشهد ذبی و لم یسمع منه شی و شهد و سماع من شاهد اسم الله تعالی
 و حده لانه اذا لم یسمع منه شی بحمل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالطن به کما یسلم و لو سماع
 ذکر اسم الله تعالی کلمه غنی باسم الله المسیح قالوا توکل الا اذا انصر فقال بسم الله الذی هو
 ثلثه فلا یحل الا اصل در مذبح امام مالک امام شافعی و امام ابو حنیفه و اصحاب و هر چه ذبح کنند با
 غیر خدا حرام بر اوست که ذبح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی و اگر ذبح را عبادت آن غیرم
 است کفر است اگر ذبح قبل از ان مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف از ذبح نام غیر ذبی حرام
 گردید و ذبح کافر نمی شود و اگر نام غیر ذبح کرد و قصد نمود تقرب بآن غیر عبادت او کفر لازم
 می آید و این تفصیل صحیح است در آنچه ذکر کردیم از کلام نووی که بالا ذکر کردیم و بحسب در جواب یاره

از این مقام نقل نموده است بر این مآخذ مفصلاً موجود است بحسب غرضی که در استقاسات
آفرین بیان راه رفتن کاسبی پس از نماز یا قبل از نماز که در اصل حرمت بزرگوار حفظ
واجب است عندالرجح صحیح است و از راه رفتن با مالک ذی حیوانی تلفظ از زبان هیچ
دخل نیست بلکه اصلیت درین کار شرط نیست و در عالم کبریه نوشته و لفظی است پس از نماز
تخمیر الیه اکل عند العائیه و در الصحیح کذا فی فتاوی قاضی خان و در مختار نوشته لوی
و در تحفیه النسخ در سراجیه نوشته لکائی اذ اذبح باسم الله لا یحل و لودبح باسم الله
و از روی الصحیح علیه السلام محل را بستن دیگر موبدات این هم مذکور گردیده است حال آنکه بعضی گفته اند
بیان آمده بیان نموده می آید عبارت تفسیر غیره است و اما این یعنی دیگران جانور که آواز می
شنیده داده شد و حق آن جانور که بغیر الله یعنی برای غیر خداست خواه آن غیرت باشد
یا روحی چیست که بطریق هوگو که نام او بدیده خواه جنی مسلط بر خانه یا سیر که بدون
دادن جانور از آن ای سکنه آنجا دست بردار نشود تا قوت روان کردن نهد و خواهد بود
بر این باب وضع جانوری از نه مقرر کرده دید که این هم حرام است و حدیث صحیح دارد است
که طعون من ذبح بغیر الله یعنی هر که ذبح جانور را قرب بغیر خدا نماید طعوت خواهد بود و در وقت
نام خدا بگیرد یا نه زیرا که چون شهادت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت
ذبح فایده نکرد چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و جنم دروید گشت که زیاده از حد

مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور را از ان غیر خدا قرار
 داده اند و آن عین شرک است و هرگاه این خست در دست سیرت کرد دیگر نیز که نام خدا حلال نمی شود
 مانند سگ و خوک که اگر نام خدا به نوح شوند حلال نمی گردند و گفته این سگ است که جان را بر آب
 غیر جان آفرین نیاز کردن دست نیست و ماکولات و مشروبات و دیگر اموال را نیز اگر چه از راه
 تقرب بغیر الله دادن حرام و شرک است اما ثواب آن چیزها را که عاید بنده می شود از ان غیر
 ساختن جایز است زیرا که آن را می رسد که ثواب عمل خود را بغیر خود بخشد چنانچه می رسد که ثواب
 بغیر خود بدهد و جان جانور ملک آدمی نیست تا او را کسی تواند بخشید و نیز دادن مال از جهت مستوجب
 ثواب است از آن میان بومی منتفع می شوند و چون مرده را بعد از مفارقت این جهان قابل انتفاع
 بعین مال نموده اند طریق نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین دریافت که ثواب اموال را که
 مستحقان می رسد بآنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در زند
 پس از مردگی بگز قابل انتفاع نباشد آری اضیاء از ارف مرده بردن در حدیث صحیح آمده است
 لیکن معنیش همین است که دادن جان بر خدا بیعالتی تو ای که در بان مرده بخشیده شود و آنکه
 ذبح بر آب مرده کرده آید بعضی جهال مسلمین درین مقام کج فقهی می کنند و می گویند که گوشت
 آنچه نام مرده دادن بلا شد جایز است اما نیز از ذبح کردن جانور نام آن مرده بمیر
 قصد می نام برای نهانیدن ایشان یک نکته کافیست که با ایشان باید گفت که هرگاه شما

منقول نبود و لهذا حکم شده که تقرباً بمسجد بزرگ بمکه منقول نمایند پس بجا نیز چون آواز برآوردند و
 شهادت دادند که این جانور از غلانی است و نام دست و برای او می گویم و وقت ذبح نام خدا
 در ذبح گویند و اصلاً موجب تب طلیت نکشت و سه شش آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهر گونه
 که قتر است معین است برای رسانیدن جان جانور برای هر که منقول باشد چنانچه فاتحه و قل در وقت ذبح
 طریق معین است برای رسانیدن ککولات و شربات بار و احواض بقتصد رسانیدن ثواب آن روح
 نماید ای قنصله تقریب نفع شر و چالوس می فتاحی اری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده میدهد که
 قنصله تقریب غیر خدا زدن و دو کرده و خلاف آن شربت و آواز شربت و آواز دیگر دند که از این کلام
 برگشتیم امتهی اینست عبارت تفسیر غیری و این کلام که دهشت در آن عبارت مختصه و متعلقاً ذکر میکنم
 آثار بزرگوار شده و شربت داده شد الخ این تفسیر را برای اهل جمهور مفسرین اهل سنت است کاف
 مفسرین برخلاف آن تفسیر کرده اند بنویسند ما اهل بغیر الله نادیم لا اله الا الله
 قال الیریح بن النسر وفیہ و ما اهل بغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله در سنن بکر و آخر الخ بن النسر
 عباس بن قور و ما اهل ماذح و آخر الخ بن حاتم عن مجاهد و ما اهل بغیر الله قال ماذح بغیر الله و آخر
 ابی حاتم عن ابی العالی و ما اهل بغیر الله یقول ما ذکر علیه اسم غیر الله در جلالین مستند ما اهل بغیر
 ماذح علی اسم غیر الله در مدارک ابی رفیع العنبر علی ذبکه باسم غیر الله و تفسیر محمدی اهل بغیر
 معناه ذبح لا اسم غیر الله تعالی مثل اللات و العزی و احمار الانبیاء و غیر ذلک بان افراد

بسم غیر خدا و ذکر مع اسم الله عطا و بعد ذکر عبارت برای نوشته و من با ناما علم ان
 البقرة المنذرة لادولیا کما هو الرسم فی زمانا حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله
 الذی وان کاتوا ینذرونا لهم بالجماعه تمام کت قنبر یعرض تداول اندازی از معنی تحریر
 از بعضی تفاهه انتقد التسمیوع گردیده که این منکب ابتداء بعضی فاضل طایست لعلم
 عبد الله قوله انهم حرام محل نظر است حرام گردیدن جانور زنده حلال است مقرر کرده و ادوات
 بر ایشان در اعتقاد مشبه گین التسمیوع است که از طریقت شارع بران ناپرورد گردیده یا حاصل الله من
 دلائل التسمیوع و لا وسیله الا احرام ان الذین یقرون علی اسم الکذیب یقولون هذا حلال و هذا حرام قل
 اذن کلام علی الله لفقون یستعمل باطل قال در حق جانور زنده حلال که برای طایست
 حرام حلال کرده خدا گرد و دین محمدی ماثور است کما یجی قول در حدیث صحیح و ارد اربع
 حدیث حسب ترجمه خودش مناسب باستی نیست یعنی نویسی بر که بدیع جانوری تقرب
 بغیر خدا نماید ملعون است و سرزدی محصل طایست که نیک حدیث شریف موافق ترجمه اش بر حق
 جانور برای تقرب بغیر خدا است و بدیع جانور را تقرب بغیر خدا چیزی دیگر مقرر کرده و ادوات
 جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر و آنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت زبح نام خدا اگر د
 این ضابطه حکم از جانب خودت برخلاف مقصد حدیث تمام می نماید است مثل خود
 غیره در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هر که زبح کند نام غیر خدا و بدیع اگر ضابطه

مسلم باشد و اگر با ذکر نام غیر خدا وقت ذبح تقرب عبادت آن غیر هم قصد کند کفر است تقرب را که
 در ذبح بغیر الله احتمالی است اصل معنی حدیث قرار داده و ذکر نام غیر خدا را که اصل معنی حدیث است
 بر زبان نیاورد به تعمیم ذکر نام خدا پذیرد و با این همه ربط باولی کلام مقفود قوله زیرا که چون شهرت داد
 الح سخت بی ربط واقع گردیده مدعی فایده نکردن نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و
 در علت فایده نکردن نام خدا بسبب شهرت دادن قولی که این جانور منسوب بغیرت و خشنی و
 پیداکشتن که زیاده از حجت مرد است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور
 را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شریعت و هرگاه این خست در سترت کرد دیگر ذکر نام
 خدا حلال نمی شود انتهی کلامیست محمل و ناموجه چه خود خست جانور منسوب بغیر جان نموده که جان
 این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و یا می گویند که هرگاه این خست در سترت کرد دیگر ذکر نام
 خدا حلال نمی شود محمل مطلق است که بر جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد از مسئله بحث عنهای
 علاقه کلام در جانور زنده منسوب بغیر زنده که بوقت ذبح از ذکر نام خدا حلال نمی باشد و این سخن
 مدعی است و آنهم باطل کما مر لطف نیست که تسبیح خدا باندک تقدیمی از وقت ذبح بقدر تغییر مجلس
 موثر در حل ذبیحه نه شود کما هو مقرر فی الفقه تسبیح کافری و یا تسبیح جانور زنده برای غیر قبل از
 ذبح گوشت در بار باشد انچه در حرمت آن جانور زنده موثر گردد که اگر چه مسلم صحیح العقیده خالیا
 عرف قصد التقرب بغیر خدا یا محض یاد کردن نام خدا بی قصد هم حلال نباشد و شل گداز کردن

قوا مانند گداز و خاک از اینجا استفاده می شود که حرمت آن جانور حرمت بعینه است و شکست
 حرمت با اهل بی غیر الله حرمت بعینه است و اتفاق مغضرب بر آن گردیده در بحث استنباط
 ما ذکریم می نویسد که این اشتباه از حرمت مینته دوم لحم خنزیر و ما اهل بی غیر الله جاریست
 که این اشیا حرام لذاتها هستند و تذکریم هم در آن غیر متصور مینته آخرت که مردی ذبح و در غلظت
 و خضر زک لحم او حرام مطلق است و معنی ما اهل بی ذبح تکلیف متصوره الزکوه بلکه اشتنا از آن
 ما تقدم علی المنحة فاما کلام این مغضرب که تفسیر کرد ما اهل بی غیر الله را با آن که شهرت داده شده که
 بر آن غیر استند تکرار می شود و مثل ننگ و خوف قرار داده سلسله سرخی است که تذکره در متصور
 و خود باطل می کند او را آخر کلامش که گفته آری ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی فایده میدهد
 قصد اقرت بغیر خدا از دل دور کند از حیة ازان صاف ظاهر که حرام بعینه و مثل خوف نیست
 قوا جان جانور ملوک آدمی نیست اما الجی که جانور زنده عبارت از مجموع جسم و جان و نفس
 از جسم پس ملوک کی جانور مستلزم ملوک کی جسم و جان پر دو است و مع و پیه و سایر خود
 پر جسم و جان پر دو واقع اند و اگر شافع حیوان متعلق بجانست پس تجاشی از بودن جان
 حیوان را کمالی می بینی بزار جان آفرین جسم آفرین مال آفرین و اعمال آفرین و تعالی شان
 نیست و نه بلکه از تعالی شان هم جسم و هم جان و هم دیگر اشیا ملوک آدمی می شوند از حی بعد

آن کلامش را که جان جانوری ملکوتی نیست چه اگر ملکوتی نیست از ادبش بر خدای
 ثواب چه معنی دارد ثواب در دادن ملکوت خودی باشد که در غیر ملکوت هم باطل نمیکند آن
 را که جان جانور اصلاً قابل انتفاع آدمی نیست در زندگی چه انتفاع از جان جانور از ادبش
 از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردید که جان و مالی با کولات و مشروبات
 پدیدار اند در نیکه دادن آن برای خدا و اینکه دارد برگریختن جایز است و همین است
 مراد بانچه می گویند که این خبر برای فلان مرده است یعنی ثوابی که از آن خواهد شد بان مرده
 نمره لام حاصل مع صلواتک صم صم یک و اگر کسی برای چه ذکر کردیم تسلی شود در میان
 عزیز در سوره که شتر متعلق کلام و انچه ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید است که خود را
 یا پس خود را با اعلام خود را در هیچ کردن در شریعت جایز نیست زیرا که جانها و شتری ملکوتی
 خرد نیست و لذت آکستن غلام و کنیز که روان داشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتضاست بلکه
 و منافع و مکتوبات پس چون از آدمی طلب جان ملکوتی نماید در امتثال آن غیر از دادن جان
 جانور است که پرورده و مختص باشد یا پرورده نمی نوع او چاره نیست انتهی هرگاه ملکوت
 جان جانور ثابت و از کلامش ظاهر گردید پس فرقی که در جان جانور و ما کولات و مشروبات
 و سایر اموال نموده است باطل گردیده در جان جانور و ما کولات و غیره یکسان است قوله
 بعضی حال را آخر ما قال شتر که صریح لازم می آید درین مقال انواع اختلال است

اول که از آن صاف بخارج کردن جانور نام غیر خدا اگر در دین نادرین آن نذر از خوردن
آلله گوشت ادا می شود درست و در حلال پس مطلق آواز بدو شدن تشبیه در حق جانور
که بر غیر خداست بوجوب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بآنکه مقصود از دفع خوردن
گوشت برای ترویج آن مرده نباشد و این مخالف است بطایفه فیه می شود از اطاعت
حرمت تشبیه نام غیر خدا دوم آنکه خواهی خوراندن گوشت بملکمان رسانیدن توان این
جان بر خدا بر مرده است اعتراف صاحب تفسیر صحیح و ثابت است مقصود با و طایر کردن
مقصود از خوراندن گوشت عوض آن جانور همان قدر خریده ادا می شود بلامرورم التقرب
والشکر سیویم آنکه جواز دادن عوض مندور و نه اجتهاد می تواند مخالفت فیه است بین الاطراف
و خصوصیت که کرده اگر نادر عوض را اختیار نموده نظر الی التبعین بلکه میگوید که جایز نیست
لما یؤثم من العوض شکر آنکه لازم آمد کلام در جواز عدم جواز معاد و حقه است بوجوب
رضیت عوض کسی حکم نموده است در خصوص جواز اصل در ظرف بیع است نذر از عوض
در دین نادر حکم لازم شکر صریح حکم است پس قبح غایت الامر لیکل از خوردن و جهالت
باشد مثل دیگر قبود و بحیثیات و این وظایر که این امور را حد از گوشت و تشبیه در حرمت
داخلی است و نه حکم علقه با شکر چه شکر موقوف بر تصدیق و حکم موقوف بر اقرار و خبر
احتمالات و ادعا بیحالات اجرا احکام کفریات باشد ای شکر از نذر افعال مسلم را که از نذر

انصافی در آن فعال نباشد خواهی بخوای بزور خود بر ما شروع حمل کردن بی آنکه ثباتی اقرار کند
 در شرع ممنوع است چه چاکه اظهار و معذرت او دارد ساختن و محض بر گمان بد خویش
 حکم تحريم و تکفیر دادن که یزید است و بر قیاس زنی اگر از تجویزات شمرده آید و در میت و میت
 است بخارا که شری از اخبار قوله در لفظ این آیه الی قوله قریب تحریف کلام الهی میرسد انتهى معاذ الله
 تفسیر ما توارضی و تابعین و تبع تابعین و جمهور مفسرین معتدین و متأخرین و مقبول و معمول علیهم
 محمد بن راصرت بر اختراع و هم خود نمویدن از شان حسب تفسیر لغات بعید و از وضع
 در روش او نهایت مستبعد که بر کمال نادانی تهذیب متانت و دیانت واقع است و تمیقا
 مخالف دیدن از دین کتاب شامی شود و هر حال عصمت خاصه انبیاست و سهو و خطا لازم
 بشر است بلفظ بانگونه الفاظ که ملاحظه ظاهره البته عادت دارند چه محکم وقت این تحریف
 کسی از آن مردم پیش نگاه افتاده غرضی دیگر گرفته اتفاق ترجمه افتاده باشد حالا از آن
 باریکات او سله الله تعالی امید نازده حق متیقن است قوله در تفسیر شاپوری می گوید الخ مقصود
 از این نقل حدیث یا تا ناید آنچه متصل است از تحریف کلام الهی و ظاهر که هیچ علقه ندارد بلکه از
 ملاحظه سیاق و سباق آن بیچاره هم در زمره محققین داخل است یا بطریق طفره متعلق است
 باصل مدعا تا می شایسته از نظر در وجهی آنکه از شهرت دادن این جانور برای غلامانی است
 حرام گردیده ذکر نام خدا وقت فرج فایده نکرده این مدعا را باطل شاپوری مناسبی

که در متنی موید بار بار در او بصدقه تقرب بفرج پسوی غیر خداست و تقاضای که کافر
 باین است ظاهر قوله که از آن در جابلیت الخ این قیاس محض نایب الانسان است پس
 مقبول شدن طواف کعبه بودن طواف کنندگان کافرانست بچنان سبب جرت در مجروح
 مشرکان است نه اینکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد و ظاهر که خارج
 از کفر قتل نام نهادن در راه معاذ الله حب قیاس قیاس از مرتبه عظمت خود نه برآمده و در
 که درین بیان بطور رسیده و آنکه صفات نوشته است که نام خدا درج کنند اصلا
 ترتیب علت نکت که خلایق بصیرت فقهاست قوله سیرش آتش الخ ذکرنا خدا را برود
 فرج و خواندن فاتحه و قل و در در عام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بار و در
 تقرب نمودن است پس باین معنی بلکه در باب بیجه خود نویسن بکار کتاب بی معنی
 مصحح لی کتب الفقه قوله از ذکر نام خدا الخ مخالف است باول دعوی یعنی نسبت
 بخدایکه ذکر نام خدا حلال نمی شود و تم از آن ظاهر کفرست قصد تقرب بغیر خداست پس
 نخواهد شد مگر قاصد که قصد تقرب بصدقه اوست نه جانور زنده که قصد تقرب بصدقه اوست
 انفاضه من قام بالقصد الخ من قام بالبحث نیست آنچه کلام کرده شد بر غیر غیر
 لم یقطعه که تحریر آن پرده و چون این همه قال و يقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسیده
 تسلیم بعضی مقدمات و تفصیل بعضی محارفات یا سخاوت و از آن در تفسیر اتفاق

مسطر افتاده بود رجوع فرموده استفتائی فرمود عبارت که از چه میفرمایند علماء دین
 متقیان شرع متین در صورت کسی نماند کرد که اگر کار من را بدگاه رسد احمد کبیر گویند
 شیخ سد و غیره باید هم بعد انجاح حاجت کار را برنج بنام خدا کرده حالانکه در نیت
 گما و بسید احمد کبیر شیخ سد و می کند و در حدیث وارد است انما الاعمال بالنیات و آن است
 لایطری فی صورکم و لکن یظهر فی قلوبکم و یا ایها الذین آمنوا استوبیة المؤمنین من عملهم
 نیز دلیل بر اینکه نیت را داخل ضرورت در صورت اکل گاو و غیره درست است یا نه بنویس
 توجروا الی البواب مازحل و حرمت ذبیحه بر قصد و نیت ذایع است اگر نیت تقرب باشد
 یا برای اکل خود یا برای تجارت در دیگر امور با ضحیحی کند حلال است و الاحرام فی النسیه
 النیت لوری تحت قوله تعالی و ما اهل به غیر الله قال العلماء ان لو ان مسلما ذبح ذبیحه و قصد بها
 التقرب الی غیر الله تعالی صار مرتبه او ذبیحه مرتبه انتهی فی البدر الثمار ذایع لقدوم الله محرم
 سجده کواحد من العطار یحرم لانه اهل به غیر الله تعالی و لو ذکر اسم الله تعالی علیه ولو ذبح الذبیحه
 لایحرم لانه منتهی الخلیل علیه السلام و اکرام الضیف اکرام الله تعالی و الفارق ان ذبحها
 لیاکل منها کان الذبح لله تعالی و المنفعة للضيف او للولیمه او للذبح و ان لم یقصد بها لیاکل
 بل یقصد بها غیره کان تعظیم غیر الله تعالی فیحرم و علی کفر فیه قولان برابریه و شریعه و بنایه قلند
 و فی ضمیمه المبنیه انه یکفر و لا یتکفر لانه لا یسأل الظن بالاسم انه یتقرب الی الادی بینه الخ و غیره

في شرح الوصاية عن الزخيرة ونظر فقال ربه وقاعله بهورم قال كافر وفضل من استعمل
 انتهى وبكذا في مطالب المؤمنين والاشباه والنظائر في الحديث لعين الدين من شرح غير الله
 رواد احمد وايضا ملعون من شرح غير الله تعالى رواد ابو داود وفي غريب ابن عبيد بن
 الفقيه وكثير العباد انه لا يجوز في سجدة البقرة والنعيم عند التقويم لقوله عليه السلام لا أعقر في الاسلام
 بكذا في سنن أبي داود وكذا لا يجوز الذبح على النار الجريد وعند شتر الدار لان النبي صلى
 عليه وسلم نهى عن ذباح الجن لانهم كرمون مخافة انهم المسلم يذبحوا اليهم كمن قال بطلن
 صلعم ونهى عنه وبكذا في كتب ابن ابي عمير كما قال النووي في شرح المسلم وذكر الشيخ الاسلام
 المروزي من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا لغير الله تعالى اثم في كل حجارة
 تحريمه لانه اثم لغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تكلموا ما ذكر اسم الله عليه
 وقد فضل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطرتتم اليه وكذا قوله تعالى وكلموا ما ذكر اسم الله عليه
 اكتمت آياته المؤمنين عام مما دل ما قصد التقرب الى الله تعالى او غيره فيكون الفصل حلالا
 هذه الآيات مخصوصة بالنص الآخر وبوقوله تعالى في صورة المائدة حرمت عليكم الميتة
 والحكم الخمس وبما اهل غير البدر والنخلة والمفوضة والمرتدة والطيحة وما اكل السبع الا ما قهر
 وما ذبح على النصب فكلوا من ما خلق شاء وذكر اسم الله عليه لا يحل مع انه ذكر اسم
 الله عليها وكذا اذا ذبح على خشبة او حجارة وذكر اسم الله عليها وكذا اذا اتى بها

من جبل عان وذكر اسم الله عليها وكذا اذا فرج شاة على النصب او على قبر من القبور قصد
 الثواب الى صاحب القبر وصاحب النصب وذكر اسم الله تعالى عليها لا يحل لهذا النص الصريح
 ومما ركن ذلك على قصد التقرب الى غير الله تعالى او بغير الطريق المشهور في الذبح من
 استعمال الآلة المحمدية ونحو ذلك فعلمنا انها اسي قوله تعالى فكلوا مما ذكر اسم الله عليه
 منصوص لان النص بل لو تأملنا في هذه الآية لعلمنا انها مخصصة بما ذكرنا وذلك ان
 تعالى قال وما لكم ان لا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فضل ما حرم عليكم الا ما اضطررتم
 اليه فعلمنا ان قوله تعالى وقد فضل لكم حلاله على ما ذكر في الايات الاخر كآية المائدة وغير
 وكان سبب نزول هذه الآية شبهة المشركين حيث كانوا يقولون للمسلمين بطريق الازم
 انتم لا تأكلون الميتة وقد قلها الله تعالى وتأكلون ما يقتلون بايديكم فقد حرم مقتولكم على
 مقتول الله تعالى فاجاب الله تعالى عن ذلك بان الميتة لم يذكر معها اسم الله تعالى
 فلذلك حرمت فكذا الموقودة والمردية لم يقتل على الوجه المأذون فيه من الله تعالى فحرم
 وما قلناه بايدينا انما صار حلالا لان قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع ومن
 ذكر اسم الله فتحليله وتحريره ذلك عين التعظيم لامر الله تعالى واما حديث القتل فمما
 وبهية لان القتل مقتول الله تعالى سواء كان بايدينا او بايدي غيره او مات خنفا فمما
 عندنا الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس حسن موتها وكذا الآية

والجائز على ان المتقول ميتة لاجله هذا اذا علم ان ما وقع في البيضاوي وغيره من
التفسير انهم قالوا يا ايها الذي لا يعبر الله تعالى اى يارب السموات عند ذبحه للحسم فمضى على حرج
مادة التبرك في ذلك الزمان ولله الم لقروا في التفسير القديمة ليزن ما ذكره اسم
عليه ومن ما قصد به التقرب الى غير الله ان يشركى ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر
كانوا اذا قصدوا التقرب بذكر اسم الله تعالى ذكروا اسمها عند الذبح اسم ذلك
شجالات المشركين المسلمين فانهم يخلطون بين الكفر والاسلام فيقصرون التقرب بالذبح
الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه وقت الذبح فالاول كفر صريح والثاني
كفر صريح الاسلام فكانهم يعتقدون ان طريق الذبح ليس الا بهذا سواء كان الذبح عند الله
وقد جرت هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشبهون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد
مثل سوا ذكروا اسم الله عليه عند ابرار الكافرين لا لما وقع في البدلية ويكره ان يذكر مع
اسم الله تعالى شئ اخر غيره وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان فذبحه ثلثا
احد ان يذكر موصولا لا معطوفا فيكره ولا يحرم الله تحية من اذ لم قال ونظيره ان يقال
باسم الله محمد الله لان التبركة لم تؤخذ فلم يكن الذبح واقبالا لكنه نكرة لوجود القرآن صورة
فتصور بصورة الحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والتبركة بان يقول باسم الله
وبسم فلان او يقول باسم الله وفلان واسم الله ومحمد رسول الله بكسر الهمزة فتح الهمزة
الذبيحة

لأنه اهل بغير الله تعالى والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى بان يقول قبل التسمية
وقبل ان يصحح الذبيحة او بعد الذبح وهذا لا باس به لما روى ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
بعد الذبح اللهم تقبله عن امته محمد صلى الله عليه وسلم ومن شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاد
والشرط سوا ذلك الخاص المجرد على ما قال ابن سبويه ودوا التسمية انتهى في الهداية صريح في
ذكر ما من ان قصد التقرب الى غير الله سواء كان بطريق الاستقلال او بطريق الشراكة
فهم لو ذكر المحردين غير قصد التقرب الى غير الله تعالى ففيه تفصيل فان ذكر موصولا لا محطوف
يكفه مثلا ان يقول بسم الله محمد رسول الله اللهم تقبل من فلان ولا يحرم الذبيحة لعدم قصد
الغير الله وانما ذكره لاجل المشابهة في ذلك بذكر اسم غير الله لقصد التقرب لو ذكره
معطوفا يحرم ايضا وان لم يكن فيه معنى التقرب لكنه صريح في الشراكة لا يحتاج الى التسمية
واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره ولا يحرم لان الشراكة المشابهة
ومعنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف ثم قال محمد رسول الله من غير قصد التقرب الى غير
اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت ان صاحب الهداية وضع المسألة فيما اذا لم يكن الذكر مقصورا
بقصد التقرب الى الغير بل ذكر مجرد فهو بمعنى عن مسئلتنا الموضوعه فيما قصد به التقرب الى
غير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدى من افرع قوله
ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا هو قوله ومن ما علم ان البقرة المندوبة

الاولاد كما هو الرسم في زماننا حلال طيب لم يذكر اسم غير الله عليه وقت الذبح
 ان كانوا يتذرع بها لم يمتنع على العقل عن قول صاحب الهداية وهو قوله الثالثة ان
 يقول مفصولا عنه صورة ومعنى فان الانفصال المعنوي كيف يتصور اذا كان التذرع للاولاد
 فانه غير التقرب اليهم ودمهم وادى الى وقت الذبح فلا انفصال معنى اصلا لما تقر في قوله
 الفقه من استدامة النية الى آخر العمل وايضا مبني على عدم الفرق بين ان ذكر الحمد والله
 وضع حسب الهداية المسئلة فيه ومن يقصد بالتقرب الى غيره الذي وضعها المسئلة
 وان من ذلك والله الموفق للصواب تمام شد استفتاءي شاه عبد العزيز صاحب المخطوط
 وكلام كردن مردمان برين استفتاء بطرق متعدده كه ملحق على ازان دريغا ذكرى كنم قوله اجل
 وحرمت بر قصد نيت ذابح آه اول كه اين دعوى مخالفت بانچه تفسير ارقام یافته چه
 مدار حرمت دران جابر آواز برآورده شدن بود حالا نيت دابر گردیده دوم اينكه مراد از
 حديث انما الاعمال بالنيات نزد خفيه قاطبة تواتر است نه حل و حرمت و صحت و فساد
 كما هو موضح في كتب الاصول والفروع و غايت شهرت آن معنی است از بيان نقل سواد
 به تصريح كافه فقها ذكر شرط ذبيحة چنانچه خودم درين استفتاء از ايدايه نقل نموده كه
 هو الذكر الحاصل للمحرم بشرط انية در ذبح منقول نيت بلكه اصل نيت درين كار كما
 نيت در عالم كبريه نوشته ولو قال نسم الله ولم يحضره النية اكل عنه العامة و در

در المختار نوشته لو سمي لم يحضره النية اكل عند الحاجة وهكذا في اكثر الكتب جهات مختلفه تحمل
 نميكنه بگرد لفظ و این قاعده مقررده فقه است در شبهه نوشته و النية انما تعمل في الملقط
 در حموی نوشته ای بالانی غیره و ذلك لان النية يقصد به التميز و انما يتقاني في لفظ تحمل
 كعام تحمل التخصيص او تحمل يحتاج الى البيان او مشترك يعين افراده اما اذا لم يكن اللفظ
 تحملا يبقى مجرد النية كما تاثيرها في احكام الدنيا و لهذا لا يقع الطلاق و العتاق بمجرد
 ثم اللفظ الذي يحمل شيتين او شيان احتملا على سوار فنوی اجلها فانه لا يصدق ديانة
 و قضاء لان الظاهر لا يكتفي به وان احتمل احدهما احتمالا مرجوحا فنوی ذلك المرجوح في نظر ان كان
 فيه تعليل على نفسه يصدق ايضا ديانة و قضاء لانه غير متم في ذلك لكنه لا يصدق في نفسه
 عن الظاهر حتى يثبت بايهما و جدوان كان فيه تحقيقا على نفسه لا يصدق قضاء لان القضاء
 مبني على الظاهر و هو مخالف لما نوي وان نوي بالاحتمال لفظ لا يصدق ديانة و لا قضاء
 لانه يخلو عن اللفظ و قد تقدم ان النية لا حكم لها على الافراد و حسب شبهه در حاشية
 قول خود و انما مشروط في العبادات بالاجماع او بآية نوشته و اعلم ان الاقوال تحتاج الى
 في ثلثة مواطن احدهما التقرب الى الله تعالى فزار من الريا الشان التميز بين اللفاظ التحمل لغرض
 و الثالث قصد الانشا ليخرج سبق اللسان بالجملة كلام دريكه ذمخ كردند كرام غير خدا و الله
 تقرب نمود يا نمود بختي ديگر که منابع فيه است و اينکه ذمخ كردند كرام خدا و سابق

از ان در نیت مالک جانور اگر چه غیر ذایح باشد نسبت آن جانور بغیر خدا بود بحتی دیگر که
 متنازعه فیهاست بودن بچونیت مداخل عاد و حرمت ثابت کردن لازم بود آنچه صاحب
 و مولو عبد الحی و غیر اتباع ضایع تفسیر بعضی روایات محمل را از اشتباه و در محار و غیر
 درین باب نقل کرده اند منی است بر غفلت ازین قاعده مقصود آنها اینست که وقت ذبح
 کرد غیر را اگر چه نام خدا ذکر کرد چرا که اکثرشان در دلیل آیت که بر مال بی بغیر الیه را می آرند
 و خود معنی آن آیت را ندانند که نام غیر خدا وقت ذبح بیان می کنند و نیز بیان آن اجمال بالتصریح
 در کلام دیگران که در تحقیق و اعتبار برایشان غالب بر خود هیچکند و ای تبصریح خصوص
 صورت متنازعه فیها نقل نموده اند زیاده ازین چه خواهد بود که نقیض نوشته اند نصراقی ذبح
 کرد بنام الیه و باراده کرد صیح حلال است اگر آنکه میگوید بنسب الیه الذی هو الثانی بلکه الی اصل
 نیت صرف بی لفظ مداخل احکام نیت و نیت مداخل حکم اگر بر الفاظ تخم از من استفا ظایر
 بحث نیت نسبت گاوی که کثیر است و ظاهر که نسبت کردن گاوی و ملک خود بهر که خواهد
 امور مباحه و با اختیار مالک گاوی است شاه صاحب راجه حکومت ممانعت است بشخص
 نیت هم از جهال شنیده اند که مقصود از نسبت رسانیدن ثواب بنسب الیه است چنانچه
 در تفسیر ذکر کرده اند و در تصحیح آن با هم خبری ذکر کرده ایم صورته متنازعه داخل است
 در قول او و دیگر امور مباحه چه دادن ثواب جان دادن جانور و خوردن گوشت آن

بمسلمانی برسی خدا برده باعتراف حسب تفسیر و شهادت اصول فروع دین داخل امور
 مباحه است و ظاهر که نسبت مذکور نسبت نه لازم آن منحصراً در آن سبب اعتراف است
 مقام بحکم بریت ذابح پس نامی نسبت اگر غیر ذابح باشد تا نیت او تا شری ندارد
 قوله فی التفسیر الثانی پورس الخ آوردن این عبارت بحذف اول و آخر هم در تفسیر و هم درین
 استقامت تعلیلی می باشد نسبت چه در آن مذکور نیست که از او بر آوردن غیر نیت نسبت کردن
 خدا جانور حرام می گردد که اگر بعد از آن نام خدا ذبح کرده شود هم مفید نباشد بلکه مطلب نسبت
 بلحاظ سیاق و سباق موافق تصریحات فقها همین است که ذبح کند نام غیر و قصد تقرب نماید
 بذبح اولیوی غیر قوله و فی در التمهید الخ آوردن روایت در مختار محض محل چه حسب در مختار
 نگفته که حرمت نسبت است بلکه در دلیل اهل یغیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده
 نزد حسب تفسیر است نه نزد حسب در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان
 ظاهر است علاوه بر آن حسب در مختار در فارق تصریح نموده که داخل و حرمت بر تقدیم الاکل
 عدم تقدیم است در صورتی که حل ذبیحه متنازعیه فیها از آن حسب ظاهر و مضر دعوی حسب
 نه مفید واضح باد که حسب در التمهید و شبهه و ظاهر و اشال آن از محققین و از مره امتحان مستند
 نیستند که در صورت مخالفت با فقها که با کلامشان قابل استناد باشد اگر مخفی کلام بفرض
 مطابق فهم حسب تفسیر باشد تا هم نسبت مخالف کلامشان قابل التفات نیست در مختار

به پندید که درین باب چه لازم می آید نوشت که فوخته داو لایکل فی حیره جری لوابوه سنیا و لوالود
 حیره یا خلعت اشباه لانه صار کر تدقیه ند استند که صا قینه معتزلی است و از این علی که راس
 معتزلی است بر مذنب اعتزال نقل کرد و عن ابی علی انه یکل فی حیره الحیره ان کان یابوس من الحیره و
 کما بل الذمه و ان کان یابوس من بل الغسل لم یکل لانهم بمنزله المرتدین این بر دو زر گویند ان نه لفظ علی
 نه نه حیره و نه بل نقل را فیمید و بجای آن حیره و سنی را قایم ساختند قوله فی الحدیث الخ
 ان قریب می آید قوله و فی غریب ابی عسید و لسان الفقیه و کثر العباد الخ این روایت بی محل است
 از سلسله محوشت غمهاج خلاصه ندارد قوله کما قال النوذی فی شرح المسلم الخ یا و کردن مقوله نو
 را در شرح مسلم گویند که بلیث است بیان باوصاف تفسیر قول نووی در شرح مسلم است
 از همان قول نووی رد دعای مدعی منضم غار با طاهر است تصرف که کارفته و باعث بر ذکر
 گردیده صرف کتاب یک فقره است تمام غیارش این است اما الذبح غیر الله فالمراد به الذبح
 غیر الله کن ذبح للضم او بلصل او لموسی العیسی او الکعبه او نحو ذلك و کلمه احرام و لایکل نه الذبح
 سوا که ان الذبح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علی ان شافعی و اتفق علی اصحابا فان قصد
 ذکک تعظیم الذبح که غیر الله تعالی و العباد که کان ذکک کفر فان کان الذبح نقل ذکک مسلما
 بالذبح مرتبه او ذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان یذبح عند استقبال السلطان تقر بالیه
 ان فی الذبح جاری تجرید لانه بما اهل غیر الله قال الرازی بذا انما دعوه استبشار القد و به فهو

الذبح الحقیقه ولاده المولود و مثل هذا لا یوجب التحريم انتهى قوله فان قيل الخ این سوال جواب
 خطی او خطی است که با بحث علاقه دارد تنبیه بر آن این حاجت نمودن قول و اما وقع فی تفسیر
 البیضاء و غیره الخ اعتراف است صریح بر غلطی خود در تفسیر و منحا الطیب قدما می مفسرین عذر
 است بدتر از گناه چه از تفاوت عادات و از منحنی الفاظ متبدل نمی شود قوله ذکر و اعلم
 عند الذبح اسم ذلک الفیر من است مقصود التحريم از آیت و سوق له الکلام قوله بخلاف
 المشرکین السکین بر گاه با عترافش آیه کریمه موافق قفا تفسیر قدیمه افاده حکمی درین خصوص نمی کند
 پس آنچه درین باب حکم نمود یا بوجی جدید است یا تفسیر بالسر و واضح باد که در ذرایع ایمان اسلام
 شرط نیست ذبح کتابی ذمی و حربی هم درست است شرط ذرایع آنست که حسب لایحه توحید باشد
 خواه با اعتقاد مثل مسلم خواه بدعوی مثل کتابی که دعوی توحید میکند کما یفهم من الیهادیه و حواریه قوله
 سواه ذکر و اسم الله تعالی علیه السلام السکین ام لا این افترا می است صریح و ادعا است قدیم ذکر
 اسم خدا لازم می دانند علاوه بر آن در صورت معروضه مسوره داخل است که نام خدا فیم
 کرد قوله و اما ما وقع فی الیهادیه نهج این مقال از انواع اضلال الامال است اولی که عبارت بذایه نقل
 نموده می گوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی خیر المذبح المذبحه سوار کان بطریق الاستقلال
 او بطریق الشریکه به منبیه که چه آفت است جایگزینا به هم نباشد دعوی صراحت نمودن بر ذرایع گفتن
 است از آن قطع نظر نماید کرد و فرض باید نمود که در اثر شش عبارت می آید صریح نمودن در آنچه ذکر کرد

و هم آنچه گفته بود که ذکر المحرمات غیر قصد التقرب می غیر اند فیه تقصیر منافی با بدو که اول
 است بر آنست که گفته صاحب الهادیه وضع مسئله فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب
 الی غیر بل ذکر المحرمات فی بعضی عن مسئلتنا الرضوخه فیما قصد التقرب الی غیر الله چه خود گفته که هر
 فیما ذکرنا و باز خود می گوید بعضی عن مسئلتنا باز این جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته بود که ذکر
 محرمات الخ بیان مطلب بدیست و این امر خلاف سق کلام آن مقام است و با عبادت برای عبادت خدا
 صاحب بدیه در دلیل مسئله اولی می نویسد لانه الشرکه لم توجد فاکم الذبح و افکار لکنه کبره لوجود الفرائض
 صورته بقصور الصورة المحرم و در مسئله نوشته لایحرم الذبح بعد تم قصد التقرب الی الله که در این
 فی ذلک بذکر اسم غیر الله قصد التقرب پس این عبارت را مطلب غنی عبارت بدیه قرار
 کار می عقل نیست همچنان صاحب بدیه در مسئله ثانیه نوشته یحرم الذبح لانه این غیر الله بعد از آنکه
 یحرم فیما و ان لم یکن فیه معنی التقرب لکنه یرجع فی الشرک و البصر لا یحتاج الی التبعه فوقه
 بیان است بعد از آن نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدیه منی علی الفعله عن قول صاحب الهادیه
 است چه برگاه با اعتراف خودش وضع مسئله بدیه بر ذکر محرمات غیر مقرون مقرب است پس
 قول تفسیر احمدیه منی بر غلطه از قول بدیه مفصلا عنه صورت و معنی معنی ندارد چه با اعتراف خودش
 در رد صاحب بدیه تقرب را داخلی نیست اگر می گفت که منی است بر غلطه از آنکه صاحب بدیه وضع
 مسئله بر ذکر محرمات تقرب نموده است و در تفسیر تقرب موجود است و بدیه داشت

دلیل غفله از قید باده قرار داده فان الانفصال المعنوی کیف يتصور الخ بدتر است از خود
 چه صاحب باده انفصال صورت و معنی را با نچه بیان کرده است در همان قول از ان غفلت
 و اطلاع بر اختراعات این بزرگوار صاحب تفسیر احمدی را قبل از ظهور آن زبان ممتد امکان داشت
 و طرذا آنکه صاحب تفسیر احمد در حاشیه بهمان مقام نوشته داده بدوجب قوله وما اهل به غیر الباطل
 بحسب المنزلة تقران الله غیر الله حرام و ندور الا و لیا ما دل بان المنزلة و ثوابه لم یس لغوی
 بیان مورد از ان خود ظاهر است قوله و ایضا بنی علی عدم الفرق تا زمان صاحب تفسیر احمدی که همان
 باده موجود و آنچه از الفاظ آن تنها در بران تفریع نموده مسئله موضوعه این بزرگوار که پس از آن
 زمانه فرق در میان آن و این صاحب احمدی گنجایش نداشت در اینجا امر است و حسب التنبیه که صاحب
 تفسیر مسئله موضوعه باده را هم تسلیم میکند مسئله موضوعه خود را هم تصحیح میکند و قابل است با فرق
 در هر دو مسئله و صاحب ای استدلال می نماید باینکه ما اهل به غیر الله مسئله خود صاحب تفسیر
 بهمان آیه مطلب خود را مستندی نماید این معنی چگونه صورت بند فایده صاحب تفسیر و اتباع
 او در این مسئله سخت مضطرب و حیران و اقوال شان بنایت پرکنده و پریشان اول که ما اهل
 غیر الله را تفسیر کردند با و از بر آورده شدن و در اینجا غایت نکیر نمودند بر آورده ذبح اهل و غیر
 ذلک و چون در ان واد بدار گرفتار شدند محل کردند بر ذبح لالتقرب الی غیر الله و شایعیه بر جمیع
 واردی کردند زیاده از ان بر خود گوار نمودند و چون که در تقرب هم نوبت کلام رسند مسئله را

می آویزند حال آنکه اهل بی غیر الله خیرست دیگر مسئله نیز غیر الله خیرست دیگر اشارتی به
 اجمالا مناسب نمود باید دانست که لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی نذر شرعی ایجاب
 غیر واجب تقریبا الی الله و عرفی آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز می گویند و نذر اولیا بزرگوار
 مباح است کمی آنکه بگوید الهی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بخدا مزار آن جمیع رسالت دوم
 آنکه بگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا کنید که این مراد حاصل شود از طرف شما
 در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید شما شود سیوم آنکه آن بزرگوار
 در جناب الهی وسیله و شفیع سازد گویای گوید الهی بپرکت روح فلان بزرگ و بخی عبادت
 و مهربان خود برود و اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال را تو بدم و ثواب آن بخواد روح آن بزرگوار
 سازم تا از بر جان بان بزرگ خوشتر شود شوی آنکه لقمه نقطه است از رساله نذر و مکرر
 رفیع الدین که در همین باب ما رسیده و ممانت مراد صاحب احمد که نذر اولیا و ماول الخ
 النین ما قال مولانا محمد حسین موافقا للفقهاء المحققین فی رساله فی النذور و نذر شیخ بزرگوار
 و امثال آن حرام است و بنده مانند آن که بنام شیخ سعدی بویج می کنند اگر وقت ذبح نباشد
 گرفته باشند گوشت مردار شود و خوردنش روا نباشد قال الله ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله
 علیه وانه لفسق و اگر نام خدا بر اسم الله انداخته ذبح کرده باشند اگر چه در آن نیت نباشد
 و اگر ظاهر خوردنش حلال باشد لکن غیر متعارف و بزرگوار باید که بخورد و الا حلال گان

که این نذر حلال است پس گمراه شوند انتهی بخروند میگویم تنبیها لازم و تکمیل الاصل الاثم نکته
مسئله صاحب تفسیر غریزے که منکوت است که اینها فاما در انتقام اعتراف است باینکه نذر فحیم
جانور بنام غیر خدا بقصد خوردن گوشت برای ثواب آن حرام جایز است و همین است مراد
صاحب تفسیر احمدی که ابو مصحح فی کلامه پس استفا چرا بران بیچاره عتاب نموده و چرا نذر را بیا
علی الاطلاق تقرب با و لیا قرار داد و از آنچه از کلام موافقین ذکر نمودیم ظاهر که در نذر اولیا یا کولی
و ذبح جانور مرد و برابر صحیح و غیر صحیح در هر دو صحیح و غیر صحیح فالحکم بالاطلاق و الفرق تکلیف فاسد
و النذر الحرام بحبل الماذر عاصیا لا تاثیر له فی المنذور و یقی علی ملکه که ابو فی عامه کتب الفقهاء یقولون
حرمة المنذور بطلانیه یقولون ما لم یقصدوا صرفها للفقراء و قوله لما تقر فی الفقهاء من استثناء النذر
الی آخر العمل این جوابه بسبب استحواله کتاب ضرر و بود و آنچه مامد اینیم این است که الذموی مخالف
لما تقر فی الفقه در اشباه و نظایر بنید که در مباحث قاعده ثانیه می نویسد الشافعی فی
بیان عدم اشتراط استمراره و اوضح باد که انتشار و توقع این حضرات در اعلاط عدم
النفقات است بقیهیات مادرین جاسخی چند از مقررات فقه ذکر می کنیم اول نیت و عباد
که شرط است وقت آن اهل عبادت حقیقه او حکما و نیت مقدمه علی شروع باقی نما
تا وقت شروع حکما اگر بعد نیت مشغول نشود بخیر که غیر جنس منوی است صاحب اشباه
در ذیل الاصل ان وقتها اول العبادات بتفصیل نوشته و از فتح القدیر نقل نموده المراد

اما پس من جنبها مایل علی الاعراض قدم در سر و نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یالی بمتاف
 من النیت و النوی پس در نیت نیت گاه و غیر خدا بلکه در نیت ذبح گاه و بر غیر خدا و در نیت
 که ذبح است نام خدا ایمان آید آن نیت سابقه باطل گردید سوم در نیت کفایت
 نمی کند بلکه تلفظ شرط است در اشتباه نوشته منها النذر لا یکن فی احياء النیت بل
 من التلفظ بمرحله فی کتاب الاعکاف و حموی نوشته و منها ما فی الجامع الصغير
 و ملک شاه بالهیه و غیر فتنوی لاصحیه کون لاصحیه و عنده لا یالم تلفظ و ذکر الحاکم الا خلا
 و بلکه روی الحسن و نوشته تمامیه لاصحیه یصیر بها ایضا عند ما و الزعفرانی لا یصیر بالشرع
 حتی یوجهها لماله و یفرق بین ندوین ماله و اشتری عبد التجارة و لو لم یشره بل کات عنده
 فانما لاصحیه لا تصیر بها انتهى فلترایع این فواید محفوظ باید است که درین بحث بسیار معتد است
 این است ملخص و محر تعریفات مردمان بر استفاد شایسته تخریر جواب ایراد مولوی غیب الحکم
 نجالی ثم الکهنوی که خیلی شک نامر لوط بود و پدر خند مگر جواب ازان هم پریشان نماد است
 از مواخذات خارج بحث پر است و به تحقیق اصل مدعا اشتغالی نیت در نقل بر دو قایم
 نیت حسته چندی ذکر می کنم قال الکهنوی گاه و غیره در صورت مذکوره حلال است و خود
 آن موجب شریع شریف درست خصوص در صورتیکه ذابح غیر ناوی باشد قال الدکتور
 ذابح نخواهد بود و الا وکیل ناوی و نایب و پس نیت موکل و نایب در محل و حرمت تاثیر

خواهد کرد گمانی الا ضحیه انتهی قبل علیہ نیات در نیت نزد خفیه جاری نیت و شافعی گفته اند
 که جایز است توکیل در نیت بشرط اقتران نیت با قبل مثل تقسیم ذکات و فوج اضحیه که
 جایز است آنکه وکیل کند کسی را که ذبح کند و نیت کند و این همه مذکور است در جمعی
 شرح اشباه پس تاثیر کردن نیت موکل و منیب در حل و حرمت اصل ندارد و دوم در
 نقد موجود که محوسی گا و را بر اسلامی داد که نام ناکر معبود است ذبح کند مسلم نام خدا
 ذبح کرد گوشت او حلال است و قول او کالاضحیه قطع نظر از تصحیح تمثیل قیاسی مع الفارق
 است که در اضحیه نیت شرط است بلکه تلفظ هم شرط است علی الاختلاف پس قیاس
 کردن دیگر ذایج بر انصورت جواز ندارد و نیز ذبح جانور دیگر منحصراً در وکالت نیت
 هم می باشد قال الکنه ما قصد به التقرب لغير الله عبارة عن الذبیحة التي لم يقصد
 بذبحها اكل لحمها بل قصد به الذبح الى الغير كما سياتي قال الدبوسي في المسائل بدلول لغو
 لقوله ما قصد به التقرب لغير الله فليس وجه دلاله للفظ على هذا المعنى والا فهو مردود
 على قابله قبل عليه المدلول ليس منحصراً في المدلول اللغوي ولا هو الغير المراد في كل موضع
 في الشرع بل هو المدلول الشرعي ما خود من استقاراً حيث استند به للتجارت فانظر
 الفارق و اسکت اذیر و عالمک ما اورثه علی الغیر و تفکر فی الحجاب فان الایراد مشترک
 بل ما خود من کل انک ثم اعترض الدبوسی علی قوله بل قصد به الذبح الى الغير انتهی لقوله

ماذا ارادوا بالغير فليس يحسن يتكلم عليه انتهى ولا يخفى ان النعوه باسئال هذه النعوات ليس من
 شأن المحصلين قال الكهنوتي قدام السراجية الكفا في اذ اذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح
 باسم الله و اراد باليسوع يحل قال الدبلوي بنواعين منسب القائل بالحرمة فانه يقول لو قال
 رجل بحضرت الناس الى نذرت ان اذبح بقرة لله و اراد باله السيد احمد على اعتقاد
 الحلولية تحل ذبيحة كاذبة لا خلل في نيته بل هو خلص النية لذلك اعتقاد في اعتقاد
 حلول الله في السيد احمد كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله
 هو المسيح بن مريم فخطا في النعوت من الخوان فعوانه حق و معقولة باطل تتجلف بال
 قال اني نذرت ان اذبح بقرة السيد احمد فانه اخطاني الخوان و النعوت معا كما لو ذبح
 النصراني باسم المسيح عليه السلام لما قال مشير الى مسئلة السراجية بنواعين منسب القائل بالحرمة
 فقد اقران العبري الذبح و مدار الحل و الحرمة هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة
 و هواد المورد و اما ما فرغ عليه من قوله فانه يقول ان قد اخطاني عنوانه فان مسئلة الذبح باسم
 الله و باسم غير الله شئ واحد بل نذرت ذبح البقرة لله و لغير الله شئ آخر فالعنوان ان
 على تقدير صدق اقراره و اعترافه يكون اني سراجية عينه في ان يقول فانه يقول ان اذبح
 رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله و اراد به السيد احمد تحل و في ما قال سوي عدم
 استقامة التفرع فلاح ظاهر حيث قال ارادوا باله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل

ذبيحة لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية بعد الانفاق قول ارادة السيد محمد من النية على
 اعتقاد الجاهلية حتى عنده ام باطل فان كان حق فهو من الجاهلية وان كان باطلا فالحكم
 بانه لا خلل في نيته بل اخلص النية باطل قطعاً فان الارادة هو النية قال الكهني اما
 قول المفسر فيقول العالم العارف المحدث الاصولي المفسر حاجي الخراساني في التفسير الاحمد
 ان البقرة المنذورة كما هو الرسم في زماننا حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير البقرة وقت الذبح
 عليه وان كانوا يذرونها لم قال الله لكونه القول لعارضة اقوال جم غفير من الفقهاء
 كما سيحكي فليفتح يقول في القابل وجميع مخالفتها اقوال العلماء الكبار ومع هذا فنقول
 حلال طيب محل اشكال اذ لا شك في وقوع الاختلاف في حل هذه الذبيحة وتعارض الادلة
 ومتى كان كذلك كان محلاً للشبهة ومن قاعدة الفقهاء ان اذا اشتبه الحل والحرام غلب
 جانب الحرمة اخذ لما قيل عليه دعوى معارضة الجم الغفير من الفقهاء ومخالفة العلماء الكبار
 تقول صرف وتفهو محض لم يثبت منه شيئاً وما قال كما سيحكي لم يثبت منه شيء الى آخر الجواب
 وكذا دعوى تعارض الادلة لان الدلائل التي اوردنا اللموى قد اطلت ونحوها اخر ادلة
 المؤيد من تحت ونقل من لا اخر دعواه كون محل النزاع محلاً للشبهة والعمل بالاحتياط و
 في الايضاح في الرجوع من دعوات التفسير الغريب والاستفتاء قال الكهني والحق
 الشفيع ما قاله مولانا محمد حسين في رسالة المنذور ان قال الله لفظ طاراد من عباد

دلالت بر وقوع شک در حال این چه میکند لهذا مستقیماً از خوردن آن منع معوده اند و قوا
 بر غیر نقیها که فیما بعد منقول است شک دلالت بر حرمت می کند قالاً خذ ما اولی اذلا
 قول الشاک قبل علی عادت عقلا است که برگزیده شک معلوب مخالف می شود غلط
 می اندازد که اینک فوج بسیار می رسند مخالف با سماع اینگونه کلمات بر عواید پریشان می گرد
 از همین قبیل نخستین کلمات این بزرگوار که اقوال جمیع غیر نقیها فیما بعد منقول است
 قول یک فقیه تحریر و عالمی صغیر می در جواب بگوید و مقابله دیگر که ظاهر اند
 قال الکافی ما قلنا من المحار و غیره ان قد میایا کل منها کالذبح لید و المنفوع للضعیف
 و غیره و ان لم یقه میایا کل بل لید فیها لغیره کان لتعظیم غیر الذبح قال الذبی و اذا کان المراد
 من الاکل اکل الذباح فذبحه القصاب بل اکثر الولا یمن و الاخر اسن یخرج منها اذا اکل الذبح
 منها غیر مقصوده لا معمول بقول لکان الذبح لید و المنفوع للضعیف و غیره سهو ظاهر او
 الضعیف لیس اکل الذباح صحیح علی هذا ان یكون ذبحه القصاب و الولا یمن و الاخر اسن
 محرمه نیست تعریف و مکتوب فقره ان قد میایا از تعریف می نماید و ان لم یقه میایا المراد
 اما اکل الذباح و غیره فان کان الاول کان ذبحه القصاب و الولا یمن و الاخر اسن محرمه
 و اکل الذبح فی القسم لانی القسم الاول فان کان المراد اکل الذبح فلیزم ان یمکن الذبح
 فی آخره یحطرات الاحرام و الذبوره معوده لید و کذا فی کتاره انی کلمات کلمات است

حرکات و ایضا فالرفع الی غیر این کان حالا فکیف صارت بذه الذیحه محرکه و ان کان حرکات
 یصح جعله مدار الحکم الشرعی از الحرام ساقط عن درجه الاعتبار قبل علیه ان اشتغال انظار ما فی ذه الذیحه
 لا حاصل فی الاضغاع الاوقات و ما فیها لا یصح علی من له ادنی فهم و تمیز و یکنی بلفظه مر علیه ان العباد
 الی یروون و علیها بی التي فی روایت در المتحار استدلال بهانی فتواه فالرود علی العبارة رد
 سنده اینست شخص منجست بالجملة چون قال قیل تطویل کشید مولوی رفع الدین حسا و مولوی
 هم تحریر و اخذ و هر چند تنزیلی نمودند فاما صاف صاف بیان کردند و تکلفات را در میان آوردند
 و از انچه مذکور شد بهمان ازیم فی مایه مولوی رفع الدین حسب صورت منازعه فیها را این منطوق
 فرمودند و دوم مانحن فیه که طالع از روحانیات جنبه بر سر بعض مردمان تصرف می کند و اخبار
 غیب میدهند و پرستشهای خود می خوانند و در میگیرند و اگر کسی درین تقاضا کند او را ایزد میرساند
 شیاطین و عین معبودان باطله اند که برای خود عبادت می نمایند تقرب بایشان مثل جلالت
 اتمهی و ظاهراست که این صورت را با صورت متنازعه فیها هیچ علامه نیست بالاخر مولوی که
 بشوره و اصلاح شاه حسب دعوای رفع الدین حسا رساله نوشته و در آن تنزیلی نمایان
 بر حدیثی که خبری از ان سابق مذکور گردیده است نمودند مولوی بران الدین در رساله مذکور
 و تفصیل و تصحیح مطلب تفسیر غریبی تا و ل پر دخته نوشته اند خلاصه سخن آنست که با فو
 مذوره که برای بزرگه مقرر شده است اگر منظر است که مسلمانان خود می شنیدند

و اگر اراقه الدم مراد است پس باید دید که نذرهای فرج یا ایام اضحی است یا نه در صورت اول
 گوشت حلال و تنبیلش با گوشت بازاری جایز و ثواب برون تر است در صورت ثانیه گوشت
 گوشت حلال و تنبیل جایز اما ثواب نخواهد یافت آنچه بعضی عوام عدم جواز گوشت در نذر
 و نیاز مطلقا عدم میدارند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس اینجی موجب حریم گوشت او نخواهد
 و مخفی نیست که نذر عوام نذر بمعنی نیاز است که از تقریر و بخلاف ذی الجنب که اینجا نذر و نیاز و قمار
 یکا است پس قیاس برون شاید انتهى در تخصیص ترب ثواب بر اراقه الدم در ایام اضحی غلطی
 رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقه الدم حسب مذهب الشریع ذکر نموده بدایای
 کبیر و اضحی منقذ و عقیده و دفع بلا و نذیه جان بپارن را و این قسم فرج را عبادت قرار داده حال
 آنکه عقیده و دفع بلا و نذیه جان بپارن را ایام اضحی تعلق نیست و در بدایه در باب الهدی نوشته و بخور
 فرج بقیه الهدیانی ای وقت شایر و در دفع البذر نوشته الحاصل آن دم النذر و الکفارات و بدی
 بخور قبل ایام النور و لا یخو دم المتعد و القرآن و الاضحیه الا فیها و دم الاحصار بخور فی قول ابی
 و ابی یوسف قبلها و لا یخو عند محمد و آخر همه صاحب مفتوی مختصری این چنین اطلاق نمودند
 جز آنکه غیر از این صورت سوال کسی گویا نذر یا مرغ بنام که ام شهید یا ولی فرج نماید یا صرف بلید
 یا شیر مرغ نیست نیاز که ام بزرگ بزد و ملکار بخورند این نذر و در چه حکم است و خوردن
 طعام نیاز و نذر مکین و فقیر را جایز است انبیا و اهل قول را چه حکم است جواب فرج کردن

جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید خواه خیراتیان حرام است و اگر تقصد
 تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد ذبح آن جانور هم حرام و مردار می شود و ذبح کننده مرتد می شود
 و توبه ازین فعل شیخ لازم است در تفسیر کبیر و تفسیر نیشاپوری و دیگر تفاسیر مرقوم است قال
 و لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحه التقرب الى غیر الله صار مرتدا و ذبیحة ذبیحة مرتد انتهی و اگر چه
 و شیر برنج برای فاتحه بزرگی بقصد ایصال ثواب بروج ایشان بجهت خوراندن آن بجهت تقرب نیست
 است و طعام نذر الله اغنیا را خوردن حلال نیست و طعام نذر الله این است که کسی بگوید اگر مرض
 مرا شفا شود یا مرادمی باید یا کار فلانی من شود بر دمه من اینقدر طعام است برای خدا خواهم خورم
 یا نذر الله است و اگر فاتحه بنام بزرگ داده شد اغنیا را هم خوردن در آن جایز است والله اعلم

باب دوم در مکاید سحریه و حیل و تلبیس و اغوار و مردم را بجهت خود
 مائل کردن و انواع این جنس بسیارند و زیر هر نوع افراد بسیار منظور بود که به تفصیل تمام شرح آن
 نموده آمد فاما بسبب پیش آمدن بعضی عوائق سردست دست نداد بر ذکر امهات و اصول آن
 کلیات می رود انواع کلیه جامع جمیع اصناف و افراد جزیه باشند و اندکی مکاید اسمعیلیه
 مکاید اسحقیه از مکاید اسمعیلیه آنکه آیت و حدیث را در هر جا ذکر نموده که امر است خلافی معتبر آن
 و مقبول فاما مقصود از ذکر نه تذکر مراد آن آیه و حدیث است بلکه غرض صرف تلبیس و تضلیل
 و اغوار مردم بر تصرفات در معاصی و الحاق احکام منکره دین جدید بنام نهادن فواید نامافیه

بداند که این بر احکام از آیه حدیث ثابت گردیده حال آنکه اصلا مناسبتی نمی باشد و این
 عام بود در تمام تحریر و تفسیر مولا که بحقیق از اهل بی بیعت و کسی را جای ذم زدن نیست
 بر آیه حدیث که در تقویة الایمان کور است از آن در تفاسیر معتبره و شرح حدیث
 مستند باید دید آنچه گفته ام در مقام ظاهر گردد و درین اوراق بعضی جاها که اشارت
 هم زده و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سیواد اعظم مومنین میدانست
 استاد بیکلام موقوف نموده گاهی کسبی در تفسیر و شرح حدیث نام کشاد بر زبان می آورده
 و اجتهاد را برده اند و نیز نموده بدین سبب کثری را تردنی دارد قبول آن مسلک شش می آمد که
 طریقه شاذه یا ذره بکسی از مفسرین شرح و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین
 استنادی ندارد و مخصوصا جمیع مسائلی که بیدار و مستبعدی نماید که از همه رسالت یا
 مولا عبد العزیز مولا کو رافع الدین بر ما شرک باشند و توحید خاص نصیب مولا می باشد
 آنهم نه تصنیف صراط المستقیم چه بعضی امور که در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا
 تصنیف صراط المستقیم از امور محمود و محدوده بوده اند و گمانیکه در اوایل دلمه بود و در حکم
 ظاهری از اظهار اتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعای دینداری و گذرم غای مغالطه خود را
 بدیناقت حال توبه آغاز نهاده اند چون نوبت امامت مولا کو استحقاق رسید که عجب بنیاد
 نهاده و آن اینکه ذکر مسلمانی نقل و سه نیز بر خود حرام نمود بر سخن که از قلم بر آید باشند و ظرافت

هم عام تفسیر و شرح و تفهیم و اصول عقاید و سیر و قصص و حتی که ملفوظات مشایخ هند و بن حلیه
رام و حشمت خور و گار از اسیر نام نموده عالم از ناواقفان را در خارتان کشید و چون برده از غریب
ایکبار افکار بدشته شد صورتی با آن خباثت ظاهر گردید که بریننده می اختیار لا حول و لا قوة الا بالله
بر زبان آورد آن تصرف در نقل با انواع و اصناف گاه کفیه را از میان عبارت منقول حذف کردن
تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در مکیه اول می آید گاهی زیادت یک جمله در میان عبارت
از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه شکات بمقدمه استمداد گاهی اکتفا بر نقل قول مکیه در آن عقب آن
چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برای زیارت قبور گاهی بحواله برگشتی با وجود نه بودن آن
در آن کتاب چنانچه در حواله طبعی مکیه و بالجملة انواع کارشنا نیا نکار رفته است محل افسوس است
اگر خوف خدا مانع نیاید از قضیت و نیام نرسید که فاسق و فجار بلکه کفار را هم پارسیت و ظهور
از دالت در دنیا از این جزاها در امور دینیه و دنیوی مانع می آید جو انمردی تتبع نموده قریب جا
در نقل تصرف و خطا بر آورده از فقیر میگفت که این بایسته مایه فریست فقیر انم قبل از آن
بررسی چند محل مطلع نموده بود و از الحین که دم تحریر این اوراق است در دیبه دارم از خود
کتب هیچ یک نیست و رند بر همه آن مواضع اطلاع می کردم حالا بحکم مالایه که کلاما سیر کلاما
عجالتا نموده است بقل می آید شستی نمونه از خزانه قیاس کن بر کلمات که بهار مکیه اول
در نایه سائل سحر ابوال سسی ام نوشته قال الملک علی قاری فی شرحه علی مشکوٰۃ انما

اتخاذ المساجد عليها لان الصلوة فيها استئنا بالنسبة اليهود ويدل عليه قوله صلى الله عليه وسلم
لعن اليهود والنصارى الذين اتخذوا قبورا خياهم وصالحهم مساجد وجالوا في عمارت يبرج من كور
چنانست قال ابن الملك انما حرم اتخاذ المساجد لان في الصلوة فيها استئنا بالنسبة اليهود انتهى
وتقيد عليها يقيد ان اتخاذ المساجد بجنبها الالبس به ويدل عليه قوله صلى الله عليه وسلم لعن اليهود والنصارى
الذين اتخذوا قبورا خياهم وصالحهم مساجد كبره دوم در همان جواب نوشته مكان بر قبر مثل قديما
وغيرهم ساختن حرام و ممنوع است بموجب حديث وروايت كنه و بعد نقل حديث جابر رضي الله
شكوة نوشته در مورد از ياد حديث عام است كه عمارت نموده شود يا خيمه استاده كننده
چنانچه از ترجمه شكوة شيخ عبدالحق و شرح شكوة ملا علي قاري معلوم مي شود و انهي خالا نيكه ملا علي
قاري بعد نقل از كتاب توبتي تحصيل الوحيين اجدما البنا على القبر بالحجارة و ما يجرى مجرىها و الا
ان يضرب عليها خبا و در نحوه و كلاهما منهي عنه لعدم الفائدة فيه نوشته است قلت مستفاد
منه انه ان كانت الخيرة لفائدة مثل ان التقيد تحتها للقراءة فلا يكون فمته قال ابن الهمام و اختلف
في اجلاس القاريين عند القبر و التحار عدم الكرامة باز نوشته قال بعض الشراح عن علمائنا و الا
المال فقد ابا جالس البنا على قبر الشيخ و العلماء المشهورين ليس و ريم الناس وليست كجواب
فيها مكيدة سيوم در جواب البت و نه نوشته نماز كه از دن مقبره ممنوع و مكروه است بموجب حديث
در وايات فقهي و چه حديث نقل نموده اول گفتن عمر رضي الله عنهما بن الملك ر القبر القبر

دید که نماز میگذارد و نزد قبر حال آنکه در نایه مسایل و اربعین حصر استلال در مرقوع نموده است
دوم حدیث ابی و ثقه غنوی لا تجلسوا علی القبر ولا تصلوا الیهما که بامری مناسبتی ندارد و سوم
حدیث ابن عمر رض از ترندی و ابن ماجه حال آنکه ترندی در آخر آن نوشته داده است حدیث ابن
عمر لیس بدک القوی و قد تکلم فی زید بن جبره من قبل حفصه چهارم حدیث ابی سعد حال آنکه ترندی
نوشته در حدیث فیه اضطراب بکلیه چهارم در جواب سوال مقدمه نموده و فی شرح المکوه
لما علی قازی ذنب بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع فی الرحله زیارة المشایخ و قیوم
و الصالحین انتهى حال آنکه عبارت شرح مذکور این است و فی الاحیاء ذنب بعض العلماء الی الاستدلال
لعلی المنع من الرحله زیارة المشایخ و قیوم العلماء و الصالحین و ما تبین لی ان الامر لیس کذا فی الزیارة
ما مر بها بچگونگی نهیتکم عن زیارة القبور الا فرور و ما و الحدیث انما ورد دنیا عن التذلیع المذنب
من المساجد لئلا یأبیل لایة الاو فیها مساجد فلا حاجة للرحله الی مسجد آخر اما المشایخ فلا
بل برکت زیارتها علی قدر درجه جاتهم عند الله ثم لیت شعری لی یمنع هذا القایل من شد الرحال فی القبر
و الا ولیار فی معنایم و لا یبعد ان یکون ذلك عن اعراض الرحله کما ان زیارة العلماء فی الحیات
من المقاصد مکیده نیم در جواب سوال ثبوت و دوم نوشته این صورت که در سوال مرقوم است
استمداد است چنانچه از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح می شود پس این
مختلف فیه است و ان است که استمداد نزد قبر غیر انما منکر شده اند آنرا فقهایی گویند که

نیست زیارت قبر برای رسانیدن نفع یا موت بدعا و استغفار را ایشان پس استمداد نمود
 از غیر اینها نزد قبر ولی و شهید ممنوع است و محظور مگر بعضی فقها که قلیل اند بطوریکه در سوال دوم
 اجازه داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الظواهر ترجمه مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق دمشقی و شرح
 ایشان مرقوم است و فرمایش فلینظر فی ترجمه الشیخ و عبارت کذا و اما استمداد بابل قبول در غیر
 یا غیر امتیاز منکر شده اند از بسیاری از فقهای گویند نیست زیارت قبر برای رسانیدن نفع
 یا موت بدعا و استغفار و قایل گشته اند بعضی از ایشان و ظاهرا نیست که از فقهای آنانکه قایل بسمع
 ادراک میت اند قایل بجزا زنده اند و آنانکه منکر اند آنرا این را نیز انکار کنند و نیست بصورت استمداد
 مگر اینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب آبی توسل روحانیت بنده مقرر گاه
 گوید خداوند بزرگوار این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را بر آورده کرد این حاجت ما را ایاندا
 زیرا این بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا ولی و شیفاعت کن مراد خواه از خداست
 مطلب ما تا قصداً حاجت مرا پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و رسول پروردگار
 تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این بحث را اول در زیارة القصور نوشته و در عدد هفتم
 بحث بر کتاب الیها آورده در اینجا بتفصیل تمام ترداد تحقیق و ادعای ما یا سایل که منقل عبات
 ترجمه شیخ بر فاخته نوشته عبارت کذا و اما استمداد الی ان قال انتهی کاری عجیب نموده اند
 بر نحو کتاب کثیر الوجود جراتی است عجیب این عبارت بعینها در کلامی مقام نیست اول آن آخر

از عبارت شیخ گرفته جمله ظاهر است که از فقها آنکه قابل سماع و ادراک است اند قابل مجاز اند و آنکه منکر اند از ادراک
 نیز انکار کنند انتهى در بیان داخل نموده در آخر نوشته واد انتهى لاقوله الا بالسماع باوجودیکه بودی در جمله کلام
 شیخ و اتبع و حتی بحسب خلی فقهیه شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث استمداد و در فاتیحه بحث علم و سماع تصریح نوشته است که
 انکار کنند از اگر قابل باخبار و سکروین ایشانند مسکراستمداد و سوتی و برین تقدیر جواب بحسب شخص خود مطلق گردیده
 تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها مسکراستمداد بعضی که بطور قلیس اند جایز داشته اند چنانچه شیخ لغوی در کلام شیخ لفظ
 و کثیر واقع و مقابل آن قلیس است پس مشتق تبت مسکراستمداد قابل از اخبار آنکه از کثیر مقابل قلیس برانست که شیخ در خبر
 حواله تمام بحث نموده بر کتاب الجهاد در اینجا نوشته مسکراستمداد از آنکه بعضی فقها گفته اند که بعضی الفقهاء در سماع
 نوشته کلام در مقام سماع اطباء تطویل رسید بر نعم مسکراستمداد که در قرب این بیان مبدیه اند مسکراستمداد
 استعانت را از او بارجاء که نقل کرده شده اند ازین کتاب بار بار از زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق اند و خود
 اند و مردم را بدان شعوریت و توجهان بحال ایشان یا شرک بخدا عجله ام صنام میداند انتهى به عین که فقره مسکراستمداد
 بسیار فقها از کلام شیخ نقل نموده حال آن فقها که در اینجا نه گویند از سماع آن غماض نموده تصرف کمی و شیخی را
 تفصیل کتر اندیده زیاده ازین سماع خود بدست کشیده ششم در بعضی جواب سماع به نام نوشته استعانت و
 از اهل قبول به هیچ که باشد جائز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ شریف که زبان عربی نوشته است
 اما الاستمداد باطل القبول غیر النبی و الانبیاء هم فقها گفته اند که کثیر من الفقهاء و قالوا الیس الزیارة الا لله لا لخلقه
 و الاستغفار لهم و ایصال النفع الیهم بالادعای و تلاوة القرآن انتهى ازین عبارت شیخ غایه الزم و النفع

چنانستفاد گردید که قبول دنیا علیهم السلام ازین حکم که ممانعت اعانت و استداد است از اهل قبول مستثنی اند بلحاظ
 اینکه این از ادعای مزج حیات ابدی ثابت شده که در از اسوا شهادی فی سبیل الله ثابت نیست حال آنکه
 حیات آنجا مامل حیات دنیایت بلکه احکام حیات دنیا دیگر است و احکام حیات آنجا دیگر بنا بر این استثنای
 نمی آید و حق آنست که انکار آنها تمام است از آنکه استمداد از قبول دنیا کنند باز قبول غیر ایشان هم جایز نیست مگر
 در جایز نمودن استعانت و استمداد از اهل قبول هر چه که باشد به تفصیل قول واحد از خلاص مایه سایل نموده
 نظر از انکه شیخ عبدالحق در سبک برین را رد نموده و بر این غایت نگیر کرده و از کثیر من الفقهاء کثره ایشان
 فی نفوذ است کار عجیب نموده بلکه بعد دعوی نویسد چنانچه شیخ عبدالحق در شرح شکوه می آورد در نقل
 عبارت از انچه در مایه سایل نموده هم افتکار کرده باینندگان بدانند که شیخ اختلاف هم نقل نموده و در سبک
 مطابق مذکور نیست ظاهر است که از کلام شیخ دعوی محبت ثابت نیست طرزه تراکیه این کلام را بر استمداد
 خود آورده باز از انچه می کند قبول خود و حال آنکه حیات آنجا مامل حیات این دنیایت بنا بر این استثنای
 نمی آید بچنان اند اندی قدر نفهمی که شیخ نقل نموده از نقل منع متوجه نمی شود و هم این از کجا که برای استمداد
 دنیا شرط است چنانکه در ان جهان است کفایت می کند در بردن حیات مزج مامل حیات دنیا که انجا و شما
 ایمان قرار داده از کمال بدینی است شیخ در شرح سفر السعادت در باب فصل دوم المعبد نوشته است عدم
 اکل ارض احاد انبیا را کفایت است از حیات و ای سبک بدن فزین بی اعاده روح چه فایده دارد
 و این منی است بر مسئله حیات انبیا که بحیات حسی دنیوی موصوف اند بالا تر از حیات شهید که انبیا

حیات مخوی اخروی و درین سلسله پیکس را از علما امت اخلاقی نیت انتهی بالجملة نیت
 کلام بحسب ظاهر است در رد اسحقیات به تفصیل نوشته ایم نقل عبارت شیخ از رد و باب ترجمه
 مناسب نموده و ضرورتی نیت نقل عبارت شرح عربی که بعینها مطابق ترجمه است
 در باب زیارت القبر نوشته اما استدلال باین قبور در غیر نبی صلی الله علیه و سلم با غیر انبیا
 علیهم السلام منکر شده اند از بسیاری از فقهای گویند نیت زیارت قبور مگر از برای دعای
 موتی و استغفار برای ایشان در ساندین نفع بایشان بدعا و استغفار و تملک و تخریب
 و ثبات کرده اند از مشایخ صوفیه قدس الله سرار هم و بعضی فقهای حقه الله علیه و سلم
 امر محقق و معتبر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از
 ارواح رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اولی خوانند امام شافعی گفته است رحمة الله
 قبر موسی کاظم ترقی محراب است مراجعات دعا را و حجت الاسلام امام غزالی گفته که
 استمداد کرده می شود بوی در حیات استمداد کرده می شود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ
 عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف می کنند در قبور خود مانند تصرفهای
 ایشان در حیات خود یا شتر شیخ معروف و عبد القادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیای
 شمرده اند و مقصود حضرت شیخ خود دیده و یافته است گفته سید احمد بن مرزوقی که
 از اعظم فقهای و علمای مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس خضری

از من پرسید ادا حق قرینیت یا ادا دیت من گفتم قومی میگویند که ادا داجی قوی تر است من
 میگویم ادا دیت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که دے در باطن حق است و در حضرت
 اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آنست که محصور و احصا کرده شود و یافته نمی شود
 در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزیست که منافعی و منجالیفات این باشد و در دکنه این را بخیر
 ثابت شده است بایات و احادیث که مروج باقی است و او را اعلام و شعور از این و احوال
 ایشان ثابت و احوال کامل را قرب و مکانی در جناب حق ثابت است چنانچه در حیات
 بود یا پیشتر از آن و او یار اگر کمالات و تصرف در احوال حاصل است و اینست مگر احوال ایشان
 را و آن باقی است و تصرف حقیقی نیست مگر خودی غرضشانه و همه بقدرت اوست و ایشان
 فانی اند در حلال حق و حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود در احدی را چیزی بواسطه
 یکی از دوستان و عیال و مکانی که نزد خدا دارد و درین باشد چنانکه در حالت حیات بود
 فعل و تصرف در برود و حالت مگر حق را اصل حلال و نعم نواله نیست چیزی که فرق کند میان
 برود و حالت و یافته نشده است دلیل بر آن در شرح شیخ ابن حجر در شرح حدیث
 لعن الله اليهود و النصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد گفته است این بر تقدیر است که نماز
 گذارد بجانب قبر محبت تعظیم وی که آن حرام است با اتفاق و اما اتخاذ مسجد در حواله قبر
 صلی الله علیه و سلم یا صالحی و نماز گذاردن نزد قبر دے نه بقصد تعظیم قبر و توحه

بجانب قبر بلکه نسبت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت بمرتبه قرب عبادت قرآن روح پاک را
 جبرجت نیست در آن در آخر باب نیز می بایست متعلق باین سخن تمام گردانید بحث اشاره الله تعالی در کتاب جهاد در
 قصه قتلی بدر و الله اعلم عبارت ترجمه مذکور در کتاب جهاد این است و اما استدلال باطل قهر منکر شده اند
 آنرا بعض فقها اگر انکار جهت آنست که سماع و علمیت ایشان را برابران و احوال ایشان را بطلان
 او ثابت شد و اگر آنست که قدرت و تصرف نیست مرثیان را در آن موطن تا مدکتی بکجا محسوس
 ممنوع اند و مشغول بانچه عارض شده است ایشان را از محنت و شدت انچه باز داشته است از دیگران
 ممنوع که این کلیه باشد خصوصاً دشمنان متعین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود و ادراج ایشان
 از قرب در برنج و منزلت و قوه و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مرز از آنرا که متوسل
 بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و حیث دلیل بر آن و تفسیر کرده است چنانچه می گوید و انما راعا
 غرق الایه را بصفات نفوس فاضله حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از بدن و نشان می
 بسوی عالم ملکوت و سیاحت می کنند در آن پس بقدرت می کنند بظلمت قدس پس میگردند بشفقت
 قوت از دبر برات و لیت شعری چه میخوانند ایشان با ستم و او را که این سفره منکر اند آنرا انچه ما فهمیم
 از آنست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا می کند و طلب حاجات خود را از قرب جناب غزه و غنی و
 و توسل می کند بروحانیت این بنده مقرب بکرم در درگاه عزت و سی می گوید خداوند بمرتبه این بنده
 تو که حرمت کرده برو و اگر اکر کرده او را و لطفت و کرمی که بوی دار بر آورده که در آن حاجت مرا که توسل

این گفته از سنده نیز یکی بی خبر خدا و دوی شفاعت که از خود خواه از خدا که بستم و مطلوب و قضا کننده خدا را پس
 و اصول هر دو کار الهی و تقدیر نیست این سنده در میان گرد سبیل نیست قادر و فاعل و متصرف و خود
 مگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و الکل اندر فعل الهی قدرت و سلطت و می نیست ایشان را فعل و قدرت
 و تصرف نه اکنون که در تصور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر انمنی که در عالم استوار در
 موجب شرک و توج با سوا حق باشد چنانچه منکر زعم می کنند پس باید که منع کرده شود تا سلب
 دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب است و محسن است با اتفاق
 شایع است در دین و اگر گویند که ایشان بعد از موت معزول شدند و بیرون آوردند و شدند از آن حالت
 و گرامت که بود این از در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند با آنچه
 عارض شد از اوقات بعد از ممات پس این کلیه نیست دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این
 کلیه نباشد و فایده استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی نخبه باشند بعالم قدس مستهلک باشند
 و لا موت حق چنانکه ایشان را شعوری و توحیی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در دنیا نداشته باشند
 عالم نیز از تفاوت حال مجربان و متمسکان ظاهر میگردد نعم اگر از این اعتقاد کنند که این تصور متصرف
 و مستبد و قادر اند می توج به حضرت حق و التماس می وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد
 دارند و چنانکه می کنند آنچه حرام و منعی نیست در دین از تقبیل قبر و سجده مران را و نماز بسوی او
 و چنان که از آن نمی پذیرد و واقع شده پس اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عام اعتقاد

ندارد و خارج بحث است و حاشا از عالم بشریت و عارف با حکام دین که این اعتقاد بکنند این
 اعتقاد را در این فعل را بکنند و آنچه مردیت از مشایخ نقل گفت و استمداد ارجاع کل و استفاده از
 خارج از حضرت و مذکور در کتب در سایل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آنرا ذکر
 کنم و شاید که منکر متعصب شود و نکند و احکامات ایشان عافا و انفسه من یک سخن در اینجا از وجه علم و معرفت
 است آری مرد و منون در زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان و قرار است لیکن در اینجا
 نبی از استمداد نیست پس زیارت برای اهل موتی و استمداد از ایشان بر دو باشد بر تفاوت حال
 زایر و مرد باید دانست که خلاف و غیر اینها است صلوة اللہ و سلام علیہم که ایشان احیاناً
 بجات حقیقی دنیاوی با اتفاق و اولیا بجات اخروی معنوی و کلام در بن مقام بحکام طنائی
 تظویل کشید بر زخم منکران که در قرب این زبان اینفرقه پیدا شده منکران استمداد و استعانت
 از اولیا رخدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند پروردگار خود و مزدوق و
 اند و مردم از این شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک خدا و عبده اصنام میدانند
 آنچه گویند و عمره است که تحقیق و تفصیل این مسئله مخطر خاطر فاطر بود الا آن توفیق الهی عده
 مکه در مقام در جواب سوال سماع موتی از فتح القدر نوشته فی کتاب الجواز از غدا اکثر است
 و هو ان المیت لا یسمع عندہم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان فی باب الایمان بالنصب
 لو حلف لا نکلم قتلک متی لا یحیث لانها یعتقد علی ما حیث یفهم و المیت پس کسک لعدم

السماع واورد قولك في التليث انتم بالسمع كما اقول انهم واجابوا مرة بانه مردود من عاشره ردتا
 سمعت لقول عم ذلك وايد لقول ومات بسمع من في القبر واليك بالسمع الموتى وتارة
 بان تلك خصوصية له عم وزيادة مرة وتارة بانه من ضرب المش كما قال علي رضي الله عنه في
 الميت يسمع قريح نعالهم اذا تقروا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول للوضع في القبر مقدره السؤال
 فيه من اليتين فانها نصيدان يتحقق عدم سماعهم فانه لقد شبه لكفار بالموتى لهم فائدة بعد
 وهو فرع عدم سماع الموتى حال تلك عبارات فتح القدير ايت اما التلقين بعد الموت فهي في القبر
 بفعل حقيقة تارونا ونسب الى الال سنة والجماعة وخلافه الى المعزة وقيل لا يوم مري ولا ينهي
 ويقول يا فلان بن فلان اذكر دينك بالذي كنت عليه في دابة الدنيا الشهادة ان لا اله الا الله
 وان محمد الرسول الله ولا شك ان اللفظ لا يجوز اخراجه عن حقيقة الابد ليس فيجب نفيه وباني الكافي
 من انه ان كان مات مسلما لم يحج اليه بعد الموت والالم يقدر يمكن جعله الصار ليعني ان المقصود
 منه التذكير في وقت تعرض الشيطان وهذا لا نصيد بعد الموت وقد نجا الشق الاول والاصحاح
 في حق التذكير لتبشير الجنان عند السؤال فنعني الفائدة مطلقة ممنوع نعم الفائدة الفعلية متغيرة
 عندى ان منى ارتكاب هذه الحجاز منها عند فكرتها يتجمل بان الميت لا يسمع عند عم على صرحه
 كتاب الايمان ولعبه انية محجب بزان اختتام نقل نموده نوشته الا انه على هذا شبه التلقين
 لانه يكون حين ارجاع الروح فيكون ح لفظ متوكل في حقيقة وهو قول طائفة من اصحاب

او نه مجاز باعتبار مکان نظر آنکه الان حی اولیس معنی الحی الامن فی بدنه الروح و علی کل حال احتیاج
 الی دلیل آخر فی تلقین حال الاختصار از لایراد المعنی الحقیقی و المجازی معا و لا المجاز بان لیس فی غیر
 مع الحقیقی و المجازی تعبیر مستملایه لیکون من عموم المجاز و شرط استعمال بهمان لا تضاد و انحصار کلام
 این نام آنکه مرکبین مجاز یعنی مانعین تلقین بعد موت بهمان کند که منکران بر اعناده در باقی دلیل
 مانعین تلقین بعد موت را رد نموده و گفت که نسبت کرده است بسوی منزله و آنچه متعارف میان
 این نام قرار یافته یعنی عدم سماعت میت آزاد را حی رد نموده پس تشبه با حبیب بفتح القدر و کذا
 اول و آخر و فصل موصول تعلیمی پیش نسبت بمنار ایمان در مذبح خفیه اهل سنت بر عرف است و مسئله
 حشمت بنی بران و احتمال معتزله در خفیه سجدت که تمیز آن بجز واقفین بر دیگری مشکل هزاران هزار خفیه
 معتزلی المذهب بوده حتی که تلامذه ابی خفیه و ابی یوسف و در کتب خفیه روایات خاصه مذمت ایشان
 خلاف اهل سنت و سجدت و سجودات بر طریق ایشان پیش از وجود بلکه کتب مصنفه معتزله مثل
 قنیه و غیره در خفیه دایر و سایر شاه دانی المدد در حجت بالغه نوشته و بعضی بزرگم آن بنابر الحدیث علی بن
 الحارث و ابی جریته المذکوره فی مسبو الخسنی و الهدایه و التبیین و نحو ذلک و لا یعلم ان اول من اظهار
 ذلک بنهم المعتزله و لیس علیه بنابر هم تمام استطاب ذلک المتأخرون و نحو ما و شیخ الاذقان الطحطاوی
 او غیر ذلک و الله اعلم در فتح القدر و ردیل بن جلف لایا کل کما فلو اکل لحم السمک لایحت نوشته فخر
 تمسک ابی خفیه انما هو بالعرف لا بما ذکره المصنف و جدا استحسان در باب الهمین فی الکلام نوشته لای